دادا امیر الله کا پتہ
یم - بی - زماں
۲۳۲ حیدرآباد کالونی
کلفٹن روڈ کراچی نمبر ۵

اسح ۵ ص ۲۶۸

دادا دایر اللہ کا پتہ
یم-بی- زماں
۲۲۳ حیدر آباد کالونی
گلبن روڈ کراچی نمبر ۵

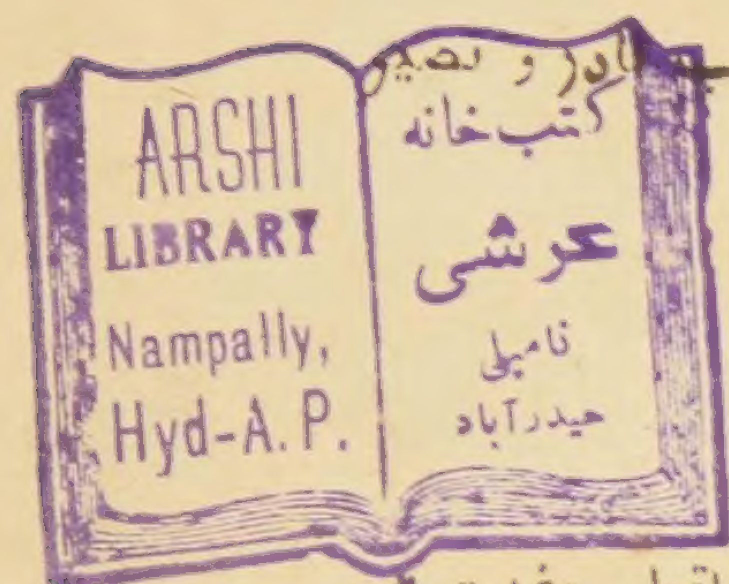


بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در اولین جلد مآثر الامرا اندراج یافته‌اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره *

* شعر *

حسبي آله العالمين فانه * مولی حمید قادر و نصیر



* منظر اول در اسامیء مردمان و قبائل و اقوام وغیره *

* حرف باء *

* حرف پی *

* حرف تا *

* حرف چے *

* حرف حا *

* حرف خا *

* حرف دال *

* حرف ذال *

* حرف را *

٭ حرف زا ٭

* حرف سين *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف ضاد *

* حرف طا *

* حرف ظا *

* حرف عین *

* حرف غين *

* حرف فا *

* حرف قاف *

* حرف کاف تازي *

* حرف كاف فارسي *

* حرف لام *

* حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

* حرف یا *

تمام شد اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و یتلوه اسماء المواضع

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات

و آبها و کوهها وغیره

* حرف الف *

---

* حرف با *

* حرف پے *

---

* حرف تا *

* حرف تے *

* حرف جیم *

* حرف چے *

* حرف حا *

* حرف خا *

* حرف دال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سین *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فا *

* حرف قاف *

* حرف کاف تازی *

* حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

* حرف یا *

تمام شد

فهرست اغلاطی چند که درحین انطباع هرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	پتن	پٹن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۲۱	سال سیم	سال سي ام
۱۰۶	۱	لابه گذاری	لابه گزاری
ایضا	۴	بجور	بجو
ایضا	۶	تنک	تنک
۱۰۹	۱	اردیپور	اودیپور
۱۱۱	۳	بالاگهات	بالاگهات
۱۰۴	۱۱	یسیار	بسیار
ایضا	۱۷	رنته	رفته
۱۱۵	۴	ببالاي	ببالاي
۱۱۷	۱۰	رخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۳	صوبدار	صوبه دار
۱۳۷	۸	جولانگاه نگاهی	جولانگاهی
۱۴۱	۱۴	بمحافظت	بمحافظت
ایضا	۱۶	خوشدز	خوشدل
۱۴۲	۱۲	براي	به رای
۱۴۳	۳	ملا محمد لاري	ملا محمد لاري
۱۵۲	۴	آیام	ایام
۱۶۲	۶	سال نوزدهم	سال نوزدهم
۱۷۱	۱۱	الملدان	الملتان
۱۸۸	۲۰	دور	و در
۳۲۴	۱	دوسردار	دو سردار
۳۳۱	۱۰	بمقلابل	بمقابل
۳۹۱	۱۴	سایر	سایر
۴۳۲	۹	جاني خان	بجاني خان
۴۴۱	۱	ناچار	ناچار
۴۴۸	۱۳	راچپوتیهٔ	راجپوتیهٔ
۴۸۰	۱۰	بعدم سر افرستاد	بعدم سرا فرستاد
۵۱۴	۱۸	متواترهٔ	متواترهٔ
۵۵۴	۹	بدگوهو	بدگوهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۱	شرف ملات	شرف ملازمت
ایضا	۱۲	دی الحجه	ذی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه ورخوردي	معتقدانه درخوردي
۶۸۱	۱۷	حاجیپو	حاجیپور
۶۹۰	۳	انگاشم	انگاشتم
۷۱۸	۱۳	ور خورد	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت	هزیمت
۷۱۹	۴	وا باید گذاشت	وا باید گذاشت
۷۳۵	۱۳	یرای	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲	۶۱۲
۶۱۳	ایضا	۱۱۳	۶۱۳



فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و
آبها (که در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیتی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربي و فارسي
پریسیڈنسي کالج

در مطبع آردوگائیڈ پریس
واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین
زیور طبع پوشید
کلکته
سنه ۱۸۹۴ ع

فهرست مضامین کتاب مآثر الامرا جلد اول

* باب الالف *

* باب الباء *

* باب التاء *

اذکار — صفحات

٭ باب الثاء ٭

٭ باب الجیم ٭

اذکار — صفحات

٭ باب الحاء ٭

جلد اول

از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان

بتصحیح

در درج دانشوري - دري برج هنرپروري - سخن سنج معني شناس نکته رس والا قیاس - دوربین عالي خیال - بلند بینش بے مثال - خلاق بدائع معاني - سباق فرسان سخن راني - زیب افزاي دبستان دانش آموزي چمن پیراي بوستان فضائل اندوزي - مورد رحمت خداي کریم

مولوي عبد الرحیم

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاٹک سوسایٹي بنگاله

در مطبع آردوگائید

واقع

کلکته

در سنه ۱۸۸۸ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

* بسم الله الرحمن الرحيم *

ستایش بیکران و نیایش بی اندازه مالک الملکی را سزد که آثار پادشاهان نامدار و مآثر اُمرای کامگار نمونه ایست از قدرت شامله و ارادت کاملهٔ او - فرمان فرمائی که احکام بالغه اش دل و دست جهانیان را فرا گرفته - هیچ ذرهٔ را بی اقدار جلیل المقدار او حرکتی میسور نیست - و بی حکم محکم او هیچ متحرکی را سکونی مقدور نه - انتظام بخشی که بساط بسیط را بوجود سلاطین عالی‌تبار زیب و زینت داده مهد امن و امان ساخت - و نوئینان بلند مقدار را با تخت نشینان نسبت جوارح با دل بخشیده واسطهٔ انجاح امور عامهٔ برایا گردانیده - نافذ الحکمی که بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را از مکمن عدم بعرصهٔ وجود آورد - بالغ الحکمتی که در خلقت اشیا جهان جهان لطائف (که صاحب طبعان از دریافت آن بعجز

گرایند) ودیعت نهاد * لراقمه * * نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگي ده جنّ و آدم توئي * همه شه شهنشاه عالم توئي

و درود نامحدود بر قافله سالارے که پس از بعثت اتباع احکام آلهي نموده قلت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیاورد و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان تاخت و تاراج برده شکستهای متواتره داده جزای اعمال در کنار آنها نهاد - تا آنکه دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف رسیده رواج و روائي یافت * لراقمه * * نظم *

محمد شه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بنیاد کین
بخیل رسل جمله تاج سر اوست * که ختم سري چون نبوّت بر و ست

و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن رکین ایوان حکم راني و درے از معمورۀ همه داني او یند *

اما بعد بر تماشائیان این بازیچۀ عبرت و ناظران این تماشا گاه اعتبار مخفي نماند - که والد مغفور راقم این سطور میر عبد الرزاق (که مخاطب به صمصام الدوله گردیده) در ایامے (که بقطب پورۀ اورنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر خیلے آگاهي بهم رسانیده (حتیٰ که احوال سلاطین تیموریۀ هندوستان و آمرای عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب داني قسمے مهارتش رسیده (که اکثرے نام و احوال نیاکان خود ازو

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغلۀ اندیشیده بتالیف این نسخه (که مشتمل است بر احوال اُمرای عهد پادشاهان مزبور) توجه مي‌گماشت - چنانچه احوال بسیارے ازانها مسوده نموده و جمعے از تسوید به تبییض برده بود - پس ازان (که نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبداشته بکار سرکار خود مامور گردانید - و بستر نواب نظام‌الدوله شهید دیواني سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در پردۀ التوا ماند - روزے محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخۀ خوبے تمهید یافته - اگر اتمام مي پذیرفت - آن بزرگ بر زبان آورد که تو تمام خواهي کرد - بستر آن مبرور بوکالت نواب صلابت جنگ امتیاز اندوخته آخر سر در هر آن‌کار کرد - و خانه بتاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال قدرے اجزا بدست آمد - میر غلام علي آزاد سلمه الله (که با آن مغفور دوستیٔ بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه و تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و پس ازان جزوے چند دیگر هم بهم رسید - چون راقم را فرمودۀ آن بزرگ بخاطر مي خلید همواره بخیال آن سرگرمي داشت - تا آنکه

در سال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و دو هجري شروع نموده احوال تتمۀ مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام داد و تمهیدے (که والد مرحوم در ابتدا خود نوشته - و محرر بر بیاضے

نقل گرفته بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزاد نوشته) با چهار ترجمه (که آن هم مرقوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمود *

کتبے (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین تفصیل است - اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبري تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ عبد القادر بداوني - گلشن ابراهیمي مشهور بتاریخ فرشته تالیف محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیک منشی شاه عباس دارای ایران - هفت اقلیم تالیف امین احمد رازي - زبدة التواریخ تالیف نور الحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان بخشي - جهانگیر نامه که جنت مکاني احوال دوازده سالهٔ خود نوشته - ذخیرة الخوانین تالیف شیخ فرید بهکري - مجمع الافغاني که کسے برای خانجهان لودي نوشته - پادشاه نامه تالیف ملا عبد الحمید لاهوري و محمد وارث - عمل صالح تالیف محمد صالح کنبو - وقائع قندهار - عالمگیر نامه تالیف محمد کاظم منشي - مرآت العالم تالیف بختاور خان خواجه سرا - تاریخ آشام - خلاصة التواریخ که در عهد عالمگیر پادشاه هندوئے نوشته تاریخ دلکشا مشتمل بر بعضے سوانح عهد عالمگیري که هندوئے نوشته مآثر عالمگیري تالیف مستعد خان محمد شافي - بهادر شاه نامه تالیف نعمت خان عالي - لبّ لباب تالیف خوافیخان تاریخ محمد شاهي - فتحیه تالیف یوسف محمد خان - تذکرهٔ

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علي خان آرزو - مرآت واردات تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره هر دو مؤلف میر غلام علي آزاد مرآت الصفا تالیف میر محمد علي برهانپوري - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوے یا خطائے بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفي نماند که مغفور مبرور جامع این نگارین نامه بنای تقدیم و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده چون سال فوت بعضے معلوم نشده بنابران تا سالے که احوال آنها نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد *

لله المنه این نامهٔ طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد و نود و چهار هجري باتمام رسید - و تاریخ اتمام او چنین صورت گرفت *

* نظم *

قلم حدیقهٔ آراست از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش گاه هر دانا
سواد کلک بهار آفرین راقم آن * شکست ناز ارم رشک جنة الماوی
دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش * زهے ادیب مصاحب مآثر الامرا
۱۱۹۴

تمهیدے که مولف مغفور این نسخه هنگام شروع بقید قلم آورده

از مبادئ سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداولات

درسیهٔ شوقے بتصفّح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرصتے دست میداد برخے بسرگذشت سلاطین سابقه عبرتے فرا میگرفت - و لختے از احوال نوئینان بلند مرتبه تنبیه[۲] میشد - گاهے کلام حکما و اصحاب تقی[۳] بصیرتے می افزود - و وقتے موزون سخنان شعرا اهتزازے می‌آورد تا آنکه در عشرهٔ ثالثهٔ سنین ندامت قرین (که ازان بعمر تغیر رود) زمانه بکشاکش ملازم پیشگي افگند - و اوقات به تحصیل معاش صرف گردید - پس ازان ترقّه و تنعّم باشغال دیگر انداخت مساس صفحهٔ نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهے اندیشهٔ تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا ارمغانیئے بنورسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می‌سرائید *

* نظم *

* دماغ برفلک و دل بپای مهر بتان *
* چگونه حرف زنم دل کجا دماغ کجا *

ناگاه از نیرنگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه (۱۱۵۵) یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج عزلتے و انزوائی روی داد - که بظاهر آبستن هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان آسودگي و آسایش بوده این فرصت غیر متصور و فراغ نامترقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سراپای دل گرفت

(۲) در [بعضی نسخه] تنبیهی (۳) نسخهٔ [۱] نقي - یا اصحاب نهی باشد •

و کهنه تمنّا بتازگي گل کرد - اما ملاحظهٔ تجدید ترتیب مانع تحریر گردید - چه هر آئینے و روشے (که بخیال میگذشت) پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از صاحب کمالان معنوي و والا دستگاهان صوري رأساً و ضمناً و اصالةً و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب وهم برسم ایجاز و اختصار استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمي گرائید - و از قبیل اعلام معلوم مي شمرد - که بغتةً بخاطر فرو ریختند که اگر از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیاني (که نصرت اکبر [۹۶۳] ازان مُنبي ست) تا زمان حال اُمرای والاشان و نوئینان بلند مکان (که در نوبت دولت خود برخے به نیروی اقبال و حسن نیت خیر مآل مصدر اُمور فخیمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی نیکنامي بستوده انجامي برده اند - و جوقے بباد بروت شوکت و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سري و گردن کشي وبال و نکال اندوخته) به تنسیق حروف تهجي نگارش پذیرند و در ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و کاردانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادری نمایان و مردانگی شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح دو صد سالهٔ سلاطین ستوده شیم تیموریهٔ هندوستان شکر الله سعیهم با بسیارے کهنه خانوادها ذکر پذیرد هرآئینه بتازه نگارین صفحهٔ تالیف نقشے نو مي بندد - و این نامه را از مولّفات دیگران امتیازے

بهم میرسد - لهٰذا دل نوي گزین را بدین ترتیب غریب آئین داعیهٔ تصمیم یافت - و چهرهٔ مقصود بشگرف وجه روی نمود *

اگرچه درین وقت کتابے موسوم بذخیرة الخوانین (٢) تصنیف شیخ معروف بهکري متضمن احوال اُمرا بنظر رسید و اکثر مطالب آن ضمیمهٔ این نسخه گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار سماعي مخالف تحقیق اهل این فن بود و ماخذ این نسخه کتب معتبرهٔ ثقات است رجحانے بدیهي و مزیتے ظاهر بران متحقق و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشیاني (که منتهای مناصب امارت پنجهزاري‌گري بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه والا جاه دو سه کس بمنصب هفت هزاري پایهٔ عزت برافراختند) نوکري پادشاهي قدرے عظیم و منصبها اعتبارے سترگ داشته بسیارے در قلیل منصبے صاحب جمعیت و دستگاه بوده اند بنابرین تا پانصدي آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس‌آشیاني و اواسط زمان خلدمکان (که کثرت مناصب و مراتب بمیان آمد) تا سه هزاري و صاحب طبل و علم بقید تحریر آورد و بعد ازان بنابر یساق پر مشاق (٣) دکن و افزایش نوکران و کم حاصلی ملک آن حلاوتها نماند - و رفته رفته این دایره وسیعتر گردید چنانچه درین زمانهٔ بے خیر و برکت (که بما هفت‌هزاري بهفت

(٢) نسخهٔ [ج] الخوانین (٣) در [بعضی نسخه] پر مساق •

و هشت روزگار خسارت زدهٔ ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب بسیارے شش هزاري و پنج هزاري سیلي خور شش و پنج چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشترے اسلاف (که بزاویه نشینيِ خمول فرسوده اند (٢)) به طفیلي داستان اخلاف گرامي رتبه بنام‌آوري جاوید زندگي اندوختند - و بسیارے ابنا و احفاد (که از بے رشدي بمناصب عالیه ترقي‌نکرده) در ذیل نیاکان بلند مرتبه بفروغ بیان چهرهٔ احوال افروخته - و جوقے بنا بر کمالے از کمالات صوریهٔ حسبیه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد و این نسخهٔ جامعهٔ کثیر الآثار **بمآثر الاُمرا** مسمی گردید *

چون درین دودمان سلاطین تیموریه برای هریکے از آبای سامیه و اُمهات صافیه لقبے تعین مي یابد (چنانچه صاحبقران مراد از امیر تیمور است - و فردوس‌مکاني اشاره بظهیر الدین محمد بابر پادشاه - و جنت آشیاني عبارت از نصیرالدین محمد همایون و عرش آشیاني لقب عظیم جلال‌الدین محمد اکبر است و جنت مکاني ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیاني و اعلی حضرت هردو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني شاه جهان‌است - و خلدمکان مراد از نفس‌نامیِ محي‌الدین محمد اورنگ‌زیب عالمگیر غازي ست - و خلد منزل قطب‌الدین

(٢) در [بعضی نسخه] فرموده اند •

محمد معظم شاه عالم مخاطب ببهادر شاه است - و والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیانی حمیده‌بانو بیگم ملقبه بمریم مکانی - و اُم محترمهٔ خلدمکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیرهٔ کلان ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند) بنابرین درین کتاب هرجا ضرورت داعی بود بنابر اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام دیگر پادشاهان تصریح بکار آمد - مگر بعضے جا محمد شاه پادشاه را بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد ادامه الله بر سر اجزای فراهم آمدهٔ ابتداءً نوشتند

چون نسخهٔ مزبور رواج یافته فی‌الجمله نام شهرتے تحصیل نموده و نیز خطبهٔ مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود راقم سطور آنرا ضمیمهٔ کتاب گردانید *

حمد شاهنشاهے که اورنگ نشینان سلطنت را رتبهٔ والای جهانبانی کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب پیش‌دستی این گروه والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام برجهان‌پناهے که نظم و نسق کارامت بچه رونق پرداخت - و عالم جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخت - و آل فرخنده‌خصال که شاهزادهای والاتبار اند - و اصحاب تقدس انتساب که وزرای عالی مقدار اند *

اما بعد این کتابے ست ممتاز و کارنامه ایست بے انباز تصنیف مورد تائیدات یزدانی جامع کمالات انسانی امیر بے نظیر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان علیه‌الرحمة و الرضوان که بخامهٔ سحرطراز بتحریر این‌نسخه پرداخت - و مدت پنج سال باحیای جمعے ابنای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار و محققان وقائع روزگار می‌شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقے که بتسوید در آمد قریب دوازده سال در طاق نسیان ماند - و این طاؤس رعنا در کنج قفس بال و پرے بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید و شب یلدا بصبح عالم‌افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه‌الرحمة را جرعهٔ شهادت چشاندند - و نتائج طبع والا را بگرد یتیمی نشاندند - خانهٔ مصنف بتاراج درآمد - و کتب‌خانه یکقلم شیرازهٔ جمعیت گسیخت - فقیر غلام علی متخلص بآزاد حسینی واسطی بلگرامی (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لانهایت داشت) بر فقدان این کارنامهٔ بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتے ریشهٔ سراغ در شش جهت دوانید - هیچ گل نکرد که این نسخه کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

(۲) در [چند نسخه] نیفشاند *

مصنف علیه الرحمة سررشتهٔ تفحص بجائی رسید - و یوسف گم‌گشته
چهرهٔ پیدائي وا نمود - طرفه شگفتگي بهم رسید - و عجب انشراحی
دست داد - فی‌الفور آستین بترتیب و تبییض این مسوده برشکست
و اوراق پریشان را شیرازهٔ جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخهٔ مجزا
از کتب خانهٔ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد
از بے احتیاطي اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان
بهم رساند - بعد محنت تمام اوراق پراگنده فراهم رسید - لیکن
ترجمهٔ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه
(که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف درآمد
و ترجمهٔ امیر الأمرا سید حسین علي خان برادر قطب الملک
از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمهٔ نواب آصف جاه و خلف او
نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر
در نیاورد - و تنگ چشمی روزگار فرصت نداد - جلالت شان این
هر چهار امیر آفتاب‌نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامهٔ
والا قدر از جملهٔ ضروریات - اتفاقا فقیر تراجم اربعه را در تالیف
خود سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمهٔ قطب الملک و نواب
(۲)
آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید از سرو آزاد درینجا نقل
افتاد - و ترجمهٔ امیر الأمرا سید حسین علي خان هر قدر که

---

(۲) نسخهٔ [ا] بعینها از سرو آزاد *

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سرو آزاد انضمام پذیرفت
و بعضے تراجم دیگر ضروري درین‌اجزا نیست - مثل ترجمهٔ شیخ
ابو الفضل صاحب اکبر نامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد
و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمهٔ
سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیاني - و مصنف علیه الرحمة
در بعضے مواضع حوالهٔ مطلبي بزبان قلم میدهد - و محل حواله
ناپیداست - ازینجا مستفاد میشود که نامهٔ طراز علیه الرحمة
(۲)
تراجم عمدگان را در سلک تحریر کشیده - لیکن تندباد حادثه
بغارت برد - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضے تراجم را
ناتمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون
کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرد - و بالحاق پردازد - و دیباچهٔ
کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد
(۳)
و صلوة باقي مانده بود - فقیر فقرات حمد و صلوة نوشته مصدّر
ساخت - و درین مقام اول ترجمهٔ مصنف علیه الرحمة ثبت
میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه
سبحانه تعالی *

---

(۲) نسخهٔ [اب] عمده را (۳) نسخهٔ [ب] فقیر در مکان حمد و
صلوات آیهٔ قرآني را تبرکا تاج‌عنوان ساخت *

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان شهید خوافي اورنگ آبادي رحمه الله تعالیٰ

نام اصلی او میر عبد الرزاق است - و اصلش از اعیان سادات خواف - جدّ اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر پادشاه از خواف سرے بهند کشید - و در سلک عمدهٔ نوکران پادشاهي در آمد - پسرش میرک حسین در زمان جهانگیري نوکری درگاه سلطاني بامتیاز داشت - پسرش میرک معین الدین مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهاني بمنصب عمدهٔ فرق امتیاز برافراخت - و در عهد عالمگیري بدیوانی لاهور (۲) و ملتان و کابل و کشمیر بنوبت سرفرازي یافت - و هنگامے (که صوبه داری ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) نیابت صوبه داري بامانت خان ضمیمهٔ دیواني قرار یافت - و او باقتضای خطاب خود در کمال امانت و دیانت بسر مي‌برد *

وقتے در ایام دیواني حکم سلطاني بنام او صدور یافت - که فلان‌شخص را روانهٔ درگاه باید ساخت - امانت خان آن شخص را طلبیده تکلیف رفتن درگاه سلطاني کرد - آن شخص گفت اگر شما کفیل آبروی من میشوید میروم - امانت خان جواب داد که من بر شخصے که با پدر و برادران سلوک چنین و چنان

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار *

کرده باشد (یعني عالمگیر پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه کفیل میتوانم شد - منهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جایگیر (۲) و دیوانی خالصه عزل کرد - امانت خان ایامے معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظهٔ من نکرد - همین وصف والا مربي شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصه پیرایهٔ امتیاز بخشید و نوعے شخصیت او ذهن‌نشین شد - که در جمیع مهمات قول و فعل او را اعتماد کلي بهم رسید - ایامے (که پادشاه در هذن بود - و صوبه‌داری دکن بخانجهان بهادر کوکلتاش عنایت فرمود) دیوانی دکن و بخشي گري و وقائع نگاري به امانت خان مرحمت شد - او دیواني را باستقلال تمام کرد - خان جهان بهادر اکثر بخانهٔ او مي‌آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم شده بود *

از جملهٔ پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان که یکے بدیوانی تن و دیگرے بدیوانی خالصه سرفرازي یافت و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] جایگیر و خدمت عزل کرد *

فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سر عزت برافراخت

سیوم میر عبدالرحمٰن وزارت خان - متخلص بگرامي - او بدیوانی مالوه و دیوانی بیجاپور سربلندي یافت - شعر برجسته میگفت و دیوانے فراهم آورده - ازوست * نظم *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *
* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبهٔ بیجا کردم *
* چه ستم برقدح و جور بمینا کردم *
* با رفیقان زخودرفته سفر دست نداد *
* سیر صحرای جنون حیف که‌تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازي یافت - میر حسن علي (۲) پسر کاظم خان مذکور پدر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان است - و نسب نواب صمصام الدوله از جانب مادر بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر حسن‌علي والد نواب صمصام‌الدوله در عمر بیست سالگي فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسین علي *

مخفي نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بحد کثرت رسید - و سلسلهٔ عظیمے ازین قبیله در بلدهٔ اورنگ آباد آبادي پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمدهٔ این ممالک باین دودمان تعلق گرفت - و عالمے از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علي نقي خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعني دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقي پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر مي‌برد - و آخرها بخطاب یمین‌الدوله منصور جنگ سرفرازي یافت - و او و نواب صمصام الدوله در یکروز بمرتبهٔ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب صمصام الدوله زبان قلم را رطب مي‌سازم مناقب این امیر بے نظیر زیاده ازانست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قرطاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیرے باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتے باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عنفوان نشوونما آثار رشد از ناصیهٔ او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدی عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
چون اقرباء او اکثر در اورنگ آباد بودند باین علاقه در ریعان شباب
از لاهور باورنگ آباد آمد - در آوائل بمنصبی از پیشگاه نواب
آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازی یافت - و بعد چندے بدیوانی
پادشاهی صوبهٔ برار مامور شد - و مدتے برین عهده قیام نمود
و بر وجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصف‌جاه نوبتے
فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمی دارد - چون محمد شاه والی
دهلي در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف نواب آصف جاه را
بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
دارالخلافه شد صحبت نواب صمصام‌الدوله با نواب نظام الدوله
گیرا افتاد - نواب نظام‌الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی
پادشاهي هردو سرافراز فرمود - و او هردو خدمت عمده را
باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را بسرحد
کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از هند بدکن لوای معاودت برافراخت
مُغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
رای نواب صمصام الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
مینمود - چون جمّ غفیر از مغویان هر طرف بودند گفتهٔ نواب
صمصام الدوله پیش نرفت - روزے که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب صمصام الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود
چون فوج نواب نظام‌الدوله شکست خورد و مردم (۲) آصف جاهي
فیل او را حلقه کردند حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وزیر
(که با نواب صمصام الدوله آشنائي داشت) با او گفت - که
نظام الدوله (۳) بخانهٔ پدر میرود - شما کجا میروید - شرط رفاقت
تا وقتیکه باید بجا آوردید - اکنون ازین مهلکه کناره باید کرد
مشار الیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتے معاتب نواب
آصف جاه ماند - و انزوائی (۴) اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسوید
مآثرالامرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین منوال
گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنهٔ
(۱۱۶۰) ستین و مائة و الف او را از عتاب بر آورد - و بدستور
سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه
در گذشت - و نواب نظام‌الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
صمصام الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور
سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهدهٔ دیواني را
(که کار وزارت شش صوبهٔ دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم آصفجاه (۳) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله (۴)
در [بعضی نسخه] انزوا اختیار نمود *

شاه جهان آباد کرد نواب صمصام الدوله را بدکن گذاشت - و وقت وداع انگشتری خود را باو عنایت کرد - و فرمود این مهر سلیمانی سمت - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نربده (۲) رفته بر طبق حکم سلطانی بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات نواب نظام الدوله در ملک ارکات خرامید و بر مظفر جنگ ظفر یافت نواب صمصام الدوله هر چند بنواب نظام الدوله عرض کرد که اقامت این آلکا (۳) مصلحت نیست محمد علي خان پسر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموئي را باتفاق فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تنبیه نصارای (۴) فراسیس پهولچهري (۵) کفایت میکنند نواب نظام الدوله گوش نکرد ۔ و بعضے کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانیِ خودۃ اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوي چشم از انتظام کلي پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

---

(۲) نسخهٔ [اب ج] نربدا - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها مي نویسد اما در کتب لغت آلکا بالف آمده (۴) نسخهٔ [ج] نصارای فراسیس کفایت میکنند (۵) در [بعضے نسخه] پهلچهري - و در [بعضے] پهلچري - و در [بعضے] پهلچري - و در [بعضےجا] پهلچیري •

و ازان ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کرپه (۲) رسیده بقتل رسید - و مسند ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویهٔ فیروزي از نواحیِ کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب صمصام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را باورنگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه نیز باتفاق (۳) وقت با نواب صمصام الدوله از لشکر باورنگ آباد آمد نواب صمصام الدوله بشهر رسیده چندے خانه نشیني اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدر آباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داریِ حیدرآباد امتیاز یافت - و بعد چندے از صوبه داري معزول شده باورنگ آباد آمد - و گوشهٔ انزوا برگزید - تا آنکه نواب امیر الممالک باورنگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف نواب صمصام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوي و کلي را طرفه رونق داد

---

(۲) یا کرپه باشد (۳) در [چند نسخه] باتفاق نواب •

باوصف بے اسبابي طلسمے بر بست - که عقل عقلا را حیران ساخت - چه وقتي (که وکالت بار مقرر شد) سرکار نواب امیرالممالک عجب حالتي داشت - که از بے زري نوبت بفروخت اثاث البیت رسیده بود - نواب صمصام‌الدوله نوعے حسن تردد نمود که آب رفته بجوی آمد - و نسق برهم خورده باز انتظام پذیرفت - سرکشان حلقهٔ اطاعت در گوش و کج‌مزاجان غاشیهٔ راستي بر دوش کشیدند و امن عجیے در ممالک بهم رسید - و رعایا و برایا در ظلال عدالت و انصاف طرفه آسودگي یافتند - و در عرصهٔ چهار سال مدت وکالت‌خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - مي‌گفت سال آینده انشاءالله تعالی جمع بر خرج مي‌افزاید *

بالجمله بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را در اهتزاز آورد - و بارادهٔ تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد و رگهو را مالش داده پنج لک روپیه پیشکش بر گرفت - و از برار رو بطرف نرمل کرد - سریا راو(۲) زمیندار نرمل از عهد نواب آصف‌جاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود نواب صمصام الدوله بحکمت عملي اورا مقید ساخت - و ملک او را بضبط سرکار عالي درآورد - و در سال اول از وکالت این دو کار عمده بر کرسي نشاند - و ایام برشگال در حیدرآباد

(۲) در [بعضی نسخه] سریا راو *

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیرالممالک را بملک میسور برد - و از راجهٔ میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشگال بحیدرآباد معاودت نمود - درین ایام سلطان دهلي عالمگیر ثاني برای نواب صمصام الدوله ماهي و مراتب فرستاد - شخصے این مصرعه تاریخ یافت *

* ع *

۱۱۶۸

* از شاه هند آمد ماهي و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجي کرد - بیانش اینکه راو بالاجي شهر سانور(۲) را محاصره کرد - افاغنهٔ سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجي عاجز آمد - و استمداد از نواب صمصام‌الدوله کرد - سبحان الله مثل راو بالاجي (که ممالک دکن و هند را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلي و ارکان سلطنت(۳) را متزلزل ساخته) رجوع بنواب صمصام الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب صمصام الدوله نواب امیرالممالک را بکمک راو بالاجي برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قایم کرد و آتش کاری توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

(۲) نسخهٔ [ب] شانور (۳) نسخهٔ [ب] و سلطنت اورا *

و در مصالحه زدند - بعد ازین نواب صمصام الدوله در فکر برانداخت نصاری افتاد *

مخفي نماند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ برای دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصارای فراسیس ساکن پهولچهري مصاف داده شکست یافت - نصاری به پهولچهري خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصاری باتفاق افاغنه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند و مظفر جنگ را بسرداري برداشتند - نوعی (که راقم ترجمه در سرو آزاد مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصاری در بنادر مخصوص بودند و پا از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله چیره (۲) شدند - و لذت ملک گیري دریافتند - بعضی ملک ارکات را فراسیس بتصرف درآورد - و بعضی آن الکا را نصارای انگریز فراگرفت و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعهٔ بندر سورت را گرفت و هلمّ جرّا ابتدای (۳) بنای تسلط نصاری اینست *

القصه بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او نصاری بصیغهٔ نوکري در رکاب نواب امیر الممالک شدند و سیکاکل و راج بندري و دیگر مواضع را در جاگیر خود گرفتند

---

(۲) در [اکثر نسخه] خیره (۳) نسخهٔ [ج] ابتدای تسلط نصاری *

و طرفه اقتداری بهم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد موسي بوسي سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمدة الملک ناموري اندوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او عبدالرحمن است - پدرش خواجه قادر بلخي. در عهد نواب آصف جاه از بلخ آمده اعتباری پیدا کرد - و فوجدار مچهلي بندر شد - و محاسبهٔ سرکار بر ذمهٔ او برآمد - و او در مچهلي بندر با بعضی نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهولچهري رفت و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ دران وقت خورد سال بود و کورندور نام کپتان یعني حاکم پهولچهري او را بسیار دوست میداشت - و چون مظفر جنگ رئیس شد کورندور جمع نصاری را بسرداری موسي بوسي همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمن را (بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه موسي بوسي داد - و چون عبدالرحمن جوهر قابل بود ترقی عظیمی کرد - و حل و عقد سرکار فرنگي بدست آورد - و باسد الله حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب صمصام الدوله بعد انفصال معاملهٔ افاغنهٔ سانور خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیر الممالک باشارهٔ نواب صمصام الدوله نصاری را از نوکري بر طرف کرد - نصاری از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیرالممالک متعاقب(۲) رسیده شهر را محاصره کرد - قریب دوماه محاصره ماند - و جنگها باهم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمدة الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جاگیرات نصاری برهم خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندري و سیکاکول(۳) محالات جاگیر خود رخت بربستند - نواب صمصام الدوله برشکال در حیدرآباد بسر برد و در سال چهارم از وکالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف از حیدرآباد برآمد - رام چندر مرهته از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع صوبهٔ بیدر جاگیرات لکوک در تصرف داشت - و از بے سلیقگي و بے حیثیتي بتقدیم لوازم نوکري نمي رسید - نواب صمصام الدوله خواست که جاگیرات را ازو انتزاع نماید - رامچندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحي کرده حلقهٔ اطاعت در گوش کشید - و جاگیرات او سواى بهالکي بضبط سرکار عالي درآمد - نواب صمصام الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک باورنگ‌آباد آمد - و درین ایام فوجے را فرستاده قلعهٔ دولت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاري (که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داري را متوارث بودند) قلعه را گرفت

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضے جا] میکاکل ●

بعد ازین فلک شعبده‌باز ورق گرداني آغاز کرد - و در شکست نواب صمصام الدوله کمر کین بربست - و آن همه عقل و هوشے که داشت ازو باز گرفت *

مجملا شرح واقعه اینکه - زر مشاهرهٔ سپاه بسیار بر ذمهٔ سرکار بود - مُغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامهٔ تقاضا برپا نمودند نواب صمصام الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو مي نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذي القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالت جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت وکالت مطلق از عزل نواب صمصام الدوله دهانیدند - طرفه بلواى عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانهٔ نواب صمصام الدوله ریزند اما اسبابے بظهور آمد که تا شام بلوى در توقف افتاد - شب اهل بلوى متفرق شدند - نواب صمصام الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آنا مقابل شده نمي توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احمال و اثقال ضروري بر افیال بار نمود و خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات واگذاشت و با جمیع اهل بیت ذکور و اناث قصد قلعهٔ دولتاباد کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن‌کرده مصلح از خانه برآمد - و رو بظفر دروازهٔ حصار شهر پناه آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم ذی القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولتاباد رسید بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدرے بتاراج غارتگران رفت و اکثر بضبط سرکار عالي درآمد - بعد چندے فوجے از سرکار تعین‌شد و قلعهٔ دولتاباد را محاصره کرد - و جنگها درمیان آمد *

نواب صمصام الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلي بود اما گاه باشد که حق‌تعالی نظرکردهای خود را از نظر خلق مي‌اندازد و برای رفع مراتب اُخروي در دار الامتحان دنیا ببلائے مبتلا مي‌سازد مصداق این معني در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل و شمائل جمیع خلائق امیر و فقیر و درباري و بازاري ازو برگشتند و جز بگیر و بکش حرفے بر زبان (۲) نمي آوردند - اگر کسے بر جادهٔ وفا قایم بوده دوستیِ او را بحال داشت کجا یارا که دم زند یا سلسلهٔ تلاشے جنباند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زدم و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک ملاقاتها نموده بنای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد اصلاح و تشئید مبانیِ آشتي مکرر بقلعه رفتم - و بچه سحر پردازي

(۲) نسخهٔ [ب] زبانها *

و افسون کاري محاصرهٔ قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثاني ناظم صوبهٔ برار از ایلچپور باورنگ‌آباد تشریف آورد - و نواب امیرالممالک او را بمنصب والای ولي عهدیِ خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثاني راقم ترجمه را طلبیده باستمالت نواب صمصام الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حوالهٔ فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتم - و اورا سرگرم ارادهٔ حضور ساختم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب صمصام الدوله غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثاني و نواب امیرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مراحم گردید *

درین ایام بالاجي راو بارادهٔ مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خود را مقدمة الجیش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکهیر سي کروهیِ اورنگ آباد رسیده بود) مرهته او را درانجا محاصره نمود - و قافیهٔ او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهیر (۲) نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بسند کهیرا *

هلاکت وا رهانید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوقوع آمد نواب آصف جاه داد شجاعت و جگرداري داد - و جمع کثیر (۲) اعادي را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب صمصام الدوله درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمدة‌الملک موسي بوسي و حیدر جنگ از کار جایگیرات خود فراغ حاصل کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد رسیدند (۳) - و حیدر جنگ نواب صمصام الدوله را متواتر خطوط نوشت - و آنقدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلي بهم رسید - و از مکر و بیم غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزي از سندکهیر معاودت نموده در حوالی شاه گدهه رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید و لشکر بهیئت مجموعي باورنگ آباد آمد - و سواد شمالی شهر مخیم شد *

نواب صمصام الدوله زمام اختیار خود را بکلي بدست حیدر جنگ سپرد - و او براه چاپلوسیها در آمد - و دامی از مکر و فریب بر چید - هرچند آشنایانی که بر خداع او آگاه شدند بصراحت و کنایت بنواب صمصام الدوله خبر کردند باور ننمود و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهی آشنایان را در میزان

(۲) نسخهٔ [ج] جمعی اعادي را (۳) نسخهٔ [ج] خط نوشت *

اعتبار نسنجید - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم رجب سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم واقع اورنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مادهٔ خداع آنجا مهیا ساخت - نواب صمصام الدوله و نواب یمین الدوله که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را نظر بند کردند - و بالشکر برده هر کدام را در خیمهٔ علیحده جای دادند - و میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان و میر عبد النبي خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر در یک خیمه مقید ساختند - و دور (۲) خیمه محافظان نصاری نشستند - و خانهٔ نواب صمصام الدوله را دو باره آنچه جمع شده بود بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند و اقربای نواب صمصام الدوله را و متوسلانی که فی‌الجمله استطاعتی داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمی بر سادات گذشت که واقعهٔ کربلا بتازگي صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب آصف‌جاه ثاني درین فکر افتاد که نقش هستی او را از صفحهٔ روزگار بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب صمصام الدوله نقض عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

(۲) نسخهٔ [ج] و در خیمه *

اول نواب آصف‌جاه را بے پر و بال ساخت - بعد ازان بقید نواب صمصام‌الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف جاه فوج سنگینے از برار در رکاب آورد - و رتق و فتق مهمات ملکي و مالي در قبضهٔ اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف جاه نقش تسلط من درست نمي‌تواند نشست - در شکست نواب آصف جاه افتاد - و بانواع حیله سازي فوج را از نواب جدا ساخت و زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان نواب صمصام الدوله را مقید کرد - و خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف جاه را ببهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گلکنده نگاه دارد - و میدان را برای جولان خود خالي سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر مي خندد *

سیوم رمضان قریب باستوا سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصف جاه آمد نواب آصف جاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و نواب آصف‌جاه بر اسپے سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبوح شدن حیدر جنگ عمدة الملک موسي بوسي و دیگر اعیان لشکر

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغني خان پسر خرد نواب صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهري پیشتر از سادات بقتل رسید - و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت ما[2] هم بنظر نمي آید - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمنان[3] نام هندوئے از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدّس سرّه است) زیر خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبذ شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - راقم ترجمه تاریخ شهادت هر سه سید آیهٔ کریمهٔ (وجوهٌ یومئذٍ مسفره) ۱۱۷۱ یافت - و نیز تاریخ شهادت نواب صمصام الدوله درین قطعه نظم کرد * * نظم *

رفت صمصام الدوله زجهان * سیوم ماه شریف رمضان

سال این واقعه آن سید خود * گفت ما کشتهٔ عبدالرحمن ۱۱۷۱

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * * رباعي *

* صمصام الدوله آن امیـــر والا - دانش آگاه *

* ناحق شده کشته درکمین‌گاه دغا - وا مظلوماه[4] *

(۲) نسخهٔ [ب] سلامتیٔ ما (۳) نسخهٔ [ج] لچهمنان (۴) نسخهٔ [ب] این غم جارگاه *

* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران‌شنوید *
۱۱۷۱

* کردند شهید ناکسان سید را - انّا للّــه *

مخفي نماند که میرعبدالحي خان و میرعبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحي خان را بتقریبے یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبدالسلام خان را بعارضهٔ بیماري از خیمه در عمارت فرستادند - ازانجا که حیات هردو برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شانه) در دل اعدا انداخت که هردو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میرعبدالحي خان و میر عبد السلام خان نکتهٔ بخاطر راقم ترجمه القا شد که الاسماء تتنزّل من السماء - اسم حي و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسمّای خود را محفوظ داشت *

القصه بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمدة الملک موسي بوسي و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او قایم مقام شد) قصد حیدرآباد کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بندري و سیکاکل محالات جایگیر خود رفت - و عمدةالملک راه پهولچهري گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ درمیان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت درآمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدودے جان بسلامت برد - و لچهمنان

قاتل نواب صمصام الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین جماعه دار (۲) فرقهٔ کاردیان (که با جماعهٔ خود بر نواب صمصام الدوله و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد) خود با جماعه کشته شد - و عمدة الملک موسي بوسي (که بطرف پهولچهري رفت) چینا پتن (۳) بندر انگریز را محاصره کرد و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد و عمدة الملک با کمال خستگي به پهولچهري گریخت - و در چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامے (که از ذات حیدر جنگ شد) نواب صمصام الدوله بگوش خود شنیده رفت *

نواب صمصام الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا مسائل هر فن در خزانهٔ حافظه حاضر داشت - و در شعرفهمي دم یکتائي میزد - و مصطلحات زبان فارسي خوب مي‌دانست میرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات داني تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوي دارم - یکے عدالت که بدقائق معاملت چنانکه باید وا میرسم - و حق را از باطل جدا مي‌سازم - دوم شعرفهمي - روزے با راقم ترجمه گفت که این مطلع فیضي مشهور است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جمعدار (۳) در [بعضے نسخه] چینا پٹن *

* مرا براه محبت دو مشکل افتاد است *

* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد است *

مطابق معنیٔ ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذّر - و بخاطر من معنیٔ دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است مبادا سوای معشوق دیگرے اورا کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگرے را کشد - هردو امر بر عاشق ناگوار است - منشیٔ بے بدل بود - و انشاء او در خطوط نویسي طور خاصے دارد - حیف که مُنشآت او جمع نشد - اگر تدوین مي یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ داني یکتای عصر مي‌زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریهٔ هند که نسّابهٔ این گروه بود - برهانش همین کتاب مآثر الامرا ست که قدر آنرا صاحب این فن مي‌شناسد - کتب‌خانهٔ عظیمے از کتب عربي و فارسي فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد اوصاف حمیدهٔ او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نماید - مثل علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وقار و تمکین و کوچک‌دلي و غمخواریٔ خلائق و عدالت و حیای چشم و وفا و صفا و صدق و راستي - با صفت دروغ سخت ناخوشي داشت - و دروغ گو را اصلا در نظر اعتبار نمي آورد و زرے

که او را حاصل مي‌شد همان وقت ده یکي برای مستحقان بر مي آورد - و خزانهٔ ده یکي علیٰحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف مي یافت - امیرے امارت زیب بود - وقتے که بر مسند مي‌نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاست در جبین او بچه رونق جلوه مینمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه‌شنبه - و مدّعي و مدّعیٰ علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دهت داشت در روز و شب اصلا خلوتے برای مشورت ملکي نبود - و هیچ مشیرے نداشت - دانایان عصر بر علوّ نظر و وفور عقل او آئینهٔ حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد وقت استوا قیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز رو بمهمات مي آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالي و ملکي مي پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجهه مي کردند - و واسطهٔ دخل نداشت در دیوان بجبروت مي‌نشست - و در خلوت بکوچک دلي و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب صمصام الدوله بعد آمدن از قلعهٔ دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهري (که نزد من جمع شده) هیچ

باقي نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنین بمن آگاهي دادند - و نیز نواب مذکور نقل کرد که روزے (که وکالت را ازو گرفتند - و هنگامهٔ عجیبے برپا شد) من و جمعے کثیر در خانهٔ نواب صمصام الدوله شب (۲) بیتوتت کردیم - مردم را از فکر خواب نبرد - پگاه تر (که با نواب صمصام الدوله برخوردم) گفت امشب بحضور خواب رفتم - و نیز نقل کرد که نواب صمصام‌الدوله با من گفت که پیش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه گرفته شد - دو صد و کسرے زیاده قالین و شطرنجي برآمد و روزے (که بقلعه رفتم) هیچ فرش نبود - دران حالت اصلا تغیرے بخاطر راه نیافت - راقم ترجمه گوید وقتے (که نواب نظام الدوله بملک ارکات تشریف برد - و بر مظفر جنگ ظفر یافت) عمال آن ملک حضور طلب شدند - و بعلاقهٔ دیواني بر در نواب صمصام‌الدوله خیمه نصب کرده آنها را جای‌دادند - روزے از خیمهٔ نواب صمصام الدوله بر آمدم - شخصے دویده آمد - و گفت که حاجي عبدالشکور عامل معزول میگوید - که من در اختیار سزاولانم - از جا جنبیدن نمیتوانم - شما تا اینجا تصدیع کشید - فقیر با عامل مذکور آشنا نبودم - لیکن نرفتن دور از شیوهٔ مروت دیدم - رفتم - او از محاسبه و تقید سزاولان

---

(۲) نسخهٔ [ب] شب خواب بذوبت کردیم •

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب صمصام الدوله برگشتم (۲) و گفتم حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال بر در حاضر است او را روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه‌دار روبرو بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبهٔ او معاف شود همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب درمقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را روبرو طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانهٔ نواب نظام‌الدوله حاضر باید شد - و چوبدارے را تاکید کرد که هر وقتے که فلاني حاضرشود مرا خبر باید کرد - فردا حاجي عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند نواب صمصام الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال محاسبه دار طلب حضور شده میر غلام علي بمن گفت که اورا یک مرتبه رو برو باید طلبید گفتم عامل محاسبه دار روبرو نمي آید - هرچند انکار بمبالغه کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی حضرت بیاید - نواب نظام‌الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

---

(۲) در [بعضی نسخه] رفتم •

افتاد چه می‌بیند - پیر نود سالهٔ منحنی - پیراهنے در بر و دستار سبزے بر سر - و عصا و تسبیحے (۲) در دست - صورت ولایت و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزدیک (۳) خود طلبید و نشاند - و حرفها پرسید - و بر فرد محاسبهٔ او دستخط معاف کرد - و یومیه معین نمود - و سواري از سرکار خود عنایت نموده رخصت فرمود - مناقبے (که از نواب صمصام الدوله رنگ بست بیان شده) نمے از سحاب و پرتوے از آفتاب است حق تعالی آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت برین را بجلوس او مزین سازد *

پوشیده نماند که بعد (۴) از شهادت نواب صمصام الدوله چون لشکر بحیدر آباد رفت میر عبدالحي خان را همراه برده در قلعهٔ گلکنده نگاه داشتند - و میر عبدالسلام خان بنابر بیماري در اورنگ‌آباد ماند - او را بقلعهٔ دولت آباد فرستادند - و نواب آصف‌جاه ثاني بعد قتل حیدر جنگ شبدیز عزم جانب برار جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبیه جانوجي پسر رگهو بهونسله بربست - و با وصف قلت جمعیت این طرف و کثرت غنیم لوای فیروزي برافراخت - و بعد ازان

(۲) نسخهٔ [ج] تسبیح (۳) نسخهٔ [ب] نزدیک طلبید (۴) نسخهٔ [ج] بعد شهادت نواب *

روی توجه بحیدر آباد آورد - نواب امیر الممالک (که برای نظم و نسق ملکي جانب مچهلي بندر خرامیده بود) عطف عنان نمود - و در سواد حیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند (۲) ولایت عهد نشست و زمام مهمات (۳) مالي و ملکي بقبضهٔ اقتدار خود در آورد و پانزدهم ذیقعده سنه (۱۱۷۲) اثنین و سبعین و مائة و الف میر عبدالحي خان را از قلعه برآورده از سر نو احیا فرمود سابق خطاب میر عبدالحي خان (۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود بعد برآمدن از قلعه بخطاب پدر (یعني صمصام الدوله صمصام جنگ) و منصب ششهزاري پنج هزار سوار مورد عنایات گردید - و میر عبدالسلام خان هم حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد برآمد - و با اهل بیت خود برخورد - سلمهما الله تعالی *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - اما بعد عرض میدارد فقیر عبد الرزاق الحسیني الخوارزمي الاورنگ آبادي که از مبادی سن رشد و تمیز (۵) الخ - انتهی کلامه *

(۲) نسخهٔ [ب] بر مسند والای ولي عهدي نشست (۳) نسخهٔ [ج] مهام (۴) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۵) یعني تا آخر آنکه پیشتر در صفحهٔ [۵] گذشت *

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمهای رقمزدهٔ کلک بانی این نسخه بنابر راه یافتن افراط و تفریط بمسودها ناقص بود - حتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف الحاق بشنگرف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ ومن هیچمدان - و این مجموعهٔ جلیل القدر بنقوش هفت صد و سي ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار این مدعا ست *

۸۵

حرف الالف - هشتاد و پنج ترجمه

اسمعیل بیگ دولدي (ق) - اعتبار خان خواجه عنبر (ق) افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان کوکه - اشرف خان میر منشي - ابراهیم خان اوزبک (ق) - آصف خان عبدالمجید اسکندر خان اوزبک - الغ خان حبشي (ق) - اعتماد خان خواجه سرا - آصف خان خواجه غیاث الدین علي - اعتماد خان گجراتي - امیر فتح الله شیرازي - و کیفیت وضع تاریخ الٰهي اسمعیل قاي خان ذوالقدر - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ افضل خان شیخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتي فاروقي ابوالفتح خان دکني - و بیان مذهب مهدویّه - احمد بیگ خان کابلي - اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني - و احوال نورجهان

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ اسد خان معموري - اودا جي رام - افضل خان شکر الله اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امیر خان ابو البقا اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله یار خان پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشي (ق) الله قلي خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان برادرزادهٔ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بهادر - اخلاص خان شیخ الٰهدیه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان میر اسحٰق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله وردي (۲) خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر توزک (ق) - اسلام خان میر ضیاء الدین حسین - احتشام خان اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان میرزا بهمن یار - اقضی القُضات قاضي عبد الوهاب - و احوال قاضي شیخ الاسلام - اسلام خان رومي - اعظم خان کوکه - افتخار خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

---

(۲) نسخهٔ [۱] الله وردي خان غرق - با عرق - والله اعلم •

خان میرزا محمد اشرف[۲] • آغر خان پیر محمد (ق) - ارسلان
خان ارسلان قلي (ق) - امیر خان میر میران - و احوال
صاحب جي صبیهٔ علي‌مردان خان - امانت خان میر حسین - ارشد
خان میر ابو العلا (ق) - اسمٰعیل خان مکها (ق) - ابو نصر خان
پسر شایسته خان (ق) - امان الله خان نبیرهٔ الله وردي خان
ابراهیم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق)
امیر خان عبد الکریم - آصف الدوله جملة الملک اسد خان
امیرالامرا حسین علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي
و کیفیت گرفتاری محمد فرخ سیر پادشاه - اعتماد الدوله محمد
امین خان بهادر[۳] (ق) - اخلاص خان اخلاص کیش (ق) - امین
خان دکني - امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلي[۴] (ق)
اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر (ق) - امیرالامرا غازي الدین
خان بهادر فیروز جنگ (ق) - ابوالخیر خان بهادر امام جنگ (ق)
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ (ق) - آصف الدوله
امیرالممالک (ق) - اسمٰعیل خان بهادر پني[۵] (ق) *

۲۹

حرف الباء - بیست و نه ترجمه

بیرام خان خانخانان - و احوال سلیمه سلطان بیگم - بهادر
خان شیباني - باز بهادر بایزید - بابا خان قاقشال - بهادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] میر محمد اشرف (۳) در [بعضی نسخه] امین‌خان
چیني بهادر (۴) در [بعضی نسخه] سنبلي (۵) یا پگني باشد •

پسر سعید بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق)
پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق)
بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
بیگلر خان - بالچو قلیچ[۲] (ق) - بے بدل خان سعیدای گیلاني
و کیفیت تخت طاؤسي - باقر خان نجم ثاني - بهوجي زمیندار
بگلانه - و احوال آن ألکا - بهادر خان روهله - بردل خان بیرام خان
باقي خان چیله قلماق - پرتهي راج راتهور (ق) - بهرام سلطان ولد
نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ
بهادر خان باقي بیگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کیفیت
ابتدای بغي سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
خان میر بخشي - باقي خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
نمودن سلطان محمد معظم[۳] - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
بیان خان شیخ فاروقي (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

۱۶

حرف التاء - شازده ترجمه

تردي بیگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق)
ترسون محمد خان - تولک خان قوچین (ق) - تردي خان (ق)
ترخان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
تاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا
محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داؤد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بالچوقلیچ (۳) در [بعضی نسخه] اعظم •

تربيت خان شفيع الله - تربيت خان مير آتش - و كيفيت تسخير قلعهٔ ستاره - تركتاز خان (ق) - تيغ بيگ خان ميرزا كل (ق) *

۲

حرف الثاء - دو ترجمه

ثاني خان هروي - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

۱۷

حرف الجيم - هفده ترجمه

جعفر خان تكلو - جلال خان قورچي (ق) - جگ مال برادر خرد راجه بهارهمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگيرقلي خان لاله بيگ - جگناتهه پسر راجه بهارهمل (ق) - جان سپار خان تركمان - جادو راى كايتهه - جهانگير قلي خان شمس الدين جگراج عرف بكرماجيت (ق) - جان نثار خان قديمي - جان سپار خان خواجه بابا (ق) - جلال كاكر (ق) - جعفر خان عمدة الملك جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه ابوالمكارم (ق) - چورا من جات (۲) *

۲۲

حرف الحاء - بيست و دو ترجمه

حاجي محمد خان سيستاني - حسن خان كهتريه (۳) - حيدر محمد خان آخته بيگي (ق) - حاجي يوسف خان (ق) حكيم مسيح الدين ابوالفتح - حكيم عين الملك شيرازي (ق) حكيم همام - حسن بيگ خان بدخشي شيخ عمري - و كيفيت

---

(۲) يا جورا من جات باشد (۳) در [بعضے نسخه] تكريه *

بغي خسرو - حكيم علي گيلاني - و حقيقت جنگ فيلان در حضور عرش آشياني - و كيفيت حوضے كه حكيم مزبور ساخته حاكم بيگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد روپ سنّاسي حكيم صدرا مسيح الزمان - حبش خان سيدي مفتاح - و احوال بعضے عادلشاهيه - حيات خان داروغهٔ آبدار خانه (ق) - حسام الدين خان - حكيم حاذق گيلاني - حقيقت خان اسحٰق بيگ (ق) - حسين بيگ خان اوزبک - حسن علي خان بهادر عالمگيرشاهي - و احوال رضي الدين خان - حكيم الملک مير مهدي - و بيان عروض استسقاى محمد اعظم شاه (ق) - حسين خان خويشگي - و احوال شاه بيگ - حميد الدين خان بهادر عالمگيرشاهي (ق) *

۴۴

حرف الخاء - چهل و چهار ترجمه

خضر خواجه خان - و احوال سكندر سور - خواجه جلال الدين محمود - خواجه معظم برادر مريم‌مكاني - خان زمان علي قلي خواجه جهان هروي - خان عالم چلمه بيگ - خانخانان منعم بيگ خان جهان حسين قلي بيگ - خواجه شاه منصور شيرازي خداوند خان دكني - خواجه نظام الدين احمد - خواجه شمس‌الدين خوافي - و تحقيق خواف - خواجگي فتح الله (ق) خواجگي محمد حسين (ق) - خواجه جهان كابلي جهانگيري خسرو بے اوزبک - خان اعظم كوكه - و كيفيت فوت سلطان مظفر گجراتي - و ارتداد اكبر پادشاه - خانخانان عبد الرحيم - و احوال

میان فهیم - خدمت پرست خان رضا بهادر - خان جهان لودي خان‌عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن تربتي - خان زمان امان الله خواجه جهان خوافي (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جهان بارهه (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه عبد الهادي (ق) - خوشحال بیگ کاشغري (ق) - خواص خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میر خلیل - و کیفیت عشق سلطان اورنگ زیب با زین‌آبادي - خواجه عبد الرحیم خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجهان بهادر کوکلتاش میر ملک حسین - خدا بنده خان پسر شایسته خان - خان‌عالم اخلاص خان (ق) خانجهان بهادر کوکلتاش خان علي مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا خواجه عاصم - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان تتهي (ق) خان زمان میواتي - خواجه عبدالله خان (ق) - خواجم قلي خان بهادر (ق) *

۲۱

حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان عنایت - دستم خان (ق) - دولت خان لودي دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلاور خان کاکر - داراب خان میرزا داراب - دربار خان روهله - دیانت خان دست بیاضي دیندار خان بخاري (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند خان - داؤد خان قریشي - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - داراب

خان بن مختار خان (۲) - دلیر خان داوزي (۳) - دلیر خان عبد الرؤف میانه (ق) - دیانت خان میر عبدالقادر - داؤد خان و بهادر خان و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر علي‌نقي - دهیراج راجه جی سنگهه سوائي (ق) *

۶

حرف الذال - شش ترجمه

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قرامانلو - ذوالفقار خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت‌جنگ - ذکریا (۴) خان بهادر هزبر جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

۸۰

حرف الراء - هشتاد ترجمه

روپسي برادر زادهٔ راجه بهارهمل (۵) (ق) - راجه بهارهمل - رای سرجن هادا (ق) - رای لونکرن کچهواهه (ق) - راجه بیربر راجه تودرمل کهتري لاهوري - و ضوابط مستحدثهٔ او - راجه بهگونت داس - راجه مدهکر بندیله (ق) - راجه رام چند بکهیله (ق) - رام‌چند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق) رای بهوج پسر رای سرجن هادا (ق) - رای درکا سیودیه (۶) (ق) رای رای سنگهه بهورتهیه - و کیفیت قلعهٔ دیوگدهه (۷) (ق) - راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بني مختار (۳) در [بعضی نسخه] داورئي - اما گمان برم که داؤد زئي باشد (۴) املای صحیح زکریا ست بزای معجمه عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخهٔ [ا] بهارامل (۶) در [بعضی نسخه] سیسودیه (۷) نسخهٔ [ا] آیوگدهه *

رامداس کچهواهه - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر راجه بهگونت داس کچهواهه - و کیفیت اُلکای اُدیسه - راجه راج سنگهه کچهواهه (ق) - راجه رایسال درباري - رانا سکرا پسر رانا اودي سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگت سنگهه (ق) راجه سورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه راتهور (ق) راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعهٔ کانگره - رای گوردهن سورج دهج - راجه بر سنگهه دیو بندیاله (ق) - رستم خان شغالي (۲) - رانا کرن پسر رانا امرا (ق) - راو رتن هادا پسر راو بهوج (ق) - راو سور بهورتهیه (ق) - راجه بهارتهه بندیله (۳) (ق) راجه ججهار سنگهه بندیاله (ق) - راجه روز افزون (ق) رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوپ سنگهه بدگوجر - راجه گج سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه رامداس نروري (ق) - راجه کشن سنگهه بهدوریه (ق) - راو امر سنگهه پسر کلان راجه گج سنگهه (ق) - رای مکند کایتهه (۴) راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوجر (ق) رشید خان انصاري - و کیفیت جلاله و نیاکانش - راجه بیتهل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیله (ق) - راو ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن (ق) - راجه سیورام کور (ق) - راجه

(۲) در [بعضی نسخه] شمالي (۳) در [بعضی نسخه] بوندیله (۴) در [بعضی نسخه] کایت - یا کاتب باشد *

اندرمن دهندهیره (ق) - رام سنگهه ولد کرمسي راتهور (ق) روپ سنگهه راتهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه انروده کور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق) رحمت خان حکیم ضیاء الدین - و احوال فوت دارا شکوه و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - راو کرن بهورتهیه (ق) - راجه سجان سنگهه (۲) بندیله (ق) - راجه دیبي سنگهه بندیاله (ق) - راجه رای سنگهه سیودیه (ق) - راجه رام سنگهه کچهواهه (ق) - رشید خان الهام الله (ق) - راو بهاو سنگهه هادا (ق) - رضوي خان سید علي (ق) - رندوله خان غازي (ق) روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان - روح الله خان خانه زاد خان (ق) - راو دلپت (۳) بندیاله - و کیفیت کلاه پوشان فرنگ (ق) - رامسنگهه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهیله رام ناگر (ق) - راجه محکم سنگهه کهتري (ق) - رعایت خان ظهیر الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سین (ق) - راجه سلطانجي (۴) بنالکر - راجه گوپال سنگهه کور (ق) راجه ساهوجي بهونسله (۵) (ق) - رکن الدوله سید لشکر خان بهادر نصیر جنگ - راجه بیر بهادر (ق) *

(۲) یا سبهان سنگهه باشد (۳) در (بعضی نسخه) راو دلیپ (۴) یا نبالکر باشد (۵) در [چند جا] بهونسله نوشته *

۴

حرف الزاء - چهار ترجمه

زين خان كوكه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان كوكه (ق) - زبردست خان (ق) *

۵۵

حرف السين - پنجاه و پنج ترجمه

سيف خان كوكه - سيد محمود خان بارهه (ق) - سيد احمد خان بارهه (ق) - سلطان خواجه نقشبندي - و كيفيت مشيرى عرش آشياني - سيد حامد خان بخاري (ق) - سيد عبد الله خان پسر مير خوانندہ (ق) - سمانجي خان قرغوچي (ق) سيد راجو بارهه (ق) - سعيد خان چغتا - سيد قاسم و سيد هاشم بارهه (ق) - سيف خان سيد علي اصغر (ق) - سردار خان خواجه يادگار (ق) - سيد دلير خان بارهه - و كيفيت فيل سفيد (ق) سيد هزبر خان بارهه (ق) - سيف خان ميرزا صفي - سرافراز خان چغتا (ق) - سيد شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد صالح (ق) - سعيد خان بهادر ظفر جنگ (۲) - سردار خان شاه جهاني سرافراز خان پسر لشكر خان (ق) - علامي سعدالله خان - و كيفيت دولتخانۀ خاص - و حقيقت قرار داد داشتن تابينان (ق) - سيد منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمديو پسران سورجمل سيوديه (ق) - سيد عالم بارهه (ق) - سيد هدايت الله صدر (ق) سيد اختصاص خان بارهه عرف سيد صلابت خان (ق) - سيد

(۲) نسخۀ [۱] ظفرجنگ چغتا •

شجاعت خان بهادر بهكري (ق) - سعادت‌خان پور ظفر خان (ق) سيادت خان مير زين‌الدين علي (ق) - سيد مظفرخان بارهه و سيد لشكرخان بارهه - سبل سنگهه (۲) سيوديه (ق) - سرافراز خان پلولي (۳) سيد اختصاص خان سيد فيروز خان (ق) - سيد عزت (۴) خان عبدالرزاق گيلاني (ق) - سيد اميرخان خوافي (ق) - سربلند خان خواجه رحمت‌الله (ق) - سيف خان فقير الله - سيف الله خان مير بحر - سيد عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چيله و كيفيت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سيادت خان سيد اوغلان (ق) - سيدي ياقوت خان حبشي (ق) - سرافراز خان سيد لطيف (ق) - سيد حسين خان بارهه (ق) - سيد رستم خان دكني (ق) - سعد الله خان هدايت الله (ق) - سيد نجم الدين علي خان بارهه (ق) - ستر سال بنديله (ق) - سعادت الله خان (ق) سيف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ (ق) - سيف الدوله سيد شريف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفر جنگ (ق) سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدين خان بهادر ظفر جنگ (ق) *

۵۴

حرف الشين - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدين محمد خان - شاه قلي خان نارنجي (ق) - شاه

(۲) در [بعضی نسخه] سنبل سنگهه (۳) در [اكثر نسخه] بلولي

(۴) يا عرب خان باشد •

بداغ خان (ق) - شیخ گدائي کنبو - شیخ محمد بخاري (ق) شاه محمد خان قلاتي - شیخ احمد فتح‌پوري - شاه فخر الدین (ق) شجاعت خان عرف مقیم خان عرب - شیخ عبدالنبي صدر شیخ عبد الرحیم لکهنوي - شیخ جمال بختیار (ق) - شهاب الدین احمد خان - شیخ ابراهیم پور شیخ موسی (ق) - شیرویه خان (ق) - شیخ عبدالله خان - و مجملے از احوال شیخ محمد غوث و شیخ بهاول - شیخ ابو الفیض فیضي - شهباز خان کنبو شریف خان اتکه (ق) - شاهم خان جلایر - شاه قلي خان محرم شیخ ابوالفضل مبارک - شیر افگن خان علي قلي بیگ - شریف خان امیرالامرا - شجاعت خان شیخ کبیر - شمشیر خان ارسلان بے اوزبک (ق) - شیخ فرید مرتضی خان بخاري - شجاعت خان سلام‌الله عرب (ق) - شاه بیگ خان ارغون - شاه نواز خان بهادر میرزا ایرج - شیر خواجه (ق) - شهباز خان معروف بشیرو روهله (ق) شیر خان تونور - شیر خان تربتي (۲) - شاه قلي خان وقاص حاجي (ق) شادي خان اوزبک (ق) - شجاعت خان شادي بیگ (ق) شاه بیگ خان اوزبک (ق) - شیر خان سید شهاب بارهه (ق) شیخ میر خوافي (ق) - شاه نواز خان صفوي - شمس الدین خان پسر کلان نظر بهادر (ق) - شمشیر خان حیات تربتي (ق) - شجاعت خان رعد انداز بیگ خان (ق) - شهامت خان سید قاسم بارهه

---

(۲) در [نسخها] تربن نوشته *

شمشیر خان تربتي - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک حیدرآبادي - شایسته خان امیرالامرا - شجاعت خان محمد بیگ ترکمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهداد خان خویشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه دراني (ق) شجاع الملک امیر الامرا (ق) *

حرف الصاد - نه ترجمه (۹)

صادق محمد خان هروي - صادق خان میربخشي - صلابت خان روشن ضمیر (ق) - صفدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شکن خان میرزا لشکري (ق) - صف شکن خان محمد طاهر (ق) صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه میر خوافي - صف شکن خان میر صدرالدین (ق) *

حرف الضاد - یک ترجمه (۱)

ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین خان (ق) *

حرف الطاء - دو ترجمه (۲)

طیب خواجه جویباري - طاهر خان طاهر شیخ (ق) *

حرف الظاء - دو ترجمه (۲)

ظفر خان پسر زین خان کوکه (ق) - ظفر خان خواجه احسن الله (ق) *

٣٠

حرف العين ـ سی ترجمه

علي قلي خان اندرابي (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان خواجه بابا (ق) - عوض خان قاقشال (ق) - عبد الله خان فیروز جنگ - عزیزالله خان پسر یوسف خان (ق) - عاقل خان عنایت‌الله - و احوال ستي خانم (ق) - عبدالرحیم بیگ اوزبک (ق) عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امیر الامرا و کیفیت هنگامهٔ اوزبکان در بلخ - عبدالله خان سعید خان (ق) عسکر خان نجم ثاني (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحیم خان پنجمین پور اسلام خان مشهدي (ق) - عنایت خان خوافي عبد الرزاق خان لاري (ق) - عاقل میر عسکري (ق) - عزیزالله خان پسر سیوم خلیل الله خان (ق) - علي مردان خان حیدر آبادي (ق) - عیسی خان مبین (٢) - عنایت الله خان (ق) عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزیز خان بهادر شیخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امیر خان میر اسحٰق (ق) - علي محمد خان روهله (ق) - علي وردي خان میرزا بندي (ق) - عماد الملک غازی الدین خان پسر امیر الامرا فیروز جنگ (ق) *

---

(٢) در [بعضی نسخه] متین - و در (بعضی جا) متین *

٧

حرف الغین - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و کیفیت اختراع سجده پیش عرش آشیاني غیرت خان خواجه کامگار - غالب خان بیجاپوري (ق) - غضنفر خان پسر الله وردي خان - غیرت خان محمد ابراهیم (ق) غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ - غازی الدین خان بهادر غالب جنگ (ق) *

١٥

حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سکائي (ق) - فتح خان حبشي - و احوال ملک عنبر - فدائي خان میرظریف - فدائي خان میرزا هدایت الله فاضل خان آقا افضل (٢) اصفهاني - فیروز خان خواجه سرا (ق) فتح جنگ خان روهله - فاخرخان نجم ثاني (ق) - فیض الله خان پسر زاهد خان کوکه - فتح جنگ خان میانه - فاضل خان شیخ مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال الدین (ق) - فاضل خان برهان الدین - فضائل خان میر هادي - فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي *

٢٩

حرف القاف - بیست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نیشاپوري (ق) - قتلق قدم خان (ق) - قمر خان (ق) - قیا خان کنک - قطب‌الدین خان اتگه

---

(٢) در [چند نسخه] فاضل *

قاسم علي خان (ق) - قریش سلطان کاشغري - قاسم خان میر بحر قطب‌الدین خان شیخ خوبن - قلیچ خان اندجاني - قاسم خان تمکین (٢) قاسم خان جویني - و کیفیت هوگاي بندر - قبچاق خان امان بیگ قزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بیگ ارزبک - قاضي محمد اسلم - قلیچ خان توراني - قاسم خان میر آتش - قباد خان میر آخور - قطب الدین خان خویشگي پسر دوم نظر بهادر قوام الدین خان اصفهاني - قلعه دار خان میرزا علي - قلیچ خان خواجه عابد پور عالم شیخ (ق) - قاسم خان کرماني - قطب الدین خان خویشگي عرف بایزید - قطب الملک سید عبد الله خان قادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدوله محمد انور خان بهادر *

حرف الکاف - ٩ نه ترجمه

کمال خان گکهر - کاکر علي خان (ق) - کنور جگت سنگهه کشن سنگهه راتهور - کاکر خان عرف جهان خان (ق) - کار طلب خان (ق) - گنج علي خان عبد الله بیگ (ق) - گیري سنگهه کامگار خان پسر دوم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - ٥ پنج ترجمه

لشکر خان اکبري - لشکر خان مشهدي - لشکر خان جان نثار خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

(٢) در [بعضی نسخه] تمکین *

حرف المیم - ١٥٢ یکصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بیگ - ملا میر محمد خان شیرواني - میر شاه ابو المعالي - محمد سلطان میرزا - مهدي قاسم خان - محمد قاسم خان بدخشي - محمد قلي توقبائي (ق) - محمد قلي خان برلاس - مجنون خان قاقشال - میر محمد خان مشهور به خان کلان - معین الدین خان فرنخودي (ق) - مهر علي خان سلدوز (ق) - میرزا میرک رضوي خان (ق) - محمد مراد خان پسر امیر بیگ (ق) - مظفر خان تربتي - میر معز الملک اکبري - میر علي اکبري موسوي - میرزا شرف الدین حسین محب علي خان پسر میر نظام الدین علي (٢) - معصوم خان فرنخودي میر گیسوی خراساني - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شیخ حسن علائي - میر زاده علي خان (ق) - میرزا فولاد بیگ پسر خدا داد برلاس - و مجملی از احوال ملا محمد تتوي - میرزا سلیمان - محب علي خان رهتاسي - میر ابو تراب گجراتي - میر شریف آملي - و تحقیق مردم نقطویه - میر مرتضی سبزواري معصوم خان کابلي - میرزا مظفر حسین صفوي - میرزا جاني بیگ ارغون - و احوال صوبهٔ تتهه - میرزا یوسف خان رضوي مادهو سنگهه کچهواهه (ق) - میر حسام الدین - مخصوص خان برادر خرد سعید خان چغتا (ق) - میر معصوم خان

(٢) در [چند نسخه] لفظ علي نیست *

بهکري - ميرزا شاهرخ - مير خليل الله يزدي - و احوال شاه نعمت الله ولي - محمد قلي ترکمان (ق) - مهتر خان انيس (ق) ميرزا غازي بيگ - ميران صدر جهان - ميرزا چين قليچ ميرزا فريدون خان برلاس (ق) - محتشم خان شيخ قاسم (ق) ميرزا علي بيگ اکبر شاهي - مير جمال الدين انجو - ميرزا راجه بهار سنگهه (ق) - مير فضل الله بخاري - معظم خان شيخ بايزيد (ق) - محمد تقي سيم ساز - ملا محمد تتهه محمد خان نيازي - مظفر خان مير عبد الرزاق - مقرب خان شيخ حسو - مرتضی خان انجو - مصطفی بيگ ترکمان (ق) مهابت خان خانخانان - مختار خان سبزواري - مير محمد امين مير جمله - و کيفيت اصفهان - محلدار خان - مرشد قلي خان ترکمان - و احوال مرشد قلي خان لله استجلو - مخلص خان برادر کلان الله وردي خان - معتمد خان محمد شريف - ميرزا رستم صفوي - موسوي خان صدر (ق) - مبارز خان روهله - مهيس داس راٹهور (ق) - مير سيد جلال صدر - و احوال ملا محمد صوفي مازندراني - محمد زمان طهراني (ق) - مادهو سنگهه هادا (ق) - ميرزا والي - مکرمت خان ملا مرشد - و کيفيت بلدهٔ شاه جهان آباد - ميرزا حسن صفوي - مرتضی خان سيد نظام معتقد خان ميرزا بيگي - ميرزا عيسی ترخان - محمد علي خان محمد علي بيگ - مغل خان پسر زين خان کوکه - مير

شمس (ق) - مرشد قلي خان خراساني - و کيفيت دهار و دکن ملتفت خان - معمور خان مير ابوالفضل - مکند سنگهه هادا (ق) معتمد خان محمد صالح خوافي (ق) - مبارک خان نيازي ميرزا ابو سعيد - مصطفی خان خوافي - ميرک شيخ هروي مانوجي و پرسوجي - ملا علاء الملک - مير جمله [۲] معظم خان و احوال سلطان شجاع - و کيفيت جنگ بهادر و آسام - ميرزا نودر ميرزا ابو المعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نايته و تحقيق نوايت - مخلص خان قاضي نظاما (ق) - ميرزا راجه جي سنگهه کچهواهه (ق) - محمد قلي خان بهوسله - ميرزا سلطان صفوي - ميرزا مکرم خان صفوي - ميرزا خان منوچهر - مهابت خان لهراسپ - مبارز خان مير کل - مرتضی خان سيد شاه محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگهه راٹهور - مير سيد محمد قنوجي - و حکايت شيخ محمدي - ملتفت خان مير ابراهيم حسين محمد امين خان مير محمد امين - مختار خان شمس الدين مغل خان بلخي - محمد علي خان خانسامان - مهابت خان حيدرآبادي - موسوي خان مير معز [۳] - محمد بديع سلطان (ق) مصطفی خان کاشي - و حکايت آمدن محمد اعظم شاه نزد خلد مکان (ق) - مخلص خان عالمگيري - مرتضی خان سيد

---

(۲) در [بعضے نسخه] مير محمد سعيد مير جمله معظم خان (۳) در [بعضے نسخه] ميرزا معز ۰

مبارک خان (ق) - محتشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواري میرزا صفوي خان (ق) - منور خان شیخ میران (ق) - مختار خان قمرالدین - میرزا یار علي بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد اسلم خان (ق) - منعم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرم خان میر اسحٰق - میر ویس غلزي (ق) - محمد یار خان پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخانان عباد الله نام (ق) مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال مولف تا روداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله حیدر قلي خان اصفهاني (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق) مها راجه اجیت سنگهه راتهور - و کیفیت فوت سلطان محمد اکبر (ق) - میر احمد خان ثاني - و کیفیت هنگامهٔ محبوب خان در کشمیر - معزالدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق) موتمن الدوله اسحٰق خان (ق) - متهور خان خویشگي - محتشم خان میرخان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک سر بلند خان - مها راجه جانوجي جسونت بنالکر (ق) مجدالدوله عبدالاحد (۲) خان (ق) *

(۲) در [بعضی نسخه] عبد الصمد خان •

حرف النون - پانزده ترجمه
۱۵

نیابت خان عرب (ق) - نور قلیچ (ق) - نقیب خان میر غیاث الدین - نورالدین قلي (ق) - نظر (۲) بهادر خویشگي - نجابت خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق) ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق) نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق) نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

حرف الواو - پنج ترجمه
۵

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هروي - وزیر خان مقیم نام (ق) وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

حرف الهاء - شش ترجمه
۶

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق) هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان میر عیسی - همت خان سپهدار خان *

حرف الیاء - هشت ترجمه
۸

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیري (ق) یوسف خان ولد حسین خان تکریه (ق) - یعقوب خان بدخشي (ق)

(۲) در [چند جا] نذر بهادر بذال معجمه نوشته •

یاقوت خان حبشي - یوسف محمد خان تاشکندي - یکه‌تاز خان عبدالله بیک - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمعیل بیک دولدي

از امرای فردوس مکاني ست - در دلاوري و کنکاش مسلم وقت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود و بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید و امرا از میرزا عسکري جدائي گزیده هریک از قلعه پایان آمده خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشار الیه نیز شرف زمین بوسي دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشار الیه مقرر شد - و در ایام محاصرهٔ کابل او بهمراهئ خضر خواجه خان بر سر شیرعلي نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفتهٔ میرزا از کابل بنابر غارت قافلهٔ ولایت (که بچاریکاران رسیده بود) رفته بعد غارت بنابر انسداد طرق (که مردم پادشاهي نموده بودند) نتوانست بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعین گردید - و در کتل سجاوند بشیرعلي مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم پادشاهي ظفرمند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیاني رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود) بدر تنک حوصلگي زده جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد میرزا کامران روان شد موصی الیه هم از فریب خوردهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه باسمعیل خرس ملقب گشته - و پس ازانکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان‌بخشي یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسرواني بود - و پس از فتح دهلي بهمراهئ شاه ابوالمعالي بجانب لاهور نامزد شد - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* اعتبار خان ناظر *

خواجه عنبر نام خواجه سرای مقرب فردوس‌مکاني بود - در سالے (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعے دیگر بنابر آوردن هودج مریم مکاني رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو هجري او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه اورا در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیاني اکبر پادشاه او را روانهٔ کابل فرمود - که محمل مریم مکاني والدهٔ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکاني بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندے بحکومت دهلي علم افتخار افراخته درانجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علي نام - ابتدا در سرکار جنت آشیاني باشراف

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کارداني مشمول الطاف همايوني گشته در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و ششم (۲) صاحب ديوان خرج گرديد - يعني بمساعدت طالع ارجمند بمشرفئ بيوتات امتياز يافت - و چون در سنه (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هجري ميرزا کامران برادر خرد جنت آشياني در مخالفت برادر بزرگوار (که زياده بر پدر اشفاق و الطاف مرعي ميداشت) بر دارالملک کابل استيلا يافت با متصديان و ملازمان پادشاهي در مقام گرفت و گير در آمده خواجه را نيز مقيد ساخت - و بزجر و تعدي نقد و جنس بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پيش‌نهاد عزم پادشاهانه گرديد خواجه بوالا منصب مير بخشيگري علم ترفّع مي افراشت چون واقعهٔ ناگزير جنت آشياني بميان آمد تردي بيگ خان (که ادعاء امير الأمرائي داشت) باتفاق خواجه بانتظام مهمّات دهلي پرداخت - ازانکه در جنگ هيموی مشهور خواجه بهمراهئ سردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامے (که آن بقال فتنه ساز خود بر قول تاخت آورد) خواجه را پای ثبات از جا رفته باتفاق اشرف خان مير منشي و مولانا پير محمد شرواني (که برای شکست هنگامهٔ سپه سالارئ تردي بيگ خان قابوئے مي جست) مسلک فرار اختيار نمود - چون أمرا انهزام خورده با هزاران خجالت و شرمساري بموکب اکبري (که از صوبهٔ پنجاب

(۲) در [اکثر نسخه] در سال نهصد *

بقصد محاربهٔ هيمو بسهرند (۲) رسيده بود) پيوستند بيرام خان تردي بيگ خان را فرصت نداده از هم گذرانيد - و خواجه را با مير منشي (که گمان نفاق و زرداري ميداشت) نظر بند نمود - و پس ازان خواجه با مير منشي فرار نموده سفر حجاز اختيار کرد - و در سال پنجم اکبري بشرف آستان بوس استسعاد يافتند - و مورد افضال عرش آشياني شده بپايهٔ والای امارت و منصب سه هزاري مرتقي گرديد - مآل کار او و تاريخ فوتش بنظر شيرازه بند اين پريشان اوراق نرسيده *

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم انگه است - که بفزونئ عقل و درستئ اخلاص نسبت قوي بعرش آشياني داشت - از زمان آسايش گهواره تا آرايش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و کثرت محرميّت و اعتماد ممتاز بود - در برهم‌زدگئ دولت بيرام خان شريک غالب گشته تمشيت مهام ملکي و مالي از پيش خود گرفت - و با آنکه منعم خان وکيل السّلطنت هم شد باستقلال تمام بکارها مي پرداخت - ادهم خان از أمرای پنج هزاري ست ابتدا بمحاصرهٔ مانکوت در رکاب پادشاهي به بهادري و راد مردي (۳) بلندنامي اندوخته - آن قلعه ايست در کوهستان

(۲) نام سابقش سرهند است - در زمان اکبر شاه بسهرند زبان‌زد روزگار گشت (۳) نسخهٔ [ب] دلاوري - و راد مردي بمعنئ دلاوري ست *

صوالک بر قلهٔ کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن بنظر مي آید - سلیم شاه وقتی (که از مهم گکهران برگشت) اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب مامنی باشد - مي خواست لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهریست بزرگ - مسکن اقسام تجّار و اصناف مردم - باندک توجّه لشکر عظیم و یراق فوجها مهیّا توان کرد - چون سر راه فوج مغل واقع شده بود مبادا درانجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجلش در رسید - در سال دوم سکندر سور درانجا متحصّن گشته آخر بزینهار گرائید - و قلعه تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان متوهّم مي بود) محال هتکانتهه (۲) نزدیکی آگره مسکن طایفهٔ بهدوریه (که تمرّد و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهرهٔ آفاق (۳) بود) بجاگیرش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمرّدان آن نواحي سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک خیال دو کار شگرف صورت گیرد - با چندے از آمرا رخصت داد ادهم خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملي ساخته ارباب عصیان را بر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش عرش آشیاني آخر سال پنجم مبادی سنهٔ (۹۶۸) نهصد و شصت

(۲) نسخهٔ [ج] هتهکانتهه (۳) نسخهٔ [ا ب] آفاق است *

و هشت هجري اورا با پیر محمد خان شرواني و آمراء دیگر بتسخیر ولایت مالوه (که بیداد گري و مدهوشی باز بهادر مکرر بعرض رسیده بود) تعین نمودند - چون بنواحی سارنگ‌پور (که مستقر او بود) پیوست باز بهادر از مستي و بیهوشي (که شب و روز درین کار بود) اندکے بخود آمده در مقام پیکار نشست - پیوسته از طرفین دلاوران رزم آزموده بر آمده لوازم نبرد بجا مي آوردند - تا روزے چپقلشے عظیم بمیدان آمد - باز بهادر شکست خورده بجانب خاندیس فرار نمود ادهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانیده تمام اموال و اسباب او را با پاتّران و کنیزان (که نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ ایشان در آفاق امتیاز (۲) و اشتهار داشت) متصرف شد - و ازین کامیابي و حصول خزائن و دفائن و امتعهٔ نفیسه (که اندوختهٔ سالها بود) کلاه نخوت او کج شد - و نشهٔ (۳) غرورش افزود هر چند پیر محمد خان نصیحت کرد سودمند نیفتاد - مملکت مالوه بامرا تقسیم کرده چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم همراه صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعیش و عشرت مشغول گشت - بخاطر عرش آشیاني گران رسید - اصلاح او اهم دانسته در شازده روز از آگره ایلغار فرمود - و بیست و هفتم شعبان

(۲) نسخهٔ [ج] انتشار و اشتهار داشت (۳) در فارسي نشه مي نویسند - اما این لفظ که عربي ست در اصل نشوه است *

سال ششم وقتی (که ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ کاگرون دو کروهیِ سارنگپور بر آمده میرفت) ناگاه موکب اقبال پیدا شد - بدریافت شرف زمین‌بوس مباهي گشت - عرش آشياني يكسر بخانه اش رفته فرود آمدند - گويند ادهم خان خيال فاسد در سر داشت - و بهانه مي جست - روز (۲) دوم ماهم انگه با مردم محل رسيد - و پسر را از گران خواب غفلت هوشيار ساخته آداب پيشكش و ضيافت بتقديم رسانيد - و آنچه از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پاتّران بنظر اشرف گذرانيد - عرش آشياني برخے را باو مرحمت نموده بعد وقفهٔ چهار روز علم معاودت بآگره افراشتند *

گويند چون عرش آشياني لواى معاودت بر افراختند در منزل اول ادهم خان از سفاهت و بيخردي ماهم انگه مادر خود را (كه صاحب اختيار محل بود) بران داشت كه دو مغنّيهٔ حسينه از پاتّران باز بهادر مخفي بدو حواله نمايد - كه بنابر روادري كسے بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقا همان ساعت بپادشاه خبر رسيد - حكم مقام فرموده مردم را بتفحّص برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرا سر داد چون متفحّصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بيگناهان را بقتل رسانيد - و عرش آشياني اغماض‌فرمودند - ليكن همين سال باقتضاى

(۲) نسخهٔ [ب] دهم - اما صحيح دوم است *

مصلحت ملكي حكومت مالوه به پيرمحمد خان باستقلال مقرر شد و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسيد *

چون شمس الدين محمد خان انگه بقرب و اعتبار لواى تفوّق و برتري افراخته در جميع امور خلافت دخل تمام‌داشت اين مدهوش جواني و سيه مست دولت همواره برو حسد بردے - منعم خان خانخانان (كه گرفتار همين بيماري بود) همواره بكهنه عياري آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحريک ميئمود تا آنكه دوازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانهٔ پادشاهي انگه خان و منعم خان با اُمراى ديگر مشغول مهمات سلطنت بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از خود بے اعتدال تر رسيد - همه بتعظيم برخاستند - انگه خان نيم قيامے نمود - آن بے محابا دست بخنجر كرده متوجه انگه خان شد - و اشاره بهمراهان كرد - بزخمهاى جانگزا كار آن آقسقال دولت تمام كردند و پس ازان ادهم خان بے باكانه شمشير در دست گرفته متوجه محل سرا شده بر ايوان مرتفع (كه بر دور محل خاصه بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشياني از خواب بيدار شده از ديوار قصر سر بر آورده استكشاف احوال نمودند و بخشم و غضب شمشير گرفته برآمدند - همين كه ادهم خان بنظر آمد فرمودند كه اي بچهٔ لاده انگهٔ مرا چرا كشتي آن گستاخ پيش دويده دستهاى عرش آشياني گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندکے تلاش واقع شده - پادشاه دست از چنگ (۲) او کشیده مشتے بقوت بر روی او زدند - که معلق بزمین افتاد - بفرحت خان خاصهٔ خیل و بسنگرام هوسناک (که ایستاده بودند) فرمودند - که چه تماشا میکنید - این دیوانه (۳) را بر بندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم شد که از بالای صفّه سر نگون اندازند - دو مرتبه انداختند - تا گردن آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفّاک هتّاک (۴) مطابق سنهٔ (۹۶۹) نهصد و شصت نه هجري بقصاص مکافات رسید ۹۷۰ حسب الارشاد هردو نعش را روانهٔ دهلي ساختند - (دو خون شد) تاریخ (۵) است - گویند ماهم انگه (که درین وقت بر بستر بیماري افتاده بود) شنید که ادهم خان چنین بے اعتدالي نموده پادشاه مقید کردند - مهر مادري برداشته اورا بملازمت آورد شاید پسر را وا رهاند - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهم انگهٔ ما را کشت - ما هم اورا کشتیم - آن عاقلهٔ روزگار گفت خوب کردند - اما نمي دانست که بسیاست رسیده - چون بیقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

(۲) نسخهٔ [ب] معلق زنان افتاد (۳) در [بعضے نسخه] دیوانه سر را (۴) نسخهٔ [ج] هتاک بقصاص مکافات رسید (۵) چون این واقعه در سنه (۹۶۹) بوه تاریخ [دو خون شد] که عددش ۹۷۰ است غلط نخواهد بود زیراکه تاریخ گویان فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند •

نکرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلیٔ خاطرش پرداخته رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواري نشست - و مرضے که داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا شتافت - عرش آشیاني مشایعت نعش او نموده رقّتها کردند و باعزاز و احترام روانهٔ دهلي ساخته عمارت عالي حسب الحکم بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشي *

محمد اصغر نام - از سادات حسیني مشهد مقدس است و صاحب طبقات اکبري او را از سادات عرب شاهي شمرده یحتمل که بنابر عموم و خصوص تباینے درین کلام نباشد - اما آنچه علامي شیخ ابو الفضل اورا سبزواري نوشته لامحاله از تحریفات نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت و سر موئے از دقت یابي و موشگافي فرو نمي گذاشت - و در خطاطي و خوش نویسي بهفت قلم أستاد - خصوص در تعلیق و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانهٔ دهر بود - علم جفر را با عمل ورزیده - در ملازمان جنت آشیاني انسلاک یافته بمزید قرب و عزت درجهٔ اعتبار پیموده بخطاب میر منشي امتیاز یافت - و پس از فتح هندوستان بخدمت میر عرضي و میر مالي اختصاص گرفت - و در قضیهٔ تردي بیگ خان (که با هیمو بقال در سواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثرے دل بای داده راه گریز سپردند) او (که در امر جنگ مشیر و همداستان بود) نیز در فراز زده(۲) متهم بنفاق و بد دلي گردید - روزے (که بیرام خان تردي بیگ خان را بقتل آورد) اشرف خان را با سلطان علي افضل خان بعلت گریز پائي مقید ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختیار نموده سال پنجم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري هنگامے (که عرش آشیاني از ماچهیواره باختتام مهم بیرام خان متوجه کوه سوالک بود) شرف آستانبوس دریافت ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهي بوده بافزایش منصب سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت رایات پادشاهي از مالوه بخطاب اشرف خاني مشرف گردید - و در یساق بنگاله بهمراهی خانخانان منعم خان دستوري یافت - در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم در بلدهٔ گور (که بنابر سمّیت هوا وبای عام شیوع یافته اکثر نوئینان عمده رهگرای فنا گشتند) رخت هستي بر بست - بدو هزاري منصب رسیده - و با کمالات دیگر موزون طبع بود - گاه گاهے اشعار صاف متین انشا میکرد ازو ست * * نظم *

* یا رب تو مرا بآتش قهـــر مسوز *
* در خانهٔ دل چراغ ایمـــان افروز *

(۲) در [اکثر نسخه] نیز بدر زده *

* این خلعت بندگي که شد پاره ز جرم *
* از راه کرم برشتـــهٔ عفـــو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافهٔ آگره بنا کرده) گفته * * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *
* چاهے ز برای نفع مسکین و فقیر *
* گر تشنه لبے بپرسد از سال بنا *
* گوئي(۲) آبے ز بقعهٔ خیر بگیر *

پسرش میر مظفر نیز در عهد اکبري بمنصب مناسب پایه افزای روزگار خود گشته در سال سي و هشتم بحکومت ولایت اودهه مي پرداخت - حسیني و برهاني نبائر اشرف خان در دور اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازي داشتند *

* ابراهیم خان ازبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سال فتح هندوستان اورا همراه شاه ابو المعالي بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور از کوهستان برآمده دست اندازي در ممالک پادشاهي نماید تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور سرهرپور(۳) مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علي قلي خان

(۲) نسخهٔ [ج] گوید (۳) در [بعضے نسخه] نرهرپور - و در [بعضے] به سرهرپور مضاف جونپور جایگیر یافته *

خان زمان بحفظ آنحدود مي‌پرداخت - تا آنکه بعهد عرش آشياني آثار بغي خانزمان و سکندر خان اوزبک بر روی روز افتاد - و اشرف خان مير منشي فرمانے مشتمل بر موعظت پيش سکندر خان برد - سکندر خان بگرمي بر خورده گفت که ابراهيم خان آق‌سقال يعني ريش‌سفيد و قرب جوار است - او را رفته مي‌بينم - و باتفاق وی متوجه بارگاه خسرواني ميشوم - بدين اراده بسرهرپور رفت و ازان جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش خلاف افروزد - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر هنگامه آرائي شد *

چون منعم خان خانخانان با علي‌قلي خان‌زمان ملاقات کرده قرار بندگي ازو به تجديد گرفت و از حضور خواجه جهان (که مدار عليه مهمات سلطنت بود) رسيد خانخانان خواست که باتفاق او بخيمهٔ خان‌زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر خود طلبيد - و قرار برين يافت که خان‌زمان والدهٔ خود و خان مزبور را با پيشکش لايق روانهٔ حضور نمايد - لهذا خانخانان و خواجه جهان رو ببارگاه سلطاني نهادند - و خان مزبور را تيغ و کفن در گردن انداخته بنظر والا رسانيدند - و پس از قبول اين معني و عفو جرائم خان زمان تيغ و کفن را از گردن او فرود آوردند - و چون بار ديگر خان زمان و سکندر خان سال دوازدهم

اکبري سلسله جنبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور باتفاق سکندر خان بجانب اوده شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاه گرفت خان مزبور بوساطت خانخانان بعفو (٢) جرائم مشمول عواطف گشته داخل متعينان خانخانان گرديد - تاريخ فوتش بنظر نيامده - پسرش اسمعيل خان است که علي قلي خان‌زمان قصبهٔ سنديله در جايگير او داده بود - چون سال سيوم اکبري قصبهٔ مزبور بجايگير سلطان حسين خان جلاير از حضور مقرر شد او در عمل دادن ايستادگي بميان آورد - پس ازانکه بزور گرفت فوجے از خان زمان آورد - و جنگے کرده شکست يافت *

* آصف خان خواجه عبدالمجيد هروی *

از فرزندان شيخ ابوبکر تايبادي (٣) ست - که از صاحب کمالان وقت بود - امير تيمور چون در سنه (٧٨٢) هفت صد و هشتاد و دو بتسخير هرات (که در تصرف ملک غياث الدين بود) رو آورد بتايباد رسيده کس نزد شيخ فرستاد - که چرا به تيمور ملاقات نمي کني - گفت مرا با او چه کار - امير خود رفت و بشيخ گفت - چرا ملک را نصيحت نکردي - جواب داد نصيحت کردم نشنيد - خدای تعالی شما را برو گماشت - اکنون شما را نصيحت ميکنم بعدل - اگر نشنويد ديگرے را بر شما

(٢) نسخهٔ [ا] بعفو تقصيرات مشمول (٣) نسخهٔ [ب] ابيادي - و در [بعضے نسخه] تابيادي *

گماره - امیر میگفت مرا در سلطنت بهر کس از درویشان صحبت شد هر کدام را از خود در دل وهمے دیدم - مگر شیخ که من خود را در حجاب مي یافتم *

خواجه عبد المجید در سلک ملازمان جنت آشیاني انتظام گرفته بحسن رشادت و کارداني در وقت نهضت هندوستان بدیوانیء سرکار همایوني سر بر افراخت - و چون کهن روزگار بجلوس عرش آشیاني رونق جواني از سر گرفت خواجه بوفور کارطلبي از دیواني بسرداري رسیده جامع سیف و قلم گردید و دران هنگام (که عرش آشیاني بتقریب هنگامهٔ بیرام خان لوای عزیمت پنجاب بر افراشت) خواجه بخطاب آصف خان سر افراز گشته بحکومت دهلي مباهات اندوخت - و بتدریج صاحب طبل و علم شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و چون فتو نام غلام عدلي (که قلعهٔ چنار را متصرف بود) اظهار تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهي آصف خان باتفاق شیخ محمد غوث رفته آن قلعه را بصلح بر گرفت - تیولداریء سرکار کره مانکپور بخان مزبور تفویض یافت - دران ایام غازي خان تنوري (۲) (که از أمرای عمدهٔ افغان بود) مدتے در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بدر فرار زده با برخے بولایت پنه (۳) (که ملکے ست

(۲) در [بعضے نسخه] تنور - و در [بعضے] سور (۳) در [بعضے نسخه] بهته - و در [بعضے نسخهای اکبرنامه] پته آمده ‌•

بسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزي در آمد - آصف خان در سال هفتم براجه رام چندر والیء آنجا پیغام بر گذارد - که در سلک خراج گذاران ممالک محروسه درشده مخالفان را بسپارد راجه از سرمایگیء (۲) نخوت و غرور باتفاق آن مخاذیل آمادهٔ پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیلهٔ قبول بندگیء درگاه و باستشفاع راجهائے (که مقرب بساط سلطنت بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسیده خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت و مکنتے تمام بهم رسانیده داعیهٔ تسخیر گدهه پیش گرفت چه جنوبیء ولایت پنه ملکے ست وسیع مشهور بگوندوانه - صد و پنجاه کروه طول - و هشتاد کروه عرض - گویند در باستاني زمان هشتاد هزار قریهٔ آبادان داشته - سکنهٔ آن گوند - که قومے ست فروتر - و اهل هند زبونش شمرند - پیشتر چندین راجها بسر مي بردند - دریندوقت ریاست آنجا براني درگاوتي نام زنے رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاریء داد و دهش تمام ملک را یک قلمه ساخته - و گدهه بلدهٔ عظیم آن ملک است و کتنگه نام موضعے که بانضمام آن شهرت دارد *

(۲) نسخهٔ [ب] سرکشي •

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج آن ملک کرده در سال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود رانی (که درانوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودے آمادهٔ جنگ شد - و گفت مثکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم در حوصلهٔ فطرت من گریختن کی گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است - اعیان آنولایت سماجت از کار بردند که قرار داد جنگ مستحسن - اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه آئین شجاعت است - چندے بجاهای محکم بسر باید برد (۲) تا تفرقهٔ لشکر بجمعیت گراید - بنابرین چندے باین وضع گذرانید - چون آصف خان گدهه را متصرف شده دنبال نمی گذاشت رانی سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمحاربه رو آورد چون بیرساه پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را برآورده بمامنے رسانند - و چون خود زخمی گشت بمعتبرے گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر چورا گدهه (که قلعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

(۲) نسخهٔ [ب] فراست ٭

و دفائن بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بیر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آویزش چون بیرساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داد - و بیراه روی پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیبانی باتفاق امرای اوزبکیهٔ شرقی علم بغی برافراشته مجنون خان قاقشال را در قلعهٔ مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنج هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیانی باطفای (۲) دایرهٔ آن فساد بدان ناحیه پیوست او شرف ملازمت دریافته نفائس غنائم گدهه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآورد - و بتازگی مشمول عواطف گشته بتعاقب فیهٔ باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنه خور رشوتهای او شده بودند) دریذوقت از راه طمع و حسد ذخیره اندوزی و خیانت ورزی او برمز و ایما میگفتند سخن سازان دو رویه یکے را هزار ساخته بآصف خان میرسانیدند و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه حفظ مرتبهٔ خود نکرده بتوهم واهی گریخت - و در سال یازده (که مهدی قاسم خان بحکومت گدهه تعین شد) آصف خان بهزاران (۳) حسرت دل ازان ملک برداشته با وزیر خان برادر خود حسب الطلب

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخهٔ [ب] خرابی ٭

(كه عرش آشياني بر سر خانزمان و بهادر خان ايلغار فرموده آنها را علف تيغ بيدريغ ساخت) درين جنگ آصف خان مراتب جانفشاني بكمال فدويت بتقديم رسانيد - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پرگنهٔ بياک از تغير حاجي محمد خان سيستاني بجاگيرش مقرر شد - كه سرانجام خود نموده در مهم رانا اوديسنگهه منقلاى لشكر فيروزي باشد - چون در اواسط ربيع الاول سنه مذكور عرش آشياني از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعهٔ چيتور را بجيمل نامے (كه سابق در قلعهٔ ميرتهه بود) سپرده خود بزواياى كوهستان متواري گشت - آصف خان در محاصرهٔ آن قلعهٔ استوار (كه بر فراز كوهے ست - و ارتفاعش قريب (۲) بيک كروه - و آن كوه ميان دشت مسطحے ست كه بلندي و پستي مطلقا ندارد - و از پايان دورش شش كروه - و جائيكه ديوار است سه كروه - و سواى حوضهاى بزرگ و سنگين كه از آب باران پر ميشود چشمهٔ آبے بالا نيز هست) مصدر خدمات شايسته و مورد كارهاى دست بسته گرديد - پس ازان (كه بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بيست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اكبري قلعه مفتوح شد) تمام سركار چيتور بجاگير آصف خان مقرر گشت *

(۲) نسخهٔ [ا ب] بلند و پستي *

خانزمان در جونپور بدو ملحق گشت - در صحبت اول تجبّر و نخوت او ديده از آمدن پشيمان گرديد - و چون معلوم كرد كه خانزمان چشم بمال او دوخته بجدائي فرصت جو گرديد - درين اثنا خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سر افغانان فرستاده وزير خان را نزد خود نگهداشت - بنابرين هر دو برادر موعد فرار قرار داده براه مانكپور هريكے گريخت - بهادر خان بتعاقب شتافته در آويخت - مردم آصف خان بهزيمت پراگنده شده خود دستگير گشت - كه ناگاه وزير خان بسر وقت بهادر خان رسيده از سرگذشت آگهي يافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزير خان خود را راست كرد - ناچار بهادر خان فرار گزيد - و اشاره كرد كه آصف خان را (كه بالاى فيل مقيد بود) از هم بگذرانند يک دو شمشير حواله كردند - سرانگشت دست جدا شده بر سر بيني زخمے رسيد - كه وزير خان آمده خلاص ساخت - و هر دو برادر در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بكره آمدند - آصف خان وزير خان را نزد مظفر خان تربتي بآگره فرستاد - تا بوسيلهٔ او عفو جرائم شود - مظفر خان (كه بموجب طلب در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانهٔ پنجاب بود) وزير خان را همراه برده در شكارگاه بملازمت عرش آشياني رسانيده استشفاع تقصيرات نمود - حكم شد كه آصف خان باتفاق مجنون خان در كره مانكپور بمحافظت سرحد قيام نمايد - و در همين سال

* اسکندر خان اوزبک *

از سلاطین زادهای آن قوم است - در خدمت جنت آشیاني مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب خاني امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت و در هنگامهٔ هیمو آنرا گذاشته در دهلي بتردي بیگ خان پیوست و بهمراهي او بسرداری جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلیران هر دو سو دل از جان برداشته باهم آویختند هراول و جرانغار پادشاهي شرائط مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده سه هزار کس از مخالف بخاک نیستي فرو رفت - درین هنگام (که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند) هیمو بر تردي بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب برمیگشتند) حیرت زده براه تردي بیگ خان میشتافتند - بالجمله اسکندر خان ناچار از معرکه عنان تاب گشته در سهرند بملازمت عرش آشیاني رسید - و در فوج منقلا با علي قلي خانزمان بجنگ هیمو (۲) تعین گشت - و پس از فیروزي بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلي از دست برد اوباشان دستوري یافت - او مسارعت نموده خیلے از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگاني خلاص ساخت - و غنائم موفوره اندوخت - و در جلدوی

---

(۲) نسخهٔ [ا] هیمون *

تردداتِ پسندیده بخطاب خان‌عالم علم افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش روي سکندر خان سور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره همت گماشت و او تحصیل آن‌ولایت را مفت وقت دانسته سرگرم اجتماع مردم گردید عرش آشیاني عجالة الوقت سکندر خان را سیالکوت و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداری اوده کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقعه طلب در فساد انگیزي و فتنه پژوهي میباشد دهم سال اسباب طغیان سرانجام داده راه‌سداد واگذاشت - اشرف خان میرمنشي از بارگاه سلطنت تعین شد که مستمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او چندے بلیت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق یکدیگر رایت بغي برافراخته هر یک بناحیهٔ دستمایهٔ آشوب گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادرخان شیباني یکتائي گزیده در نواحیِ خیرآباد با میر معزالملک مشهدي (که از جانب پادشاه بمالش آن طایفهٔ ناسپاس تعین شده بود) عرصهٔ کارزار برآراست هر چند آخرها بهادر خان چیره دستي یافت اما اسکندر خان اول جنگِ شکست خورده آوارهٔ دشت هزیمت گردید - و در سال دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسلهٔ بغي و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اوده دم نخوت میزد)

محمد قلي خان برلاس با فوج گران برسرش تعین گشته در اوده محصور نمود - مدتے از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در مکر و تزویر در آمد - و آشتي پیش گرفت - و چندے بدین حیل بسر برده با اهل و عیال بکشتیٔ چند (که براي همین روز آماده مي‌داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من بر همان عهدم - عنقریب میرسم - چون زبانش با دل موافق نبود اُمرا از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را بقصبهٔ گورکهپور (که درانوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده نزد سلیمان کرراني حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخیر اُدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مناسب ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهي یافته بخانخانان (که در جونپور بود) ملتجي شد - سپه‌سالار استمزاج پادشاهي نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایلغار کرده بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتدهم سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري همراه خود بملازمت پادشاهي آورده بذریعهٔ شفاعت آن عمدة الملک صفح جرائم او شده به تیولداریٔ سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب و کمر و شمشیر مرصع و اسپ با زین طلا سرافرازي یافته با خانخانان تعین گشت - و چون بلکهنو رسید بعد چندے مزاج عنصریٔ او

از اعتدال طبعي بیرون رفته بر بستر بیماري افتاد - تا دهم جمادي الاول سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد تار و پود هستیٔ او گسیخت از اُمرای سه هزاري بود *

* الغ خان حبشی *

از غلامان سلطان محمود گجراتي ست - در سلطنت او اعتبار یافته بمرتبهٔ سرداري رسید - عرش آشیاني در سال هفدهم جلوس (که متوجه احمد آباد بود) خان مذکور با جمعیت خود باتفاق سید حامد بخاري پیش از امرای دیگر آمده استلام سدهٔ سلطنت نمود - و سال هیزدهم به تیول مناسب سرافراز گردید و سال بیست و دوم بهمراهیٔ صادق خان به تنبیه راجه مدهکر بندیله زمیندار اوندچه تعین گشته در روز نبرد آثار جلادت بظهور آورده چپقلشهای مردانه کرد - و سال بیست و چهارم [چون راجه تودرمل و غیره برای دفع فتنهٔ عرب (که آخرها به نیابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبهٔ بهار گرد فساد انگیخته بود) مرخص شده] او نیز باتفاق صادق خان بکمک راجهٔ مذکور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شریک خان مزبور بود - در جنگے (که چیتهٔ (۲) باغي کشته شد) سرداریٔ جرانغار تعلق باو داشت - و مدتها تعینات صوبهٔ بنگاله بود تا آنکه درگذشت پسرانش بجاگیرات سرافراز گردیده درانجا بسر مي بردند *

(۲) در [بعضے نسخه] چینه - و در [بعضے نسخهای اکبر نامه] خبیطه *

* اعتماد خان خواجه سرا *

پهول ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر رشدے که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان برافتاد او در سلک ملازمان اکبري منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت ورزي و بد نیتي یا از بیوقوفي و ناپروائي در معموري خانهٔ خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي دادند و در تحصیل خزانهٔ پادشاهي تا بتکثیر و افزوني آن چه رسد اهمال مي‌ورزیدند عرش آشیاني در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان اتگه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان بمقتضای کارداني مکنون ضمیر پادشاهي دریافته در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاري اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتی بحسن تردد و لطف کفایت او قسمے که مرکوز خاطر عرش آشیاني بود کارخانهٔ عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامے (که ماندو بپرتو نزول رایات پادشاهي فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والیٔ خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگي و فدویت نموده درخواست که صبیهٔ رضیهٔ خود را بحرمسرای سلطاني در آورد

بپذیرائیِ ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعهٔ آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عفیفه را با جمعے از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتے (که عرش آشیاني از ماندو مراجعت بآگره فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتے بهمراهیِ خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعین بنگاله بوده بصدور مردانگي و شگرف پرستاري نفس (۲) نیکو خدمتي مي افزود چون بحضور رسید ازانجا (که بعدالت پژوهي و کار شناسي اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیبالپور مالوه دستوري یافت - و از کار طلبي لشکر بصوب سیهوان برده چیره دستي نمود - و بمصالحت باز گشت *

چون کامیابي و مقصود آرائي بیشترے را سر رشتهٔ خرد از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت ببدهنجاري و هرزه درائي مفطور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمي هر جاندارے را که خصي کنند ازان سرکشي فرو نشیند و مردم زاد را بر افزاید] اورا غرور افزوده از زیردستان اعتبارے نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقش •

بد سلوکي پیش گرفت - و با این خوی نکوهیده با نوکر در داد و ستد گفتگوی بے آزرمي کردے - و حیله افروزي را تدبیر اندوزي نام نهاده حق نگذاردے - در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش (که عرش آشیاني بمملکت پنجاب انتهاض فرمود) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان روانهٔ حضور نماید - از خرد غنودگي پیشین وامها (که بروزگاران داده بود) سرانجام اندیشید - هرچند تهیدستي خود وا نمودند دل نهاد حق گذاري نشد - صبحے مقصود علي نام نوکرے (که یک چشم بود) با برخے بد گوهران فرومایه آن خواب آلود غفلت را از هم گذرانید - برخے برافتاده او عرض احوال خود مي نمود برهم شده گفت که بر چشم کور تو باید شاشید - او بے توقف جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشید - اعتماد پور (۲) شش کروهي آگره آباد کردهٔ اوست - تالاب کلانے و عمارتے ساخته مقبرهٔ هم برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید *

* آصف خان خواجه غیاث الدین علي قزویني *

پسر آقا ملای دوات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسپ صفوي از باریابان مجلس شاهي بود - و دیگر پسرانش (۳) میرزا بدیع الزمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلاد عظیمهٔ ایران اختصاص داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

(۲) نسخهٔ [ب] اعتماد خان پور (۳) نسخهٔ [ب] و پسرانش *

سهروردي ست - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابي بکر الصدیق میرسد - و در تصوف انتساب بعم خویش شیخ نجیب الدین سهروردي دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه (۲) - مثل عوارف المعارف در سنه (۶۳۳) ششصد و سي و سه یا دو برحمت حق پیوست خواجه غیاث الدین علي بطلاقت لسان و کسب کمال اتصاف داشت - و خالي از جلادت و پردلي نبود - چون بهندوستان وارد گردید برهنموني بخت سعید مشمول عنایت عرش آشیاني گشته به بخشیگري امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزهٔ گجرات و محاربه با شورش افزایان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بود بخطاب آصف خان سر افتخار بر افراخت - و هنگام معاودت الویهٔ ظفر طراز پادشاهي بدار الخلافه او را بجهت تمشیت مهمات بخشیگري آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوب ایدر (که مضاف صوبهٔ احمد آباد گجرات است) با جمعي از امرا تعین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

(۲) در [بعضی نسخه] لایقه *

سرکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس راتهور از غرور افزائي و تباه اندیشي با برخے از تهور گزیدگان از تنگنای کوهستان برآمده عرصهٔ مبازرت آراست - چپقلشهای سخت از طرفین جوهر زدای همت و مردانگي گردید - فوج هراول پادشاهي را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندي (که مقدمة الجیش بود) دران گرمیِ آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - نزدیک شد که چشم زخمے عظیم رسد - آصف خان با سرداران برانغار و جرانغار پای جلادت افشرده بکارزار در آمد - مخالف باندازهٔ توانائي گرد پیکار انگیخته غبار آلود هزیمت گشت - و در آخر سال بیست و سوم عرش آشیاني اورا از مزیت اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد خان ناظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید (۲) قلیچ خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهي گشته از چگونگیِ سپاه چراغ شناسائي افروزد - آصف خان کاربند حکم پادشاهي شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره از روی راستي و درستي مي پرداخت - تا در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل رسانید - از پسرانش یکے میرزا نورالدین است - که چون

(۲) نسخهٔ [ا] و بصوب دیگر قلیچ خان *

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکاني روزے چند حوالهٔ آصف خان میرزا جعفر فرمود نور الدین (که پسر عم آصف خان میشد) تنها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند پس ازان (که خسرو حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا شد) نور الدین هندوئے را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده هرکرا از فدائیان خسرو در مي آورد بآن هندو نوشته میداد تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکاني نمایند - اتفاقا یکے از رفقا بتقریبے کبیده (۲) خواجه ویسي دیوان شاه زاده سلطان خرم را ازین ماجرا آگاهي داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده بجنت مکاني رسانید - همان زمان باحضار آن خون گرفتها حکم شد نور الدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چندے دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسیِ آنها را (که از پیش هندوی اعتبار خان بر آمده) بالتماس خان جهان لودي ناخوانده در آتش انداختند - و الّا کس بسیارے بیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتي *

از غلامان هندیِ سلطان محمود والیِ گجرات بود - چون

(۲) نسخهٔ [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته آرایش زنان باو حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه و احتیاط کافور خورده اسقاط زجولیت از خود کرد - ازانجا (که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهري اتصاف داشت) بتدریج بپایهٔ امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغدر برهان نام خادمے کشته شد و آن بد گوهر ببهانهٔ طلب سلطاني دوازده امیر را نامهٔ زندگي در پیچید اعتماد خان از پیش بیني نرفته بامدادان یکجهتان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن شایان نیستي را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت اعتماد خان برای تسکین نایرهٔ فتنه و فساد رضی الملک نام خورد سالے را از اولاد سلطان احمد باني احمد آباد بر سریر خلافت اجلاس داده بسلطان احمد شاه مخاطب گردانید و زمام مهمات دارائي بقبضهٔ اقتدار خود در آورده جز نام پادشاهي برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد برآمده بسید مبارک بخاري (که از اعاظم اُمرا بود) پیوست و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آوارهٔ دشت سرگرداني گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردي همواره با همدمان خود (۲)

(۲) نسخهٔ [ب] با مردمان خرد •

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهي یافته پیش دستي نموده از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه طفلے نتهو (۲) نام را (که ازان طبقه نبود) بحضور اُمرا آورده قرآن برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن پنج ماه سپري گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار اُمرا تصدیق نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را اُمرا میان خودها تقسیم کرده هریکے مستقل گشت - و باهم در افتاده غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر سلطان محمود است چرا اورا مطلق العنان نمي‌سازي) بتنازع برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش‌آشیاني گریخته باو پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال سیف و سنان سلطان را گذاشته بدونگرپور شتافت - پس از چندے الف خان و جهجهار خان (که از اُمرای حبشیه بودند) سلطان را آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

(۲) در [بعضی نسخه] نتهو •

خان پیوستند - و ازو بے‌جهت متوهم گشته بقتلش برداختند اعتماد خان ازین ماجرا آگهي یافته سلطان را همراه گرفته باحمد آباد آمد - چون آمرا با یکدیگر کمر منازعت چست بستند میرزایان باغیه بشنیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته بهرونچ و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت میجست) روزے از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادي (۲) (که طرف راجح داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان نوشت - که نتهو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را طلبیده بپادشاهي بر میدارم - اُمرائے (که با شیر خان متفق بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف برداشته الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول انجامید اعتماد خان دید که کارے پیش رفت نمي‌شود - و اصلاح آن ولایت برهم خورده از اندازهٔ طاقت او بیرون است - بعرش‌آشیاني ملتجي گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشاد چون به پتن گجرات رسید سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز به بهرونچ شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

(۲) در [نسخهای صحیحهٔ اکبرنامه] بروچ آمده •

دران نواحي سراسیمه میگشت) دستگیر مردم پادشاهي گردید اعتماد خان با دیگر آمرای گجرات دل در دولتخواهي بسته وجوه دراهم و رؤس منابر را بنام اکبري مزین ساخته با امیران و سوداران آندیار باستقبال برآمده ملازمت حاصل نمود چون چهاردهم رجب این سال بلدهٔ احمد آباد بقدوم پادشاهي رونق گرفت برودہ و چانپانیر و سورت به تیول اعتماد خان و دیگر آمرا قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر ذمهٔ کاردانی خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید آمرای گجرات (که بعذر سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون مدتے خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است که بدستور سابق تسلطے بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیار الملک گجراتي از همه سبقت جسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهي اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - اورا از نظر انداخته چندے حوالهٔ شهباز خان شد - و درسال بیستم بنازگي مشمول (۲) عواطف فرموده ریاست دربار معلی مفوض بدر گشت - که آنچه از نقیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معاملهٔ جواهر و مرصع آلات) بدیده وری او قرار گیرد - و درسال بیست و دوم چون بقافله سالاری میر ابوتراب گجراتي مردم روانهٔ حجاز شدند اعتماد خان (که از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

(۲) در [بعضی نسخه] نموده •

رفت - و پس از مراجعت پتن گجرات باقطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سربلند گشته با جمعی از منصبداران روشناس عمده دستوری یافت - هرچند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آنروز (که او نیرو بکمال داشت - و دوستداران یکرو فراوان) چارهٔ خود سران گجرات نیارست نمود - امروز (که عنصري پیکر در کاهش و همراهان یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد] در نگرفت *

چون اعتماد خان باحمد آباد درآمد شهاب الدین احمد خان عزیمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم بزر پرستاري در کمین جانگزائي بوده بمداراي ناهنجار خس پوش میشد) ازو جدا گشته ببسیچ آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را (که در پناه لوبهه کاتي (۲) روزگار میگذرانید) بسري برگرفته هر بشورش برداریم - هرچند کارآگهان باعتماد خان برگذاردند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میرود و أمراي کمکي هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر بازداشته

(۲) نسخهٔ [ب] لوتهه کاتي - و در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] لونبه کاتهي و در [بعضی] لونیه کاتهي *

اقطاع را روزے چند باو باید وا گذاشت - یا لختی خزینه برکشاده چارهٔ شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده بنچستي و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله‌ور گشت ناگزیر اعتماد خان ببرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبهٔ کدهي بیست کروهی احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه خیر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدوازده کروه رسیده شهر وا پرداختن کار آسان را بر خود دشوار کردن است) سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالي پنداشته جلو ریز آمده متصرف گشت - و جمعیتے فراهم آورده آمادهٔ پیکار گردید و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشترے از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش بےحقیقتي زده راه بیوفائي سپردند - و سخت سراسیمگي رو آورد - اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه پارهٔ کمکي سپاه و برخی مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از پیشین حال پندے گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

و خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاهداري ایستاده مردم را بسرکردگی شیر خان پسر خود بکارزار شیر خان فولادي فرستاده چهره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعین شده بود) در پیوست - و اعتماد خان را در پتن گذاشته با شهاب الدین احمد خان روانهٔ مقصود گردید - اعتماد خان مدتی در حکومت آنجا گذرانیده در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت دو هزار و پانصدي منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبري او را چهار هزاري نوشته - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب و نادرستي با تدرج آراستگي و سادگي و فروتني معجون ساخته گجراتي نام کرده اند - و ازان میان اعتماد خان را سرآمد آن گروه گردانیده اند *

* امیر فتح الله شیرازي *

در حکمت نظري و عملي یکتای روزگار بود - اگرچه در دانش‌گاه خواجه جمال الدین محمود و مولانا جمال الدین شرواني و مولانا کرد و میر غیاث الدین منصور شیرازی فراوان شناسائي اندوخت لیکن پایهٔ دانش ازانها بلند تر گشت - علامي (۲) ابو الفضل چنان سراید که اگر کهن نامهای دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهد و بران رفتها آرزو نبرد * * نظم *

(۲) نسخهٔ [ج] گذاشت *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علوّ شان *

عادل شاه بیجاپوري بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس ازانکه روزگارش سپري شد سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب عرش آشیاني بفتح‌پور رسید - خانخانان و حکیم ابو الفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهي اختصاص یافته در کمتر زمانی بدولت مصاحبت و پایهٔ قرب و منزلت برآمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان تربتي بازدواجش در آوردند - گویند بسه هزاري منصب رسید و در جشن سر آغاز سال سیم بامین الملکي بلند رتبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل مهمات ملکي و مالي بصوابدید میر رو براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلی چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) بر گذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب عضد الدوله ناموري اندوخته برهنموني راجي (۲) علي خان مرزبان خاندیس دستوري یافت - ازانجا بناکامي برگردیده بخان اعظم (که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آنجا تعین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

(۲) در [بعضی نسخه] راجه علي خان *

بد سلوکي پيش گرفت آن مهم نسقے درست نيافت - مير فراوان آزار يافته سال سي و يکم اندوهناک نزد خانخانان بگجرات شتافت *

گويند مير بسرانجام مهام دکن رخصت يافته بود - چون ميان اعظم خان کوکه و شهاب الدين احمد خان نقش صحبت درست نشست راجي علي خان از مشاهدهٔ نفاق أمرا لشکر دکن را بخود متفق ساخته بمقابله بر خاست - هرچند مير خواست اورا براه آرد صورت نبست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد که او را بکمک برد - بنابر وجه آ ، هم دست نداد - ازانجا ناصيه‌ساي آستان خلافت گشت - سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري وقت معاودت پادشاه از کشمير بعارضه در شهر ماند - حکيم علي را در تشخيص و تجويز لغزشے رفت صاحب بداوني گويد چون خود حکيم بود بمنع حکيم مصري ممتنع نشده چارهٔ تپ محرق بهريسه نمود - و زندگي بسپرد در خانقاه مير سيد علي همداني گذاشته بودند - بحکم پادشاهي برداشته بر فراز کوه سليمان که دلکشا جائے ست نگاه داشتند فرشته بود تاريخ يافته اند - عرش آشياني بفوت مير بسيار متاسف و اندوه‌گين شده بر زبان مبارک گذرانيدند[۲] - که مير وکيل و حکيم و طبيب و منجم ما بود - اندازهٔ سوگواري ما

(۲) نسخهٔ [ب] بر زبان گذرانيد *

که تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن در برابر خواستے بآرزوي اين سودا فراوان سود کردے - و آن گرامي گوهر[۲] را بس ارزان اندوختے

* نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش ديده پر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ريخت کافلاطون ز عالم شد *

شيخ فيضي در مرثيهٔ او قصيدهٔ غرّا گفته - اين چند بيت ازانجا ست *

* نظم *

* هرگز نمرده اند و نميرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برين قوم ترجمان *
* بر قد روح پيرهنے بيش نيست تن *
* گيرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان *
* بارے ست بر حيات و غبارے ست بر نشاط *
* پوشيدن لباس کهن بر توانگران *
* ليکن کريم کيست درين قحط سال جود *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان *

در طبقات آورده که امير فتح‌الله (با آنکه در جميع علوم عقلي و نقلي در ايران و هند بل در ربع مسکون قرين خود نداشت) از نيرنجات و طلسمات ماهر بود - آسيائے ساخته که خود حرکت ميکرد - و آرد ميشد - و آئينهٔ درست کرد که از دور

(۲) نسخهٔ [ج] گوهر گرامي را *

و نزدیک اشکال غریبه مرئي میگشت - و آنکه بیک چرخ دوازده بندوق پر میشد (۲) نیز از اختراع او ست - صاحب بداوني نوشته که میر دنیا دوستي بمرتبهٔ داشت که با این بزرگ‌رتبگي دست از معلمیِ صبیان نمیکشید - بخانهٔ اُمرا رفته بپسران ایشان رسمي علوم مي‌آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت در جلو پادشاه تفنگ بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید و در فنون پهلواني رستمي میکرد - و مشهور است که میر با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت این‌کثرت‌آرای وحدت‌گزین نمي‌رسیدم راهے بایزد شناسي نمي‌بردم میر در سنه (۹۹۲، نهصد و نود و دو هلالیِ هجري تاریخ الٰهي وضع کرد - از دیرباز عرش‌آشیاني را اندیشه آن بود که در آباد بوم هندوستان تازه سال و مه، بکار آید - که تاریخ هجري با کهنگي از ناکامي آگهي مي‌بخشد - و آغاز آن روز شماتت اعدا و کلفت احبا ست - لیکن از انبوهیِ دانش‌وران رسمي که روائیِ تاریخ را ناگزیرِ دین پندارند پیدائي نمي گرفت - میر و امثال او (که بآئین الٰهي گرویدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمي گشت - بنای آن بر زیج جدید گرگاني گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

(۲) نسخهٔ [ج] بر میشدند ٭

و سال و ماه شمسیِ حقیقي شد - و کبیسه از میان برافتاد و نام ماه و روز فارسي بحال خود ماند ٭

٭ اسمٰعیل قلی خان ذوالقدر ٭

برادر خرد حسین قلي خان خانجهان از اُمرای اکبري ست در جنگ جالندهر چون بیرام خان شکست خورده برگشت مرد پادشاهي بتعاقب پرداخته اسمٰعیل قلي خان را زنده بدست آوردند - و پس از انکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفت پادشاهي اختصاص گرفته بهمراهیِ برادر مصدر کارها میشد و چون خانجهان در صوبه‌داریِ بنگاله رخت هستي بر بست او با اموال و اسباب برادر بحضور رسیده مورد الطاف گردید - و در سال سیم بمالش الوس بلوچ (که راه سرتابي سپرده مراسم اطاعت و پرستاري بجا نمي‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان در آمد لختے بومیان تمرد پیش گرفته زود زینهاري گشتند - و سران آن طایفه غازي خان و وجیه (۲) و ابراهیم خان دولت ملازمت دریافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردید و در سال سي و یکم (که راجه بهگونت داس را بعلت جنون از حکومت زابلستان بر گردانیدند) اسمٰعیل قلي خان بجایش قرار یافت - اما او از گرم بازاري خام آرزوها بمیان آورده از نظر افتاد - حکم شد که بر کشتي نشانده از راه بهکر روانهٔ حجاز

(۲) نسخهٔ [ا] و جهیه - و نسخهٔ [ج] و جهنیه ٭

نمایند - ناچار بتضرع و لابه‌گذاري رو آورد - اگرچه پذیرفته شد لیکن ازانجا باز داشته بمالش یوسف زئي تعین گشت - ناگاه از نیرنگئ فلکي اقسام بیماریها بعلت فساد هوا در کوهستان سواد و بجور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش خان آمده بعجز گرائیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار بر جلالهٔ روشاني (۲) بمرتبهٔ تنگ گرفت که او از تیراه بدین کوهستان درآمد زین خان بتلافی پیشین خجالت (که در هنگامهٔ بیر بر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور دستوري یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلاله بهر طرف که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمٰعیل قلي خان که تهانه‌دار آن دشت بود از آمدن صادق خان تباه سگالي پیش گرفت و گذرگاه را خالي گذاشته روانهٔ درگاه شد - ناگاه جلاله راه یافته بدر زد - ازین جهت اسمٰعیل قلي خان چندے معاتب گردید و در سال سي و سیوم بایالت گجرات سرفرازي یافت - و چون شاهزاده سلطان مراد در سال سي و ششم بدارائی مالوه دستوري گرفت اسمٰعیل قلي خان بپایهٔ وکالت شاهزاده بلند نامي اندوخت - اما بامور اتالیقي نیارست نیک پرداخت - سال سي و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال

(۲) در [نسخها اکثر جا] روشاني آمده - و نسخهٔ [ا] روستانی - و اغلبکه روستائي باشد •

سي و نهم بکالپي که در تیولش بود دستوري یافت - تا بآبادی جاگیر در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري بمنصب چهار هزاري بلند رتبه گردید - گویند بسیار عیش دوست بود - و در مآکل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف تمام بکار می‌برد - هزار و دویست زن داشت - چون بدربار میرفت مهر بر ازار بند آنها میکرد - آخر همه ستوه آمدند و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهیم‌قلي و سلیم قلي و خلیل‌قلي در عهد اکبري مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ *

پسر میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزوینی مشهور است - میرزا بدیع الزمان هم در زمان دارای ایران شاه طهماسپ صفوي وزیر کاشان بوده - و میرزا جعفر بیگ نیز همراه جد و پدر بارياب مجلس شاه میشد - در سال بیست و دوم اکبري سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ریعان شباب تازه از عراق وارد هند گشته همراه عم خود میرزا غیاث الدین علي آصف خان بخشي (که از مهم ایدر وا پرداخته بحضور آمده) ملازمت پادشاهي دریافت - عرش آشیاني بمنصب دویستي داخلی آصف خان سرافراز فرمود - او بکم منصبي راضي نشده ترک مُجرای و آمد و رفت دربار نمود - این استغنا بر خاطر پادشاه گران آمده بحال تباه به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

محسوم داشت - و گناهگارے را که میفرستادند اغلب زنده بر نمیگشت) تعین کرد *

گویند مولانا قاسم کاهي ماوراءالنهري (که از کهنه شاعران بود و بکمال آزادي میزیست) در آگره برخورده مستفسر احوال گشت چون معلوم کرد گفت تو نغزک جواني - به بنگاله مرو - میرزا گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت زینهار توکل برو مکن - که همان خدا ست که مثل امام حسین را در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقا میرزا چون به بنگاله پیوست خانجهان ترکمان صوبه‌دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر خان تربتي بجایش منصوب گردید - چندے نگذشته که بغي قاقشالان و شورش معصوم خان کابلي گرد ناایمني دران ناحیه برانگیخت - و بجائے کشید که مظفر خان در قلعهٔ ټانده در آمده محصور گشت - میرزا همراه بود - چون اورا گرفته کشتند اکثرے رفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببذله گوئي و نکته سرائي ازان باز خواست رهائي یافته در فتح پور سیکري بسجود قدسي آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که بخواري و ناکامي برآورده بودند - و او برهنموني اقبال باز خود را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهي پسندیده آمد در اندک زمانے بمنصب دوهزاري و خطاب آصف خان بر نواخته از تغیر قاضي علي بخشي بیگي بمیر بخشي گري علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اودیپور تعین شد - از مراتب تاخت و تاراج (۲) و قتل و اسر دقیقهٔ فرو نگذاشت - و در سال سي و دوم (که اسمعیل قلي خان ترکمان بنابر خالي گذاشتن درهٔ که جلال‌الدین روشاني ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او بتهانه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري (چون جلالهٔ روشاني که نزد عبد الله خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه آغاز فساد نمود - و افغانان افریدي و اورک زئي پیمان را گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه تنبیه واقعي بجلاله نموده اهل و عیال اورا با وحدت علي (که برادرش مي‌گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتان او قریب چهار صد کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سي و نهم (چون کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد قلي افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشي تنخواه شد) آصف خان دستوري یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد او جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داده بشایستگي تقسیم اقطاع نموده

---

(۲) در [اکثر نسخه] تالان .

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیر داران متفرقه رو بویراني آورد آصف خان بحکومت آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (١٠٠٨) هزار و هشت هجري از تغیر رای پترداس[2] بدیوانیٔ کل سر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (١٠١٣) هزار و سیزده شاه زاده سلطان سلیم خیال بغی از سر وا کرده بتقریب تعزیت مریم مکاني بملازمت پدر بزرگوار رسید و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اشفاق گشت قرار یافت که صوبهٔ گجرات در تیول خود گرفته صوبهٔ آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) وا گذارد - چنانچه صوبه داریٔ بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاري امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري رونق گرفت طلب حضور گشته باتالیقیٔ شاهزاده سلطان پرویز تحصیل افتخار نموده به تنبیه رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعین شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (١٠١٥) هزار و پانزده هجري هنگام انتهاض الویهٔ جهانگیري بکابل از تغیر شریف خان امیر الامرا (که به بیماریٔ صعب در لاهور ماند) بخدمت والای وکالت و منصب پنج هزاري و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(٢) در [بعضی نسخه] مترداس •

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بعد فوت عرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه‌سازي و شورش‌طلبي در آغاز کار باطفای نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقیٔ آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے بافراده تسخیر ملکے را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشدیٔ شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (١٠٢١) هزار و بیست و یک هجري در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف‌خان (١٠٢١) تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهمم بیمعني خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کارداني

و اجرای مهام ملکي و مالي يد بيضا داشت - و بظاهر و باطن آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - باعتقاد جمعے بعد از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیرین به ازو کسے نگفته در عشرت آرائی خسرو و شیرین گوید * * نظم *

* هوس مطلق عنان شد شوق خود کام *
* سر دست صنم بگرفت با جام *
* چنین بے نقل دادن باده تا کی *
* بده بوسه که هم نقل است و هم مي *
* فتادش تن ز تاب شرم در تب *
* ز نام بوسه زد تبخاله اش لب *
* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست *
* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *
* صنم هر دم ز آب دیده آن شب *
* ز نقش بوسه شستے دامن لب *

این چند بیت نیز ازو ست * * نظم *

هرکس که شبے نشست با تو * بسیار بزور (۲) ما نشیند
تا با چو توئے توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند
از حق مگذر نمي توان دید * با دلبر اگر خدا نشیند
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

(۲) نسخهٔ [ج] بروز ما *

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *
* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین یکصد سهیلي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقي (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بسالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید ازو ست * * نظم *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته *

* کهے که باب سردار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین که کوهکن از ذوق داد جان چه سخن *
* همین که تیشه بسر دیر زد سخن باقي ست *
* هزار بلبل شوریده خاک شد جعفر *
* هنوز رسم خود آرائی چمن باقي ست *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فایز گشته بمنزل خاموشان جا گزید - و دیگرے میرزا علي اصغر است - که در همه برادران عیاش و نا مقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے صرفه و بے محل بسیار میزد - در یساق پرینده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازیها نمود - پس ازان در مهم ججهار بندیله تعین گشت - چون قلعه دار دهاموني در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعه در شده دست تطاول بغارت اموال کشادند - ناچار خاندوران به ممانعت تاراجیان بقلعه درآمد - شخصے از سمت جنوبي فریاد زد که در یکے از برجها جمعے از مقهوران ظاهر میشوند - علي اصغر گفت که من زنده دستگیر میکنم - هرچند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام (که دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشته بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه بر آمد

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند) (۴) بانبار باروت (که در ته برج بود) افتاده آتش گرفت - تمام آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت پرید - علي اصغر با برخے از همراهان و جمعے از غارتگران که بالای دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ معتمد خان بخشي در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود درآورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو متولد شد پادشاه به بشوتن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بسپه سالاری دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے رو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدوانید - و او به نیروی پردلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را با فوجے جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۴) نسخهٔ [ب] بفروغش مال مي‌کشیدند *

که در پتهري بود برفاقتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن باتفاق شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب بآب مانجرا (۲) با مالک عنبر در آویخته لوای فتح و نصرت برافراخت - الحق شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کار داني درست اندیش روزگار شیخ بود - با آن همه ذخیرهٔ خاطر (که جنت مکاني را از جانب پدرش بود) در ایام فرمان روائی ایشان بزور خدمت و حسن پرستاري بل بمحض یاوري طالع و بختمندي خود را مورد التفات پادشاهي گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاري سرفرازي یافت و در سال سیوم باضافهٔ منصب و صاحب صوبگی بهار و پتنه از تغیر اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکهپور که شصت کروهی پتنه است بتازگي از پیش گاه خلافت و جهانباني بجاگیر او مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسي و غیاث بیگ را (که بخشي و دیوان آن صوبه بودند) با جمعی از منصب داران دران بلده گذاشته خود بگورکهپور نهضت نمود - اتفاقا قطب نام مجهولی از مردم اوچهه (۳) در زيّ درویشي بولایت اجینه (۴) که در نواحی پتنه واقع است رسیده خود را سلطان خسرو وا نموده بانواع مواعید مفسدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود متفق ساخت - و در کمتر فرصتی جمعی فراهم آورده بجناح استعجال

(۲) در [بعضی نسخه] مانچرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچه (۴) در [بعضی نسخه] اجنیه - یا اجینه باشد ۰

به پتنه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسي (۲) از آسیمه سري باستحکام قلعه نپرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلاي داد و دهش در داده بجمعیت مردم پرداختند - افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در کنار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خوردی سررشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پای زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبدارانی (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده وارونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاري شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتی گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

(۲) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

* اسلام خان چشتی فاروقي *

شیخ علاءُ الدین نام داشت - از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست بوفور اخلاق مرضیه و فزونیِ صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر خود بود - و بیمن نسبت کوکلتاشیِ جنت مکاني به منصب پادشاهي و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیرهٔ علامیِ فهّامي شیخ ابوالفضل باو منسوب بود - چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري زینت پذیرفت بخطاب اسلام خاني و منصب پنج هزاري بلند رتبگي یافته بصوبه‌داریِ بهار چهرهٔ مراد افروخت و در سال سیوم ازانتقال جهانگیر قلي خان لاله بیگ بصاحب‌صوبگیِ مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیاني عساکر گران و جنود سنگین بسریِ نوئینان عظام تعین یافت و مدتها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویهٔ سترگ بکار رفت تا آن فیهٔ مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرحدها مانده - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهاني نامے به بزرگي برآورده مکرر با افواج پادشاهي مبارزتها نمود - خصوص در ایام حکومت راجه مانسنگهه که هر چند مساعیِ نمایان بتقدیم رسانیده خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوجے بسرداریِ شیخ کبیر شجاعت خان (که قرابت قریبه با خان مذکور داشت) با اُمرای کمکي از اکبرنگر ترتیب داده برسر او تعین نموده

و به نیروی پردلي و شهامت آن شجاع متهور پس از جنگے (که ماحیِ کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم سرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدویِ این نیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري علم امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاکان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هورکني و کنچني و ترمني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالے نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي‌استادند - انعام میکرد - و تورک امارت را بجائے رسانیده بود که جهروکه درشن (۳) خاص و عام و غسلخانه که لازمهٔ سلاطین است بعمل مي‌آورد - و فیلان را بجنگ مي‌انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمهٔ خاص و عام و غسلخانه *

پیش او نان جواز و باجري و ساگ و خشکهٔ برنج ساٹهي مي‌آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته یکهزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه‌داری بنگاله بخشید - و یک قلم بیست (۲) هزار کس از سوار و پیاده از قوم شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زادهٔ شیخ ابوالفضل میشد - مدتے تعینات دکن بود - در آخر عهد جهانگیري بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه داشت - باو نساخت - برادرانش همشیرهٔ خود را از خانهٔ او بردند با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط عهد اعلی حضرت بنابر وجهے از جاگیر و منصب دو هزاري هزار سوار افتاده نقدي مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت مزار شیخ سلیم چشتي قیام مي نمود - در سال بیست و چهارم درگذشت - برادر علائی او شیخ معظم بتولیت روضهٔ مذکوره سرافرازي یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ سموگڈهه (۳) (که با دارا شکوه در فوج التمش بود) در عین گرمی کارزار مردانه نقد هستي بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکني *

از اولاد میر سید محمد جونپوري ست - بسبب مصاهرت

(۲) نسخهٔ [۱] هشت هزار (۳) در [اکثر نسخه] سموگر *

جمال خان حبشي بمراتب سترگ دنیوي متصاعد گردیده در شجاعت و سخاوت علم اشتهار افراخت - گویند چون در عهد مرتضی نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسین سبزواري که احمد نگر را بود بخطاب میرزا خان مخاطب گشته بمنصب پیشوائیِ آن دودمان بلند رتبه گردید از بد سرشتي و تبه رائي میران حسین پسرش را از دولتاباد برآورده باحمد نگر سریر آرا ساخت - و مرتضی (۲) نظام شاه را بتعذیب تمام روانهٔ عدم نموده زیاده بر سابق علم استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندے مفتنان مزاج طرفین را از یکدیگر منحرف ساختند - چون حسین نظام شاه از کوتاه فکري و نا تجربگي کلمات تهدید آمیز اکثر بر زبان راندے میرزا خان علاج واقعه را پیش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مقید ساخت و اسمعیل پسر برهان شاه را (که او در آن وقت از دست برادر خود مرتضی نظام شاه گریخته ملازم عرش‌آشیاني بود) تخت‌نشین آن مملکت نمود - و روز جلوس سایر اُمرای مغل را بقلعه طلبیده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشي که منصبدار صده بود با دیگر دکني و حبشي (۳) اتفاق کرده بر دروازهٔ قلعهٔ احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسین نظام شاه را ندیده ایم - او را بنمائید - میرزا خان از غایت نخوت و استکبار

(۲) نسخهٔ [۱] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخهٔ [ج] منصبدار بود *

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کارے پیش نرفت ناچار میرزا خان سر حسین نظام شاه (۲) را بر سر نیزه کرده بالای برج نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسے که برای او نزاع دارید پادشاه ما اسمٰعیل نظام شاه است - برخے بمشاهدهٔ این حال خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده عنان پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما در معرض تلف است - بسعي او بلوای عام گشته بدروازهٔ قلعه آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها داخل قلعه گشته غریب کشئ غریب نمودند - میرزا محمد تقي نظیري (۳) و میرزا صادق اردو بادي (۴) و امین اعز الدین (۵) استرابادي را (که هریک بمنصب پیشوائي و امیري (۶) رسیده دران عصر بکمالات رسمي در اقالیم سبعه نظیر خود نداشت) با بسیارے از وضیع و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوي مذهب بود) زمام مهمات پادشاهئ اسمٰعیل شاه بقبضهٔ اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

(۲) در [بعضے نسخه] سر حسین را (۳) در [بعضے نسخه] نظري (۴) نسخهٔ [ج] ازدوبادي (۵) نسخهٔ [ب] عزالدین (۶) در [بعضے نسخه] و امرائي رسیده *

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبهٔ اثنا عشریه را برانداخت و بتربیت طایفهٔ مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار مهدوي جمع ساخت - دران هنگام این قوم از هر جانب باحمدنگر رو آوردند - سید آلهداد (که از احفاد میر سید محمد جونپوري ست که دعوئ مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن گردید - چون سید آلهداد بزهد و ریاضت و تقاوت و پرهیزکاري شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهمرسانیده دختر خود را بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه بدولتے عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید از عرش آشیاني رخصت گرفته بولایت موروثي در آمد - و بامداد راجه علي خان فاروقي و ابراهیم عادل شاه در حوالئ روهنکهیره با جمال خان جنگ نموده لوای چیرگي برافراخت - از قضا جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمٰعیل نظام شاه دستگیر گردید * ع * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت * (۹۹۹) بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانے نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

استداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده ملکے از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علي آقا ترکمان را بر سرش تعین کرد - اتفاقا علي آقا کشته شد - سید ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تنخواه پرگنهٔ کوکاک مستمال نموده پس از چندے در مقام غدر شد - سید باقتضای وقت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده ببرهانپور ایلغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامي داشته منصب پنج هزاري تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان به تیولداری مانکپور و صوبه‌داری الهآباد مامور گشته دران دیار نامے بشجاعت و مردانگي برآورد - و در سال هشتم جهانگیری بهمراهی شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا تعین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سیوم هجري در تهانهٔ کوتهلمیر بیمار گشته در پور ماندل در گذشت *

میر سید محمد جونپوري سر چشمهٔ مهدویه است - اویسي بود - از فراوان روحانیه فیض بر گرفته بر صوري و معنوي علم بهره دست آمد - برخے مرید و خلیفهٔ شیخ دانیال دانند - که خلیفهٔ راجي حامد شاه مانکپوري ست - حنفي مذهب بود در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت هجري از شوریدگی حال و غلبهٔ وقت دعوی مهدویت کرد - بسیارے بدو گرویدند

و بسا خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمد ازان دعوي برگشت اما جمعے (که زمان صحو ادراک ننمودند) بر همان اعتقاد ماندند جوقے بر انکه مراد او از (انا مهدیؑ) مهدی هادي ست نه مهدی موعود بلسان شرع - و بعضے گویند که در واقعهٔ بسید نمودند که هاتفے میگفت (انت مهدیؑ) لهذا دانست که من مهدی موعودم - و مدتے برین بوده از جونپور بگجرات شتافت - سلطان محمود کلان والی آنجا به نیایش برخاست - از تنگ چشمی زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان راه بحجاز رود - در اثنای سفر بروي (۲) کشف شد که این محض ابتلا بوده - بمریدانے که همراه بودند گفت حق تعالی خطرهٔ مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت بر گردم همه را ازانچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسید در گذشت و همان جا آسود - جهالهٔ ضلالت کیش بیشترے از افغان پني و لختے از قوم دیگر اورا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکے از مقتدای این طایفه اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلهٔ ما نحن فیه قواعد و اصولے چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

---

(۲) نسخهٔ [۱] اورا کشف شد *

* احمد بیگ خان کابلی *

چغتائي ست - و ابًا عن جدٍّ خانه زاد دودمان تیموریه نیاکانش درین سلسله برتبهٔ امارت رسیده - جدش میر غیاث‌الدین ترخان از امرای صاحب قراني بود - مشارالیه مدتها در کابل بمرافقت میرزا محمد حکیم گذارانیده - و داخل یکهای میرزا بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقرب و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسیِ اکبري استسعاد یافته بمنصب هفت صدي کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان رضوي بجاگیرداران متفرقه تنخواه شد) سرحلقهٔ آنها او بود پستر چون همشیرهٔ میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود در آورد ثروت و مکنتی دیگر بهم رساند - و اعتبارے افزونتر پیدا کرد - و در عهد جهانگیري درجه پیمای اوج امارت شده به منصب سه هزاري و خطاب خاني علم اشتهار بر افراشته و بحکومت کشمیر چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال سیزدهم معزول شده بحضور رسید - و پس از چندے دور حیاتش سپري گردید - چون مردانهٔ پردل بود و بفضل و کمال بهره‌مند هفتصد سوار چیده با خود داشت - پسرانش همه سپاهي و دلاور - سر آمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ است که

بمنتهای مراتب منصب رسیده فخر دودهٔ خود گردید - و احیای نام نیاگان خویش نمود - برخی اوضاع و اشیا را بنام او تا حال در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش محمد مسعود (۲) نامي در جنگ افاغنهٔ تیراه بکار آمده - دیگر پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادیِ جلوس شاه جهاني باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار به منصب دو هزاري هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال دوم باضافهٔ هزار سوار و فوجداریِ جمو سر بر افراخت - و پستر اضافهٔ پانصدي یافته در سال چهارم بشهرستان نیستي شتافت و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان بهادر مي‌بود - در سال پنجم تهانه داریِ پایان بنگش یافته در سال پانزدهم چون قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمده در جایزهٔ جنگے که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب بهادر ظفر جنگ و او باصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازي یافت *

* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی *

پسر خواجه محمد شریف هجري (۳) تخلص است - که در مبادیِ

---

(۲) نسخهٔ [ج] پسر دیگرش (۳) نسخهٔ [ب] پسر خرد محمد شریف هجري تخلص است *

حال بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدين اوغلي تكلو که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهدهٔ کاردانی و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهام برای رزین او تفویض نمود - و پس از فوتش قزاق خان پسرش خواجه را صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپري گشت پرتو التفات شاه طهماسپ صفوی بر احوال او تافته بوزارت هفت سالهٔ یزد امتیاز یافت - چون آنرا بآئین شایسته سرانجام داد بوزارت اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار در گذشت * یکی کم ز ملاذ وزرا * تاریخ است - برادرانش خواجه میرزا احمد و خواجگي خواجه اند - اولین پدر میرزا امین مولف هفت اقلیم است - کلانتری ري با تصدّی خالصه (۲) داشت - طبعش موزون بود - شاه از کمال عاطفت مي‌فرمود * * بیت *

میرزا احمد طهرانی ما * ثالث خسرو و خاقانی ما

و دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور که در شاعري مسلم و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا محمد طاهر وصلي تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف بغیاث بیگ - که با صبیهٔ میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازی روزگار با دو پسر و یک دختر بطریق فرار روانهٔ هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

(۲) در [بعضی نسخه] خالصات •

بمرتبهٔ انجامید که همگي دو استر سواري بود - که بنوبت سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیهٔ دیگر مهرالنسا نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشي که بعرش آشیاني روشناس بود از حال او مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید معرفي (۲) نموده به ملازمت پادشاهي کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدي رسیده سال چهلم بدیوانی کابل نامزد شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزاري و دیوانی بیوتات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکاني رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتمادالدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیر الملک شریک دیوانی سرکار والا گردانیدند - و در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري محمد شریف پسرش از تباه خردي با جمعي متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید بر آورد که زود گرد شگافته شد - و راز مخفي برملا افتاد - جنت مکاني او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانهٔ دیانت خان محبوس گشته بجریمهٔ دو لک روپیه رهائي یافت - چون دخترش مهرالنسا زوجهٔ شیر افکن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهي بود چنانچه در احوال شیرافکن خان ثبت افتاد) خواستگاري بمیان آمد

(۲) در [بعضی نسخه] معرفتی نموده •

او بدعوی خون شوهر ایستادگي نمود - جنت مکاني بنابر آنکه قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاتب فرموده بسلیمه بیگم والدهٔ سببی خود بخشیده - روزے چند بناکامي گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بتازگي نظرفریب گشته کهنه خواهش نوي گرفت و دیرین آرزو تازگي پذیرفت - بهزاران سور و سرور بازدواج در آمد اولاً نور محل و ثانیاً نورجهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب این نسبت خاص اعتمادالدوله بوکالت کل و منصب شش هزاري هفت هزار سوار و علم و نقاره بلندپایه گردید - و سال دهم بعنایت مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یکهزار و سي و یک (که مرتبهٔ دوم گلگشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهي شد) چون حدود سیبا (۲) مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعهٔ کانگره متوجه گشت - روز دیگر بنابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ شده آثار یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعیادت تشریف بخانهٔ اعتمادالدوله ارزاني داشت - وقت سکرات بود گاهے از هوش میرفت - و گاهے افاقت میشد - بیگم بجانب پادشاه اشاره نموده بپدر گفت - که میشناسید (۳) - او در چنین وقت این بیت

(۲) یا سیبا باشد (۳) نسخهٔ [۱] در چنان وقتے •

انوري خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بیند مهتري *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمي عنایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمي گفت اما تتبع شعر متقدمین بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین (۲) و آبدار مي‌نوشت - و خوش‌محاورهٔ رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتي ست و با نویسندگي و معامله فهمي نیک اندیش کار روا بود و خوش‌سلوک پسندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل بودے همین که بدر ملتجي شدے یا هفتهٔ مجرائی او گشتے رهائي یافته بمطلب خود رسیدے - و با این همه آسایش طلب نبود - همه روزش در جزرسي و نوشتن میگذشت - در دیوانی او محاسبهٔ عمال پادشاهي که از مدتها ملتوي بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن صوري خوبیهاي معنوي بسیار داشته برسائی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار

(۲) نسخهٔ [۱] مبین •

بود - پادشاه میگفت تا او بخانهٔ من نیامد زینت خانه و معنی کدخدائي نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس و اسباب تزئین (۲) و تقطیع که معمول هند است اختراعي و ابداعی او ست - مثل دو دامني (۳) جهت پیشواز و پنچتولیه جهت اوڑهني و بادله و کناري و عطر و گلاب که بعطر جهانگیري موسوم است و فرش چاندني همه وضع او ست - و بمرتبهٔ پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود که جز نامی از پادشاهي بجهانگیر نماند - مکرر (۴) میگفت که من سلطنت را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - و فی الواقع بغیر از خطبه آنچه لوازم فرمان روائي بود بیگم بعمل مي آورد - حتی در جهروکه نشسته مجرای اُمرا میگرفت - و سکه بنام او زدند * * نظم *

* بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *
* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت رقم مي یافت - حکم علیه عالیه مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سي هزاري منصب محالات تنخواه شد - گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند نصف ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - جمیع خویشان و منسوبان این دودمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خاني و ترخاني

(۲) نسخهٔ [ج] لباس تزئین (۳) در [بعض نسخه] دو دامن (۴) نسخهٔ [ا] از پادشاه *

یافتند - هیره کنیز دائي دل آرام مرضعهٔ بیگم بجای حاجي کوکه صدر اناث شد * * بیت *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزیبد *
* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزی که بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرري بود - و در محل پادشاهي از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود باحدي و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این همه خوبیها آخر خمیر مایهٔ شورش و آشوب هندوستان گشت چه دختری که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور خرد جنت مکاني داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج جهانگیري را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه بلند اقبال شاهجهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائی رسانید که بفوج کشي و قتال و جدال انجامید - و عالمی بچار موجهٔ فنا فرو رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس صاحب قرآن ثاني زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانهٔ دو لک روپیه موظف ساختند - گویند بعد از جنت مکاني جز لباس سفید نپوشید و در مجلس شادي باختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

(۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگي در لاهور ودیعت حیات سپرد - و در مقبرهٔ (که در حوالی روضهٔ جنت‌مکاني خود بنا نموده بود) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته مخفي تخلص میکرد - ازو ست * * نظم *

* دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم *
* بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم *
* زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما *
* هول هجران گذرانديم قیامت معلوم *

* اعتبار خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - و از صغر سن پادشاه بپرستاري اختصاص داشت - چون خسرو بعد فرار گرفتار گردیده بحضور آمد و هنگام نهضت پادشاهي از لاهور بکابل شریف خان امیر الامرا (که خسرو سپرد او بود) بنابر بیماري در لاهور ماند خسرو حوالهٔ موصی الیه شد - نامبرده ابتدا بمنصب در خور سرفرازي یافته سال دوم حویلی گوالیار به تنخواه او مقرر گشت - و سال پنجم به منصب چهار هزاري هزار سوار کامیابي اندوخت - و سال هشتم از اصل و اضافه بپایهٔ پنجهزاري دو هزار سوار لوای شادکامي برافراشت - و سال دهم باضافهٔ هزار سوار بر فراز بلندرتبگي برآمد و سال هفدهم به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار فایز شد چون بسیار پیر گشته بود بتفویض صوبه داری مستقر الخلافه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سر افتخار بآسمان رسانید - و سال هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت ملازمت پدر نمود - و فیمابین بآتش‌افروزی جمعی شعلهٔ فتنه زبانه بر کشید) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از رسیدن افواج پادشاهي طرح داده بیک سو مایل‌گردید - پس ازانکه موکب خسروي بنواحی اکبرآباد رسید او چون در حراست آنجا شرائط نیکو بندگي بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتح جنگ *

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه جنت‌مکاني ببخشیگري و واقعه‌نویسی احمدآباد گجرات مامور شد دران هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه‌دار آنجا چهار بخشي را (که میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از کار شناسي و زمانه سازي اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بمجری میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار مرجوعهٔ قیام نمي‌نمائي - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او باعتماد الدوله نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای شیخ هیچ بقلم نمي آورد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده وضعي و سنجیده روزکاری میرزا استحسان نموده مهمات منصبداران باو را گذاشته حویلي و فیل و نقد از خود رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهماني در خانهٔ میرزا رفته جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم (که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس دستکي بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشي نمایند پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران (۲) تفریق فرموده بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانهٔ من این مبلغ بمیرزا برسانید - و شما بمرور تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاري برآورد - چون سلسلهٔ اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال نهم به منصب هزار و پانصدي سه صد سوار و بخطاب خاني سرفراز گشته بخدمت بخشیگری حضور اختصاص یافت - و بتدریج به منصب والای پنج هزاري و خطاب ابراهیم خان فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اودیسه دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تلنگانه عازم بنگاله شد احمد بیگ خان برادر زادهٔ او (که بنیابت اودیسه

(۲) نسخهٔ [۱] بر زمینداران *

مي پرداخت) برسر زمیندار کروهه (۲) رفته از سنوح این امر غریب به پپلي (که حاکم نشین آن صوبه است) (۳) رسیده بنه و بار خود برداشته بکتک (که دوازده کروه است) شتافت - و چون استعداد مقاومت درخود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده باودیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر همت جولانگاه نگاهے بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه واقع شده سرسري نمي توان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نیست و اگر توقف را اصلح داند بهرجا که درین ملک اقامت گزیند بدو مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت رایات شاهي از ڈهاکه باکبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرمودهٔ حضرت ترجمان احکام الهي ست - و جان و مال بندها بحضرت تعلق دارد - اما آئین نمک شناسي و حقوق تربیت پادشاهي سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود داده روی خجلت باماثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکمیت

(۲) در [بعضی نسخه] کروندبه - و در [بعضی] کردهه (۳) نسخهٔ [۱] این صوبه است .

که معلوم است چه مانده - نمي‌توان در کار ولي نعمت تهاون ورزید - ناچار سر خود را پانداز سم ستوران موکب اقبال ساخته میخواهم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزاني باد چون مردم از متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتے عظیم داشت ابراهیم خان بمقبرهٔ پسر خود [که یک کروهي قلعه بر کنار دریای گنگ (که سابق پایان آن جریان داشته - و از مدتے بفصل مذکور افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست تا از جانب دریا کمک نوارّه و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده و بپای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده پرتو نزول افگنده بهادران را به محاصرهٔ آن محوطه بر گماشت پیش ازانکه از درون و بیرون نیران قتال التهاب گرفت عبدالله خان فیروز جنگ و دریا خان روهله (بنابر آنکه آنطرف آب زه و راه اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام باو پیوسته بود) از حصار برآمده عرصهٔ کارزار آراست - جنگے عظیم بمیان آمد احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان از مشاهدهٔ این حال تاب نیاورده جلو انداخت - درین تاختن سر رشتهٔ انتظام از هم گسیخت - بیشترے همراهان دست بکار نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدودے پای همت

افشرد - هرچند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضي نشد (۲) و گفت که وقت من مقتضیِ این کار نیست - چه به ازین که جان در کار آقا سپري شود - هنوز سخنے تمام نشده بود که از جوانب هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال و اموال ابراهیم خان در ڈهاکه بود احمد بیگ خان خود را درانجا رسانید - شاه زاده نیز از راه دریا بدان سو راهي گشت ناگزیر مشار الیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقبض ضبط شاهزاده درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در سال اول جلوس منصب عمده یافته حاکم ٹهٹهه و سیوستان گردید و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده پرگنهٔ جایس و امیٹهی پورب بجاگیر او قرار گرفت (۳) - همانجا باجل طبعي در گذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیهٔ او حاجي حور پرور خانم (که خالهٔ نور جهان بیگم میشد) زندگی دراز یافته تا اواسط عهد عالمگیري در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد کول جلالي بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] راضي نشده که وقت من (۳) نسخهٔ [ب] امیٹهي پوري بجاگیر او *

* اسد خان معموري *

پسر عبد الوهاب خان عنايتي (۲) تخلص برادر خرد مظفر خان معموري ست - که در سخن طرازي و عبارت سنجي سليقهٔ درست داشت - و صاحب ديوان است - در عهد جهانگيري ابتدا بخشيء قندهار شد - پس ازان (۳) که سلطان داور بخش پسر خسرو باتاليقي خان اعظم کوکه صاحب صوبهٔ گجرات گرديد او را ببخشيگري آن ولايت برنواختند - همانجا وديعت حيات سپرد اسد خان سپاهي‌دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به ثتهه شتافت جوانان خوب ارغونيه نوکر کرده همراه گرفت و نامے بهمت و جوانمردي برآورد - و در پيشگاه سلطنت نيز پايهٔ اعتبار (۴) خويش برتر افراخت - و چون سلطان پرويز باتاليقيء مهابت خان بتعاقب شاهزادهٔ وليعهد رخصت يافت او هم در سلک کمکيان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسيدن برهان پور او را بمحافظت ايلچ پور تعين کرد - چون ساير اُمرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادل‌شاهي معين شدند او نيز همراهي برگزيد - ناگاه در جنگ بهاتوري (که ما بين ملا محمد و ملک عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمے عظيم بعادل شاه رسيد و برخے اُمراى پادشاهي دستگير شدند - و خان مزبور گرم و گيرا

(۲) نسخهٔ [ج] عنائي تخلص (۳) نسخهٔ [اب] شده پس ازان (۴) در [بعض نسخه] سرمايهٔ اعتبار خويش ‌•

ازان معرکه برآمده خود را به برهان‌پور رسانيد - و چون شاهجهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصرهٔ آن بلده پرداخت خان مذکور باتفاق راو رتن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعيء جميله بتقديم رسانيد - و کارهاى دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بے نيل مقصود برخاست - و او از پيشگاه خلافت و جهانباني ببخشي‌گريء دکن سر بلند گرديد *

گويند خانجهان لودي (که بعد فوت سلطان پرويز بايالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که ديوان دکن بود از روى تعظيم بر مي‌خاست - و براى او قيام نمي‌نمود - بسيار اظهار ملالت کردے - و گفتے که براى مغلے بر مي‌خيزد - و براى من سيد بر نمي‌خيزد - در مباديء جلوس اعلى حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجير فيل پيشکش گذرانيد و چون در ايام محاصرهٔ برهان‌پور مردم او در مواجههٔ مردم شاهي زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بودے - ازانجا که صاحبقران ثاني درياى کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداريء لکهي جنگل باضافهٔ پانصدي ذات (۲) بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار معزز و مفتخر گردانيد

(۲) نسخهٔ [ج] بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار ‌•

و در سال چهارم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري در لاهور بساط هستي در نوردید *

• اوداجي رام *

از بهمنان دکن است - بهوشیاري و فطانت صاحب نام و نشان گشته زمینداری ماهور تا مهکر بدست آورد - و به نیروي بخت بیدار و رشادت و کار طلبي نزد ملک عنبر اعتبارے بهم رسانیده صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سوار پایه برتر افراخته در کمکیان دکن امتیاز یافت - چون خالي از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگي نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر مي‌آمد بنابر شناسائی آن سرزمین صوابدید کارها برای او مفوض میشد - و او از نیک طینتي در کارسازی خلق کوشیده وسیلهٔ کامیابی عالمے میگشت - سال هفدهم جهانگیري پادشاه زادهٔ ولیعهد شاه جهان عزیمت بنگاله وجههٔ همت ساخته از برهانپور بماهور رسید - امرای دکنیه را که چشم داشت رفاقت ازانها نبود رخصت فرموده احمال و اثقال زیاده را با فیلان حوالهٔ اوداجي رام نموده در قلعهٔ ماهور گذاشت - و چون مشارالیه در تقدیم خدمات پادشاهي هم مساعی جمیله بکار مي‌برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم أمرای پادشاهي را بکمک عادل شاهیه با ملک عنبر در موضع بهاتوري پنج کروهی احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاري سردار لشکر بیجاپور سررشتهٔ انتظام آنها گسیخت جادو رای و اوداجي رام دست بکار برده راه هزیمت سپردند - و بشومی اینها شکست عظیم بر فوج پادشاهي افتاد - لشکر خان ابو الحسن و میرزا (۲) خان منوچهر و عقیدت خان بخشی دکن با رشیدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامی این چشم زخم با آنکه جادو رای کاندیه عمده تر بود عاید حال اوداجي رام گشته بسوء تدبیر و گریزپائي زبان زد مردم گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمی بازارش بآن رونق نماند و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلی حضرت ضیا پذیرفت و افواج گیتي کشا باستیصال خان‌جهان لودي تعین یافت اوداجي رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بهمراهی خانخانان مهابت خان در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد دیرین مرضے که داشت اشتداد نموده رخت هستي بر بست *

---

(۲) در [بعضی نسخه] میرزا جان منوچهر •

اوداجي رام با آنکه بحیله کاري و تزویر شهرت گرفته بود لیکن نامے بهمت و سخاوت برآورده - در فیض رسانیء خلائق تقصیر نمیکرد - و ازین رو سرآمد اُمرای دکنیه بود - باوجود ضعف بنیه در پیرانه سالي بعشق و شاهد بازي حریص بود - زني داشت مشهور برای باگهني - که پس ازو امور زمینداري را بآئین شایسته سرانجام میداد - چون مردم کار آمدني نوکر داشت بعد فوتش سپهسالار باقتضای وقت (که مردم او متفرق نگردند) جگ جیون پسرش را با وجود صغر سن سه هزاري ذات دو هزار سوار منصب تجویز نموده مخاطب باوداجي رام ساخت - و او چون بسن رشد و تمیز رسید از نظم و نثر فارسي و حسن خط بهرهٔ تمام برگرفت و اوضاع اهل دکن را ترک داده برنگ اُمرای هند معاش برساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهور در جاگیر داشت پس ازو هر که بجانشیني آن سلسله نشسته خود را اوداجي رام مي‌نامید - از غرائب اتفاق همهٔ آنها لاولد بودند - کار بمتبنّی (٢) افتاد - بلکه جگ جیون را نیز متبنّی مي‌شمارند - و چون بعد او نوبت بونکت راو رسید آن حالت و منصب و آن دولت و جمعیت نماند - برسوم دیسمکهي اوقات میگذرانید - پس ازو دو متبنایش مادهو راو و شنکر راو قلیل منصبي یافته محالات زمینداریء سرکار ماهور و باسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

٢) نسخهٔ [ج] کار به تبنّي افتاد •

از پیر شدن آنها و تسلط حکام (٢) دخل دیسمکهي هم منقطع گشته اگر احیانا در مکانے گماشتهٔ دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده درگذشت - و دومین فی‌الجمله در پرگنهٔ باسم دخلے دارد - و سومي میگیرد *

* افضل خان علامي ملا شکرالله شیرازی *

در دار العلم شیراز پس از دانش‌اندوزي مدتے بدرس و افادهٔ علوم رسمي اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر سورت رسیده وارد خطهٔ برهان‌پور شد خانخانان (که مقناطیس دلها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید بعد ازان بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد و در مهم رانا منشي و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید او مصالحت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده بدیوانیء سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن آن یساق بالتماس شاهي از پیشگاه فرمان روائي بخطاب افضل خان ناموري اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه بکرماجیت بموافقت وکلای عادل (٣) شاهیه به بیجاپور شتافته او را بشاهراه عقیدت و فرمان‌برداري رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که پرگنهٔ دهولپور شاهزاده

(٢) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (٣) نسخهٔ [ج] عادل شاه •

بجاگیر خود در خواسته دریا خان را بپاسبانی آن تعین نمود - و پیش ازین استدعا آن پرگنه بسلطان شهریار تنخواه گشته از طرف او شریف‌الملک دخیل کار گردید - و فیما بین بپرخاش انجامیده اتفاقا تفنگی بچشم شریف الملک رسیده کور ساخت) زمانه را خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد - مزاج نور جهان بیگم (که جانب شهریار را داشت) بآشوب گرائید - جنت‌مکاني هم (که زمام اختیار خود بقبضهٔ اقتدار بیگم سپرده بود) باغرای (۲) او از پسر ولیعهد دل دگرگون فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم تندهار از دکن طلب (۳) حضور شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار باتالیقی میرزا رستم صفوي قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورده هر جا ازین‌مکان خواسته باشد محل اقامت نماید - و امرای کمکي برای یساق تندهار روانه کند غرض آنکه اگر شاهزاده بتغیر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد بمرور فتورے دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر تادیب او را وجههٔ همت سازند - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها بر روی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که ببراهین عقلي خاطر نشین جنت مکاني نماید که این کنکاش محض خطا ست

(۲) در [بعض نسخه] باغوای او (۳) در [بعض نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمرهٔ ندارد - امور کلي بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دوربین بسنجند - و حاشا که در ارادت این معتقد فتورے واقع شده باشد اگر بگفتهٔ بیگم جاگیر من تغیر مي‌فرمایند باین وضع میان دشمنان چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز تغیر شود - و بندر سورت که دروازهٔ مکه است عنایت فرمایند که رفته منزوي شوم - و همگي غرض شاهزاده آنکه شاید غبار شورشے که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پردهٔ آزرم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب نوعے اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشی افضل خان نتیجهٔ مرتب گردد - اگرچه جنت مکاني متاثر شده به بیگم فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل مقصود رخصت معاودت داد - چون شاه‌زاده را بیقین پیوست (که هرچند مدارا بکار رود محمول بر زبوني داشته بر تحکم خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهي باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصه (۲) درین اوراق هر جا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته بمطلب مي‌گراید - که پس ازانکه شاهزاده از مقابل پدر عطف عنان نموده بماندو و ازانجا ببرهان پور طرح اقامت انداخت

(۲) نسخهٔ [ب] قضیه *

افضل خان بنابر برخی مصالح مهمات برفتن بیجاپور دستوری یافت و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهانپور صلاح ندیده براه تلنگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائی سپردند میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده جدائی گزید - شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان مخاطب گشته با خان قلی اوزبک برادر کلان قلیچ خان شاهجهانی بدنبال فرستاد که تا مقدور بمواسا برگردانند - و الا سوش بیارند او پای حمیت افشرده بکمانداری ایستاد - هرچند بسخن سرائی و چرب زبانی دلدهی نمودند موثر نشد - خان‌قلی را از پا درآورد و سیدجعفر را زخمی‌ساخت - و خود هم مردانه جان درباخت و چون شاهزاده همواره درصدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکشی شایسته درسنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج سال بیستم جهانگیری روانهٔ حضور ساخت - جنت مکانی از نامهربانی افضل خان را هم درحضور نگاهداشته بخدمت خانسامانی مباهات بخشید - و سال بیست و دوم (که انتهاض الویهٔ پادشاهی بسیر کشمیر اتفاق افتاد) افضل خان بنابر صعوبت راه با کارخانجات زاید در لاهور ماند و هنگام مراجعت سانحهٔ ناگزیر روداد - شهریار در لاهور خود را بسلطنت موسوم‌ساخته افضل‌خان‌را وکیل و مدار علیه جمیع‌مهمات گردانید - و چون او در باطن دولتخواهی شاهجهان مضمر داشت

روزے (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابلهٔ آصف خان تعین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب راهی شد) بر گذارد که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت تا مردم بے سر و پا (که زرهای مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بے آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند ناچار شهریار بقلعهٔ ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت فردوس آشیانی سریر آرای هندوستان گردید بیست و ششم جمادی الآخر (۲) سر آغاز جلوس بوسیلهٔ فضائل صوری و معنوی و ذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجدانی و کار شناسی (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت و باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار سربلند گشته بخدمت میر سامانی بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان ساوجی بخدمت والا مرتبت دیوانیٔ کل و اضافهٔ هزاری هزار سوار پایه بلند تر افراخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * (۱۰۳۸) تاریخ است و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم پادشاهی بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است (۱۰۳۸)) نمود

(۲) نسخهٔ [ب] جمادی الثانی ·

و از محل رکوب خلافت پناهي تا منزل خود (که بیست و پنج جریب مسافت داشت) اقسام اقمشه پانداز گسترد - و در سال یازدهم بمنصب هفت هزاري سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضهٔ جسماني (۲) طاري گشته آثار ارتحال بر وجنات احوالش لايح گردید - اعلی حضرت بعیادت بسر وقت او تشریف فرموده بذل تفقدات نمودند - دوازدهم رمضان سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري در لاهور ازین سرای پر ملال درگذشت - تاریخ فوتش یافته اند * ع *

* ز خوبي برد گوی نیک نامي * ۱۰۴۸

فاضل مهذب الاخلاق بود - اعلی‌حضرت مکرر مي‌فرمود که در بیست و هشت ساله ملازم پیشگي در حق هیچ کس از افضل خان سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت و هندسه و حساب نیز مهارتے داشت - آنچه گویند (با این همه علم و دانش اصلا بکاغذ نمي رسید - و سیاق دان نبود) یحتمل که بنابر عالي جاهي و بےپروائي باشد - بلے تمام اختیار بر دیانت رای ناگر گجراتي (که پیش‌کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال او مي‌کرد - چنانچه یکے از ظرفا (۳) بعد فوتش در مرثیه گفته که چون فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای بپرسید که جواب شما خواهد داد - مقبرهٔ او آنروی آب جون واقع اکبرآباد است

(۲) در [بعض نسخه] عمرش (۳) نسخهٔ [ج] چنانکه *

فرزندے ازو نماند - برادر زادهٔ خود عنایت الله خان مخاطب بعاقل خان را به پسري برداشته بود *

* اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از انکه اعلی حضرت بر تخت پادشاهي نشست سال اول او به منصب دو هزاري هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوای کامراني برافراشته بدیوانئ صوبهٔ برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کام دل بر گرفت - و سال چهارم بفوجداری اجمیر سرمایهٔ سربلندي اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او بمنصب پانصدي دو صد و بیست سوار مرتقي گشته سال پانزدهم رو بعدم خانه نهاد *

* آصف خان (۲) مشهور بآصف جاهي *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت‌مکاني اختصاص گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خاني و خانساماني امتیاز یافت و در سال هفتم جهانگیري سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري صبیهٔ او ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

(۲) نسخهٔ [ا ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهي *

و دختر زادهٔ میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان در آوردند - و سال نهم بخطاب آصف خاني و اضافهای پی در پی بمنصب شش هزاري شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و دران آیام که میان جنت مکاني و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داری شاهزاده متهم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکین خلافت بود منحرف ساختند *   * بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *

* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مخل مطلب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بنابر وصول شاهزاده بفتح پور بر آوردن خزانه از قلعهٔ مبارک آگره صلاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متهرا نه پیوسته بود که ارباب کنگاش بزم شاهي بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه فوت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاري ست - شاهزاده که (۲) (همگي همت والای او بتحصیل رضاجوئی پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مسامحه بکار برد - و پس از انکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

(۲) نسخهٔ [ا ب] که شاهزاده را که همگي •

شتافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام (۲) که روانه شدن شاهزاده به بنگاله بتحقیق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج بر کنارهٔ آب بهت از مساهله و مسامحهٔ او مهابت خان استیلا یافته جنت مکاني را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنبان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعي بجائے نمیرسد و رهائي از چنین دشمن قوي غیر متصور است - ناگزیر بقلعهٔ اتک که در تیولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان بسرکردگی میرزا بهرهور پسر خود جمعے را فرستاد که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد ازان خود شتافته بعهد و پیمان بر آورده با ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس ازانکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان تهاون مي نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهي خاطر خود بعهد و سوگند وا پرداخته روانهٔ درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمهٔ مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار لوای ناموري افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري سال بیست و دوم جنت مکاني هنگام معاودت

(۲) نسخهٔ [ج] در همان ایام •

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیالهٔ معتاد خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل حال بدین منوال بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت گزید - غریب شورشے در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر خسرو را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او باور نمیکرد بایمان غلاظ تسلي بخش خاطر او شده روانهٔ منزل پیش گشت بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را با اعظم خان میر بخشي (که هر دو رکن رکین سلطنت و مخل مدعای او بودند) مقید نماید - هرچند کسان بطلب برادر فرستاد آصف‌خان عذرے خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعش جنت‌مکاني از عقب راهي‌شد - آصف خان بنارسي‌نام هندو مشرف فیل خانه را (که در تیزروي و سبک تگي شهرتے داشت) از منزل چنگیز هتي بخدمت شاهجهان کسیل نمود - و چون وقت مقتضی تحریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتري مهر خود باو سپرد - تا سجلے باشد بر اعتماد - و آن‌شب در نوشهره بسر برده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبهر نزول نمودند - و بتجهیز و تکفین پرداخته نعش را پیشتر فرستادند - تا در باغے (که بیگم آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون مجزوم و متیقن وضیع و شریف بود (که این همه توطیهٔ استدامت دولت شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قرباني بیش نیست) همه

أمرا و سایر بندها فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سررشتهٔ احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهي برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کروهي لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلت داء الثعلب موی ریش و بروت ریخته و از تف آتشک آباه زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکرے فراهم آورده بسرداري میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگي تقدیر داشت * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقي فریقین در حملهٔ اول انتظام فوجش از هم‌گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براهے شتافت - شهریار ازین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - وخود را بپای خویش بدام افکند - أمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنت‌مکاني رفته در کنجے خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به آله وردي خان سپرد - او فوطهٔ کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکحول گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشتهٔ ساهوکاران معلوم شاهجهان شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت (که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه‌خیز است) اگر داور بخش را با دیگر شاهزادگان آوارهٔ صحرای عدم نمایند بصلاح قریب‌تر است آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر (۲) سنه مذکور داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگاني برآورد - چون فردوس آشیاني باگره رسیده سریر آرای هندوستان گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد اورنگ زیب (که نبعهٔ او مي شدند) و سایر أمرا از لاهور باگره رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات بلفظ عمو سرش بفلک برین رسید - و بپایهٔ والای وکالت و تفویض مهر اوزک و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تا آن وقت هیچ امیرے بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان (که یمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش‌اسپهٔ درست‌یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزاري نه هزار سوار و جاگیر

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني •

سیر حاصل پنجاه لک روپیهٔ وصولي مرحمت شد - و در آغاز سال پنجم از برهان‌پور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوري بتزک تمام و فوج سنگین دستوري یافت - و چون حوالی بیجاپور مخیم عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان داماد (۲) ملا محمد لاري و خیریت (۳) خان عم رندوله خان حبشي از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتي قرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانیٔ آن ملک و قلت آذوقه و کمیِ کاه و هیمه در فوج پادشاهي آگهي یافته بدفعیه مي‌پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفشے بچهل روپیه مي ارزید و نعل بندیِ یک اسپ بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکے آباد بود سرے کشیده از تاخت و تاراج دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون برشگال بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزے در مجلس خلوت آصف خان تقریبے شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکي نخواهد شد - این حرف بپادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمهٔ من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

(۲) نسخهٔ [ج] داماد محمد لاري (۳) در [بعضی نسخه] خبرت خان •

پس ازان صحبتها اگرچه کج دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئے در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانخاناني و سپه سالاري ضمیمهٔ القابش گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور بکوفت ممتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش‌خوري اشتهای بسیار داشت - یک من شاه جهاني خوراک شبانه روزي میشد - و چون بیماري بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا مي‌نمود - (زهے افسوس آصف‌خان) تاریخ است * در حوالئ مقبرهٔ جنت مکاني مدفون گشت - حسب الحکم عمارتے و باغچهٔ ترتیب یافت - روزے که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلئ لاهور که به بیست لک روپیه مرتب شده و دیگر منازل و بساتین دهلي و آگره و کشمیر دو کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیست لک روپیه بسه پسر و پنج دختر او و حویلئ لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تتمه ضبط فرمود *

آصف‌خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده لهذا در القابے (که برای او در دفاتر پادشاهي مي‌نوشتند) این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشراقیان دانش‌آموز طبیعت مشائیان) و او خوش‌نویس درست محاوره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل مي‌کرد - احتیاج برهنمونئ کسے نبود - اخراجات و مصارفے که در سرکارش بود بعقل نمي‌گنجد - خصوص در ضیافت قدوم پادشاه و شاهزادها و بیگمان که بقرابت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای پیشکش و نذور (که مبلغے خطیر بودے) چه تکلفها که در اطعمه و اشربه بکار نمي رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را در نمي‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوئین منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت فایز گشته اند) درین صحائف هریکے بجای خود رقم پذیر شده اما ممتاز محل (که(۲) صبیهٔ قدسیهٔ او ست) در سن بیست سالگي بشرف همخوابگئ فردوس‌آشیاني در آمده چهارده نوبت متکفل بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام سلطنت والد ماجد نضارت بخش چارچمن زندگي بودند - سال چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در بلدهٔ برهان پور آن عفیفه را (که عمرش از سي و نه سال در گذشته بود) بمجرد تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی‌حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات واپسین ذخیرهٔ مدت دوري اندوختند - هفدهم ذیقعده بیگم

(۲) در [بعضی نسخه] لفظ که نیست *

در باغ زین آباد آنروی آب تبتي بامانت مدفون گردید * * ع *
۱۰۴۰
* جای ممتاز محل جنت باد * تاریخ است *

گویند محبتی مفرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه اعلی حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکدهٔ عدم مدتها ترک ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن و اعیاد موقوف نمودهٔ و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب بعمل آمد - و متروکهٔ آن مرحومه (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) نصف به بیگم صاحبه و تتمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان و ستي خانم صدر النسا نعش آن مغفوره را باکبرآباد برده جنوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق براجه مانسنگهه داشت و ارثاً براجه جیسنگهه رسیده بود) دفن کرده روضهٔ رفیعه بکمال طراحي و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنجاه لک روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سي موضع از حویلیء اکبرآباد و پرگنهٔ نگرچند (۲) بحاصل یک لک روپیه از قرار دوازده ماه و محصول دکاکین و سرای متعلقهٔ آن مقبره که دو لک روپیهٔ است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - سال اول جلوس بمنصب

(۲) در [بعضی نسخه] مکرچند *

هزاري دو صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سیوم [چون الله دکن معسکر پادشاهي گردید - و سه فوج بسرداری سه امیر جهت مالش خان جهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني (که او را پناه داده بود) تعین یافت] او بهمراهیء اعظم خان بداروغگی (۲) توپ خانهٔ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربهٔ (که اعظم خان بر سر خان جهان لودي تاخت آورد - و بهادر برادر زادهٔ خانجهان بمدافعه پا قایم ساخت) در برآمدن بر قلهٔ کوه او باتفاق بهادر خان روهله از پیش‌قدمان بوده مصدر تردد نمایان گردید - و پس ازانکه اعظم خان عزیمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش‌نهاد همت ساخته جانب جامکهیري راهي گشت او به تسخیر قلعهٔ تلنگي نامزد شده در گرفتن آن نیکو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتیاز یافته به تهانه‌داری جالنه مامور گشت - و سال پنجم باضافهٔ دویست سوار سربلندي پذیرفت - و سال ششم بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - و سال نهم (که اعلی‌حضرت نوبت دوم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه‌عمده بگوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه مرخص شد) او باضافهٔ سه صد سوار بهمراهیء خان دوران دستوري پذیرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ اوسا حصول مجرا نموده بعد تسخیر بتفویض

(۲) نسخهٔ [۱] و داروغگی *

قلعه‌داری آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعنایت نقاره کوس شادمانی نواخت - و سال سیزدهم ازانجا عزل یافته حسب‌الالتماس شاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر حاکم دکن به تهانه داری کهیرله مضاف برار لوای امتیاز برافراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور شتافته بمرحمت خلعت و اسپ و فیل به تهانه داری غوربند از تغیر همت خان طبل شادکامی زد - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شتافته بعد افتتاح قلعهٔ غور(۲) بحراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در گذشت *

* اسلام خان مشهدی *

میر عبد السلام(۳) مخاطب باختصاص خان است - از دیرین ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - در ابتدا سمت منشی‌گری داشت - در سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سی سال پانزدهم جهانگیری (که الویهٔ شاهی مرتبهٔ ثانی باصلاح مهمات دکن باهتزاز آمد) میر بوکالت دربار مامور شده به منصبی درخور و خطاب اختصاص خان سرافرازی یافت - در هنگامے (که مزاج جنت مکانی از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند) بخدمت شاهی پیوسته در گردش فلکی از رکاب شاهی انفکاک

(۲) نسخهٔ [ا] غوری (۳) نسخهٔ [ج] میر عبد الله مخاطب *

نجست - و پس از انکه قلعهٔ جنیر مطرح اقامت شاهی گردید (چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگانی ازین جهان فانی بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی ولی عهد او محمد عادل شاه رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلی حضرت بر سریر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر بیش‌بها سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخته بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشی‌گری دوم و عرض مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون اعلی‌حضرت باستیصال خانجهان لودی لوای عزیمت بدیار جنوبی برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت هند بوده) مامور شد - و چون شیر خان تونور ناظم گجرات سال چهارم بساط هستی در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهزاری و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایهٔ میر بخشی‌گری تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
۱۰۴۳
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله دستوری یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگارش کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد مرزبان آشام - و تسخیر قلاع(۲) که یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار

(۲) نسخهٔ [ج] قلاع آنها که یکروز *

مفتوح گشت - و گرفتن سري گهات و ماندو - و تهانه‌نشین شدن تمام محال کوچ‌هاجو - و بدست افتادن پانصد سفینهٔ آنها در سال یازدهم بپرایهٔ وقوع گرفت - و مانک رای برادر مرزبان مگهه (که باستقلال حکومت چاتگام داشت) از استیلای مردم رخنگ ملتجي باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸)[۲] هزار و چهل و هشت در جهانگیرنگر معروف بدهاکه بخان مذکور پیوست - و در سال سیزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده بوصول رتبهٔ رفیعهٔ وزارت دیوان اعلی چهرهٔ برتري افروخت - و چون خاندوران نصرت‌جنگ صاحب صوبهٔ دکن کشته شد اسلام خان در روز جشن سال نوزدهم بمنصب شش هزاري ذات و سوار چهرهٔ کامیابي افروخته بمرزبانیٔ آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد او باضافهٔ مناصب خوش‌دلي اندوخته بهمراهي تعین گشتند *

گویند چون خبر فوت خاندوران رسید اعلی حضرت باسلام خان فرمود که کسے را برای صوبه‌داري تجویز نمایند - او بخانه آمده با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از تامل واني آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این چه رای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجے بحکومت دکن نمیدهد - گفت مسلّم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

(۲) در [اکثر نسخها] سنه (۴۸) چهل و هشت - اغلبکه رقم هزار را بقصد اختصار ترک کرده •

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه‌طلب شده - مبادا بتقریبے عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گرائیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسے را بجهت دکن برگزیند - سوای غلام دیگرے بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسے نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسي و راست اندیشیٔ اسلام خان بر همگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالي منصب هفت هزاري هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان‌پور به بلدهٔ اورنگ آباد انتهاض نمود عارضهٔ جسماني طاري گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدیٔ جاگیر دفاتر را سوخته اموال را بپسران و برادران و سایر مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج لک روپیه روانهٔ حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغے طرح انداخت تا امروز اگرچه کهنگي دریافته تر و تازگي دارد - خواجه عنبر

بر سر قبر نشست - اعلی حضرت ازین ماجرا آگهي یافته نظر بر دیرین بندگیِ او اغماض نمود - و در خور هرکدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانیِ مالوه سرافراز گردید *

اسلام خان از علم معقول و منقول و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در مهمات پادشاهي حریص بود - نمي‌خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختي مي‌کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمي داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادي همتے گماشت - و ذخائر قلاع را بکفایت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسپ و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سواریِ اسپ نداشت لیکن در تیمار و احتیاط آن سعي بلیغ مي کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال اشرف خان و صفي خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاري دو صد سوار سر افرازي یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیاني همراه سلطان محمد اورنگ زیب بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بدارغگیِ مرصع آلات نامور شد - بستر ببخشیگري و واقعه‌نویسیِ دارالخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - آخرها متصدیِ بندر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش ارادهٔ سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدي صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیاني بخشي‌گري و واقعه نویسیِ برهان پور و داروغگیِ کرکیراقخانهٔ آنجا یافت - و در عهد عالم‌گیري مکرر متصديِ بندر سورت و بخشي و واقعه نگار اورنگاباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید ششمین میر عبدالرحمن سال شازدهم عالمگیري بحجابت حیدر آباد دستوري پذیرفته چندے بخشي و وقائع‌نگار بلدهٔ اورنگاباد بود مدتے باختهٔ بیگي‌گري و داروغگیِ عرض مکرر مي‌پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادي *

پسر میر میران یزدي ست - که با پدر خویش میر خلیل‌الله در سال دوم جهانگیري از حادثهٔ تالاني رخت ناکامي بدار الامن هندوستان کشید - یعني مزاج شاه عباس ماضي صفوي از میر انحراف یافته برسر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپای فرار بادیهٔ غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جانے بسلامت بدر بردن مفت خود میدانست پسر زادها عبدالهادي و خلیل الله را بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت هر دو در عراق ماندند - هنگامے که خان‌عالم بسفارت ایران دیار اختصاص یافت جنت‌مکاني از کمال التفات و مهرباني باحوال میر میران در نامهٔ نامي اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود - شاه عالي جاه از فرط مروت و مردمي آن هر دو هجران دیدهٔ جفا کشیده را روانهٔ هند ساخت - و پس از تلثیم سدهٔ خلافت و جهانباني بسرچشمهٔ افضال جنت‌مکاني دامن احوال آن دو غم آمود (که غبار آلود حوادث بود) شست و شو یافت *

میر عبدالهادي در سال سیوم شاهجهاني بخطاب اصالت خان مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید پرستاري و جانفشاني پایهٔ اعتبار بر افراخت - و در سال پنجم بهمراهیِ یمین‌الدوله بمالش عادلشاهیه و پی‌سپر ساختن مملکت بیجاپور رخصت یافت - چون بحوالیِ بهالکي رسیده قبل نمودند اهل آن مکان از کوتاه نظري روزانه بسر دادن توب و تفنگ پرداخته در تاریکیِ شب از طرفے که مورچال نداشت بدر رفتند - اصالت خان (که از پیش‌قدمان این فوج بود) از جلادت و جسارت فراز قلعه برآمده بالای چوبین تختے (که در زیر آن ادوات آتشبازي گذاشته بودند) ایستاد - ناگاه آتشے بآن آلات در گرفت - و با آن تخت اورا بهوا برده بمکانے که انبارگاه بود افتاد - پارهٔ از دست و رویش بباروت سوخته - اما بپاسبانیِ لطف ایزدي از آسیب هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات پانصد سوار و بخدمت بخشي‌گریِ فوج متعینهٔ شاه شجاع (که به یساق پرینده دستوري یافته) سر بلند گردید - و دران مهم در تقدیم خدمات پادشاهي بمرتبهٔ کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقي متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و بروات بنیابت خود بخان مذکور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان نجم ثاني به تفویض صوبه‌داریِ دار الملک دهلي باذن پایهٔ یافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطهٔ ضبط صوبه افزونیِ جمعیت ناگزیرست) بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و خلعت خاصه چهرهٔ کامیابي برافروخت - و چون جکتا (۲) زمیندار موءِ (۳) از ناسپاسي سر خودسري برافراشت از پیش‌گاه خلافت سه فوج سي‌هزار سوار ازان جمله یکے بسرداریِ اصالت خان تعین گردید - خان مذکور بمحاصرهٔ نور پور پرداخته هر روز اسباب تضئیق محصوران آماده تر میگردانید چون قلعهٔ موءِ (که قوي اعتضاد جکتا بود) بسعي بهادران منصور مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبے راه گریز پیموده آن‌مکان را بآساني وا گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران دیگر رو به تسخیر تاراگڈهه آورد - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید و در سال هیزدهم بخدمت جلیل القدر میر بخشي‌گري از انتقال صلابت خان فایز گردید *

چون تسخیر بلخ پیش‌نهاد همت پادشاهي گشت بامیرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

(۲) در [بعضی نسخه] چکتا (۳) نسخهٔ [ج] مور *

هرچه تواند بتصرف آرد - و اصالت خان با برخے از منصبدار و احدي در مبادیِ سنه (۱۰۵٤) هزار و پنجاه و پنج هجري رخصت کابل یافت - که از چغتا و دیگر الوسات حوالیِ کابل و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب نموده باقي را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مناهج توران دیار آگهي گرفته راهے که دشوار گذار نباشد اختیار نموده به تصفیهٔ طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه و پس از تعین عساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهیِ امیر الامرا از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردد - چون بکلهار (۲) رسید ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید امیر الامرا اصالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه آذوقه بقصد تاخت خنجان (۳) و اندراب بر سبیل ایلغار از هندو گذشته بنواحیِ اندراب رسید - و مواشیِ بسیار با سایر اسباب و اموال اهالیِ آنجا غنیمت گرفته احشام علي دانشمندي (۴) و ییلاق (۵) کرمکي با خواجه زادها اسمٰعیل اتائي و مودودي و قاسم بیگ میر هزارهٔ اندراب را همراه بر داشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب بلخ دستوري یافت خان مذکور بسرکردگیِ فوج طرح دست راست

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکلها رسید (۳) نسخهٔ [ج] جیحان (۴) در [بعضے نسخه] بیلاق (۵) نسخهٔ [ج] کرنکي •

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعجال راهي شده در توسیع مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر پادشاهي ببلخ در آغاز سال بیستم باتفاق بهادر خان رهله بتعاقب نذر محمد خان والیِ توران شتافته بدستبرد نمایان آوارهٔ بادیهٔ فرار گردانیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري بلند آوازه گشت و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولایت نگردیده علم معاودت افراخت حکومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفویض یافته استیصال اهل تمرد و فساد به نخستین واگذاشتند کار سپاه و خزانه و احوال پردازیِ رعایا بدومین باز گردید - و در آخر همین سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشي لبچاک با پنج هزار سوار المانان باشارهٔ عبد العزیز خان والیِ بخارا از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب درهٔ کز و شادمان (که چراگاه دواب لشکر پادشاهي بود) آواره گردد - اصالت خان مالش آن مفسد بمبالغه بعهدهٔ خود گرفته بگام سرعت روانه گشت وقتے بمخاذیل رسید که اینها پارهٔ مواشیِ آن حدود رانده میبردند رستمانه با مخالفان در آویخته بسیارے را بر خاک هلاک انداخت و استخلاص مواشي نموده بتعاقب بقیة السیف پرداخت - چون شب پردهٔ ظلام افکند در درهٔ کز فرود آمد - و بجهت تجدید وضو چلته را بر کند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر برگردید و بهمان کوفت بر بستر ناتواني افتاده در عرض دو هفته بساط حیات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده بسلسلهٔ جنبانی بخت کارفرما از حقیقت ورزی و وفا سرشتی مصدر کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تاسف و تحسر شده بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت می یافت - و مرتقی مدارج علیا می‌گشت - اصالت خان در زمان خویش بحسن سلوک و نیکو معاشی شهرت تمام داشت - و در مروت و حیای چشم یکتای روزگار بود - حرف درشت بر زبانش نرفته - و در شکست کسے نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم ملتفت خان و بهاءالدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان ترقي نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسي و معامله داني سرآمد برادران بود - و بارجمندي و بختیاري ممتاز اخوان - بحضور پدر در عرصهٔ تلاش پا پیش گذاشته بمنصب پانصدي رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید در عهد جنت‌مکاني بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافته بنیابت یمین الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان تعین گشت - و در سال دوم شاهجهاني چون مرتضی خان انجو صوبه‌دار تتهه رخت هستي بربست خان مزبور باضافهٔ پانصدي ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر برافراخته بنظم آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتاباد بدارالخلافه بتیولداری سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن (۲) تعین شده چندے در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغیر قزاق خان بضبط الکای سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر شاد خان بار دیگر بصاحب صوبگی تتهه اختصاص گرفت - و همانجا در سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پیمانهٔ حیاتش برآمود - و درگورخانهٔ پدر موسوم بصفهٔ صفا که بر کوه مکانی جنوب رویهٔ قلعهٔ بهکر است مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمر داشته و اصلا در حواس و قوایش فتورے واقع نشده - در زمان جهانگیري بخطاب میرخان معروف بود - اعلی حضرت بافزایش الف بخطابش یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامي فرمود - او هم مثل پدر اولاد بسیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدی شاه جهاني ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت در گذشته - دیگر ضیاءُالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري شش‌صد سوار فایز گشته و پستر بخطاب ضیاءُالدین خان درجهٔ اعزاز پیموده - نبیره اش میر ابوالوفا نامي که در آخرهای زمان خلد مکان داروغگیِ جانماز خانه ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و بحدت فهم و درستیِ استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

---

(۲) نسخهٔ [ج] صوبهٔ اورنگ‌آباد دکن *

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبدالکریم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالمگیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می‌آید - صبیهٔ خان مرحوم در خانهٔ شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزادهٔ مرقوم را از دختر شاهنواز خان صفوي فرزندے نمیشد - اعلی حضرت در سال سیم آن عفیفه را که شایستگی ازدواج شاه زاده داشت یک لک روپیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که دران وقت صاحب صوبهٔ آن ولایت بود در آرند *

٭ اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساوه است - که از بلاد قدیمهٔ عراق است خشک شدن بحیرهٔ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم‌النبیین (صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد هند گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفوجداری سیالکوت و گجرات و پنجاب شتافته پس ازان بدامادی خان مذکور شهرتے گرفته بروشناسی جنت‌مکاني امتیاز یافت - و بعدآن بوسیلهٔ یمین‌الدوله آصف خان ترقي کرده به منصب عمده و خدمت خانساماني افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهي و جزرسی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانساماني

بصوبه‌داری کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشي‌گري بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگي بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور باگره آمده دولت ملازمت فردوس‌آشیاني دریافت - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و بعالی‌میربخشي‌گري سر برافراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین‌الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بنظم صوبجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمورهٔ برهان‌پور بفر قدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان علم مباهات افراشت - و بسرداری سه فوج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودي و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوري یافت - خان مزبور برشکال را در دیول‌گانون گذرانیده چون موضع رام پوري ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیر بر نیامده اردو در مجهلي‌گانون (۲) گذاشته شبگیر نمود و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آمادهٔ پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ج] منجهلي گانو یا مچهلي گانو باشد *

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از ترک افتاد - خانجهان درین فرصت بر کوه بر آمد - و پای همت افشرده تلاش و ترددے نموده آخرالامر راه فرار سپرد - اگرچه از جنگ چنین فوج سنگین بدر رفتنش دشوار می‌نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخے راجپوتیه در جانفشانی تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهی که زیاده بر سی کروه نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس ازانکه او در پناه دولتاباد خزید اعظم‌خان بمالش نظام‌شاهیه رو آورد - هنگامے که بسه کروهی دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را (که بدشوار کشائی و فزونی‌اسباب قلعه‌داری در دکن مشهور - و برفراز پشتهٔ واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت دیگر واگذارد - اهل قلعه بانداختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعے بخندق در شده دست نهب و امر کشوده غنیمت بسیار بر گرفتند - اعظم خان از فرط دلیری و دلاوری شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که در یک جانب آن دریچه ایست بگچ و سنگ برآورده - آنرا به بیل و کلند شگافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد و طرز قلعه داری هم خوب نیست - دل بگشایش حصار برنهاد و بازو بجرأت و جسارت بر کشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهدهٔ کار طلبی و پیکار گزینی بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی‌الاخری سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان دریچه درآمد سیدی سالم قلعه‌دار و اهل و عیال اعتباراو و شمس عم ملک بدن و جدهٔ مادری نظام شاه با همگی عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح‌آباد مسمی گردیده حراست آن بمیر عبدالله رضوی مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاری شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام و رونق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان ملتجی گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهی انتظام گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوری (که بوسیلهٔ شما اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل می‌شوم که دیگر او پا از دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد اتفاقا روزے گروهے (۲) از مخالفان هجوم کرده بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندی را زخمی ساخته دستگیر کردند - و بسیارے (۳) از لشکر پادشاهی قتیل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چنکوبه و بهالکی و بیدر رفت - که شاید تلافی جسارت آنها نماید - بنابر فقدان آذوقه و علیق برگشته از گنگ گذشت - و چون بوضوح پیوست (که نظام شاهیه بارادهٔ مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضی نسخه] روزے کهی مخالف هجوم کرده (۳) نسخهٔ [ب] چنکوبه - و در [بعضی نسخه] جتکوبه .

برآمده بجانب قلعهٔ پرینده شتافته اند) عنان عزیمت بدان سمت منعطف گردانید - و قلعهٔ مذکور را گرد گرفت - چون ببست کروهی آن گیاه نمانده بود بے نیل مدعا برخاسته بدهارور (۲) در آمد - و در همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلی‌حضرت فرمود که درین یساق از تو دو کار شایسته یکے آواره ساختن خانجهان و دوم فتح قلعهٔ دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد التجای مقرب خان نبایستے بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تسخیر پرینده صورت‌پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان‌مذکور بخطای خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن ازو چنانچه باید نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی بصوبه‌داری بنگاله رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت الهآباد نامزد گشت و در سال نهم بنظم صوبهٔ گجرات تعین شد - و چون منکوحهٔ شاهزاده محمد شجاع دختر میرزا رستم صفوي درگذشته بود در سال دوازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري صبیهٔ اعظم خان را برای شاهزاده خواستگاري کردند - سلطان زین العابدین از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبي بر سر زمیندار جام (که

(۲) نسخهٔ [ج] بدهار درآمد *

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمي آورد) فوج کشیده بنوانگر که حاکم‌نشین آن ولایت است رسید - جام از مستی نخوت بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسپ کچهي و سه لک محمودي برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکهٔ محمودي میزد راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر وا پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداری اسلام آباد متهرا مامور شده سرا و پوره در انجا احداث نمود و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت صوبه داری کشمیر طلب رفت - او عرضي نمود که مرا تحمل سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوي بحراست سرکار دار الخیور جونپور مباهي شد - و در سال بیست و دوم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله از مراحل عمر در بلدهٔ مسطور از عالم فاني بجهان جاوداني انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمهٔ (اعظم اولیا) ۱۰۵۹ مستفاد مي‌گردد در باغے که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور اساس گذاشته و تاریخ بنای آنست *

* ع *

* بهشت نهم بر لب آب جوی *
۱۰۵۸

مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقي‌کردند - احوال هر یکے جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اتصاف داشت - مگر در محاسبهٔ عمال تشددے مي‌کرد - در سلطنت

تیموریه باصدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید - البته خالي از صفای نیت نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانے برفعت و اعتلا ناموري داشتند - چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

• اعتقاد خان میرزا شاپور *

پسر اعتمادالدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت یمین الدوله و میرزا ابوسعید و باقر خان نجم ثاني بخوش طعامي شهرهٔ آفاق بودند - اما او درین امر از هرسه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیري بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار بر افراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج معود و پان کنگیري از برهان پور برای او مي بردند - در ایام صوبه‌داری او حبیب چک و احمد چک (که سرهاي بیمغز آن شوریشتان بدعوی ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم برانگیخته آخر کار رخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجهزاري ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلی حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستسعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کالیهای پرقاز (که

مشکین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربند و گوش‌پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از توس وکرک که جانورے ست وحشي ماکول‌اللحم (که در ولایت قرا تبت (۲) بهم‌رسد) و قالینهای شال باف خوش قماش و خوش طرح (که گزے بصد روپیه مرتب مي‌شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبهٔ دهلي از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شازدهم از تغیر شایسته خان بصوبه‌داری بهار مامور شد - چون زمیندار پلاوُن متعلقهٔ آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوجے آراسته کسیل کرد - او بکمال دلیري و چستي از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ابای درآمده بوسیلهٔ خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هرساله اعتقاد خان را در پتنه دریافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتمس اعتقاد خان بمنصب هزاري ذات و سوار سر برافراخته پلاوُن را بیک کرور دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

(۲) نسخهٔ [ج] قرانیت *

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادي و فراخي و فزوني محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیمے مساوي ست) نیز بعهدهٔ اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبهٔ بنگاله بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار بر آمده بآهنگ احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود که نظم صوبهٔ اوده باو قرار گرفته فرمان بصدور پیوست که هر جا رسیده باشد بعد از وصول بتعاقه شتابد - و در سال بیست و سیوم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصتم هجري اعتقاد خان از بهرایچ روانه شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجي سرای دنیا را پدرود نمود گویند اول کسے (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید انداخت) سه کس بودند - خواجه جهان جهانگیري - و خواجه ویسي دیوان سلطان پرویز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی خان مذکور بود - چون پسند طبع دقت آفرین اعلی حضرت افتاد خان مشار الیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر بوده در سال شازدهم بعلي مردان خان امیر الامرا بطریق انعام مرحمت شد *

* آله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت‌مکاني از کمکیان بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتي تفویض یافت او فوج را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

لوهاني (۲) (که دران حدود سرخود سري و تمرد مي افراخت) کسیل نمود - سرداری برانغار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار ترازو گردید و هر فوجے مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان فیل مست جنگي را پیش انداخته بر هراول فوج پادشاهي تاخت - و آن را زیر و زبر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت خان مذکور پای همت افشرده دست و بازوی نبرد بر کشاد و پس ازان (که جمعے از نوکران و رفقای قدیمش بگلگونهٔ جان‌نثاري چهرهٔ رادمردي بر افروختند) آن سرشار نشهٔ جلادت مردانه جرعهٔ ممات در کشید *

آله یار خان پس از جان‌فشانی پدر مورد نوازش جنت‌مکاني گشته بمرور ایام پایهٔ دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد آن پادشاه عالي‌جاه و سر آغاز جلوس صاحبقراني به منصب دو هزار و پانصدي اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلي (که از مشاهیر بنادر بنگاله است) رخصت نمود - در حقیقت سرداري و کار فرمائي مفوض بخان مشار الیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدابیر صایبه و بهادریهای نمایان در سال پنجم (۳) درخت کفر و ضلال فرنگ

(۲) نسخهٔ [ا] نوهاني (۳) نسخهٔ [ب] درخت تسلط فرنگ که دران مرزو بوم *

(۲)
(که دران مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود) برافگنده بجای
ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافهٔ
سواران و منصب سرافراز گشت - و پس ازان خان مذکور در
صوبه‌داری اسلام‌خان باتفاق برادرش میر زین‌الدین‌علي سیادت خان
بولایت کوچ‌هاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال
(۳)
مخاذیل آشامیان (که در اعانت مرزبان ولایت‌مذکور کوشیده محالات
سرحد پادشاهي را بجبر و قهر متصرف شده بودند) مساعی جمیله
بکار برده بسیارے ازان تفسیده دلان بادیهٔ ضلالت را از سرچشمهٔ انتقام
سیراب ساخته بدستبردهای قوي سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر
و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیش گاه
خلافت بمنصب سه هزاري سه هزار سوار تارک افتخار برافراخت
و در همان صوبه حیات مستعار بپایان آورده در سال بیست و سیوم
آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستي بربست - صاحب
اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر
و تیول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال
بیست و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد
از والد خود در گذشتند - و رحمٰن یار برادرش سال بیست و پنجم
بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۲) نسخهٔ [ا ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضی
نسخه] آسامیان •

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و بخدمت حراست جهانگیرنگر
سر برافراخت - پستر بخطاب رشید خان مخاطب گشته در سال
بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبهٔ اودیسه
مقرر شده بود - از رفتن آن دیار تقاعد نموده به نخستین کار
مي پرداخت - هنگامے (که شجاع از مقابل عالمگیر شاه روگردان شده
ببنگاله رخت ادبار کشید - و بتعاقب معظم خان خانخانان بےثبات
گشته دست و پای بیحاصل میزد - و در سال دوم عالمگیري بجهت
گذرانیدن برشکال در تانده طرح اقامت انداخت) چون شنید
(که رشید خان در مقام سرکشي و خلاف است - و مجموع زمینداران
آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و مي‌خواهد با نوارهٔ
پادشاهي بمعظم خان بپیوندد) لهذا مهین پسر خود زین‌الدین را
با سید عالم بارهه تعین نمود - تا او بعد از وصول بجهانگیرنگر
تمهید کشتن رحمٰن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون
روزے او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه
(۲)
انداخته از هم گذرانیدند *

* احمد خان نیازی *

پسر محمد خان نیازي ست - بشجاعت و سخاوت اتصاف
داشت - و بجمیع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت‌مکاني
چون رحیم خان دکني (که از امرای نظام شاهیه بود) با جنود

(۲) در [بعضی نسخه] گذرانید •

فراوان برسر ایلچپور آمده آنرا جبرا و قهرا بدست آورد با آنکه فوج گران از جیوش پادشاهي دران حوالي نبود احمد خان در آغاز شباب از جلادت فطري و تهور ذاتي با مردم قليل مکرر بآن متصرف و متغلب عرصهٔ مصاف برآراسته بآویزش نمایان و دستبردهای شایان اورا ازشهر برآورده علم نامآوري برافراشت و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات پادشاهي مساعی مشکور بکار برده در ایام محاصرهٔ دولت آباد بهمراهیٔ خانزمان بهادر بآوردن خزانه و رسد غله (که از برهانپور بکتل روهنکیره (۲) رسیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را (که في الجمله کسل مزاج داشت) با بهار (۳) سنگهه بندیله در ظفرنگر گذاشت - اتفاقا هردو سردار با معدودے نزدیک قصبهٔ فرود آمده سپاه خود را همراه خانزمان راهي ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشي (که بعادلشاهیه پیوسته بود) بهیئت مجموعي که بر سر خانزمان میرفت آنها را با مردم قليل در میدان خالي یافته بےمحابا ریخته بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگهه بندیله نوعے پای ثبات افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عنبرکوت نیز تردد نمایان از احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنیٔ او بسیار بکار آمدند - چنانچه مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] روهنکهیره (۳) نسخهٔ [ج] پهار سنگهه *

پرینده روزے (که برسر کهیٔ غنیم مهابتخان چیرگي نمود) احمد خان تلاشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده نام نمي‌گرفت *

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور گردید خان مذکور باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهیٔ شایسته خان (که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوري یافته بود) معین گردید او از کار طلبي باجازت سردار انفتاح قلعهٔ رام سج (۲) وجههٔ همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزهٔ تصرف درآورد - و پس‌ازان بعنایت‌نقاره بلندپایگي یافته ملتزم رکاب پادشاهي بود - پستر بفوجداریِ گلشن‌آباد کام دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافتهٔ آن سرزمین بود بهمعنانیٔ سرور و انبساط عنان عزیمت بدان‌دیار تافت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و سوار مباهي گشته بصیانت قلعهٔ احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهي پیوست - ملکهٔ شجاعت و سخاوت ارثي داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال استواري بود - در سرکارش هرگز برطرفي نمیشد

(۲) نسخهٔ [ب] رام سیج *

جاگیرے (که در وجه علوفهٔ کمے تنخواه میکرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافه هم مي‌آورد دست متصدیان سرکارش بباز یافت آن نمي رسید - و باوجود اسباب دولت و بزرگي با همه کس سر تواضع فرود آوردے - و بکمال خاکساري و خدا شناسي بسر بردے - و از بسیاری عشائر و اولاد تمذدار عمده بود - چون پدرش اشتي‌برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادی قصبه کوشیده طرح باغے انداخت - و بتاسیس مسجدے عالي و مقبرهٔ پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلواة زیارت‌گاه خلائق بود - درین ایام غیر از اجداث کهنه نه از قطان نامے و نه از مساکن نشانے مانده *

* آتش خان حبشي *

از اُمرای حکام دکن ست - در عهد جنت‌مکاني بدرگاه پادشاهي ملتجي شده بمنصب درخور سرافرازي یافته پس ازان (که سریر خلافت بجلوس فردوس آشیاني زیب و فر پذیرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب دو هزاري هزار سوار امتیاز اندوخته سال سیوم (که دکن مورد فوج پادشاهي گشت) بانعام بیست و پنجهزار روپیه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال خانجهان لودي و تادیب نظام الملک دکني بهمراهی شایسته خان مختص گشت - و پس ازان در کمکیان صوبهٔ دکن انتظام یافت در محاصرهٔ دولت آباد همراه خانخانان مهابت خان. و پستر

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهي بود - پستر بحضور رسیده سال سیزدهم بخلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه کام دل برگرفته بخدمت فوجداری بهاگل‌پور مضاف صوبهٔ بهار بلندرتبگي حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر پرتاب زمیندار پلاؤن(۲) لشکر کشید) او بسرکردگی برانغار معین گردید سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید و ظاهرا باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري بملک عدم شتافت *

* اله قلي خان اوزبک *

پسر النگ توش مشهور است - که از قزاقان و یکه‌تازان توران‌دیار بوده - اصلش از الوس المان - نامش جتي(۳) - در جنگے سینه وا تاخته ازان وقت در السنهٔ عوام بالنگتوش اشتهار یافت - النگ در ترکي برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد حاکم بلخ بود - وکهمرد(۴) را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچي و غارتگر بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

(۲) نسخهٔ [ا] پلاموں (۳) در [بعضے نسخه] جیتي (۴) در [بعضے نسخهای اکبر نامه] کمهرد - و الله اعلم *

شر او را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین قزاقی نامی بسپه سالاری برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم غزنین مال‌گذاری می نمودند) حصاری اساس گذاشته تهانهٔ خود قایم نمود - و بر سر آن میان او و خانه زاد خان خانزمان پسر مهابت خان (که از جانب پدر در کابل حکم رانی می‌کرد) در سال نوزدهم جهانگیری محاربهٔ عظیم واقع شد - اوزبک و المان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند النگ توش چنگ رسا (۲) خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از واقعهٔ هایلهٔ جنت مکانی در سر آغاز جلوس اعلی حضرت نذر محمد خان از فرصت طلبی بهوس تسخیر کابل گران لشکری کشید النگ توش بقصد تلافیِ مافات در قتل و غارت سکان حوالیِ کابل تقصیر ننمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد و اقبالش رو بادبار آورد تیول النگ توش را بے سابقهٔ تقصیر تغیر نمود - و به سبحان‌قلی پسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آله قلی پیش ازانکه نذر محمد خان امام قلی خان برادر کلان خود را خلع نموده سمرقند و بخارا را ضمیمهٔ بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده به مددگاریِ بخت بارادهٔ بندگیِ درگاه پادشاه از ماوراء النهر

(۲) نسخهٔ [۱] سر چنگ رسا *

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسی پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانهٔ اٹک تنخواه فرمود - و پنجهزار روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانهٔ آنجا داده) آن نیز بصیغهٔ انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز ملازمت نمود بمنصب هزاری سرفرازی یافت - چون غریب نوازی و خاندان پروری شیوهٔ رضیهٔ فردوس آشیانی بود او را باضافهای پی در پی به منصب دو هزاری بلند پایه گردانید - و در سال بیست و دوم بهمراهیِ رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیهٔ قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدی سرمایهٔ عزت اندوخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان بصاحب‌صوبگیِ بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعین گشت - و در سال بیست و ششم ازانجا بحضور آمده بافزونیِ سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پا صدی هزار و پانصد سوار علم اعتبار افراخت *

* الف خان امان بیگ *

اصلش چغتای برلاس است - ابا عن جد حلقهٔ ملازمیِ سلسلهٔ تیموریه در گوش بندگی داشته - علی شیر خان (که از معتمدان و کار پردازان صاحب قرانی بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا جان بیگ (که بتبدل (۲) احوال اختلال بمبانیِ اوضاع سابقهٔ او راه

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

یافت) در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بزرگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات در نوردید امان بیگ بمرور دهور احیای طریقهٔ پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحب‌قران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت بیدار و پای‌مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعهٔ قندهار (۲) در مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتے مدید و زمانے ممتد دران حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبههٔ ناموری افروخت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سیوم هجری رخت زندگی ازین سپنجی سرا بر بست - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله قلندر بیگ که شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین محاربهٔ دارا شکوه (که نزدیکی عماد پور متصل سموگڈهه اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد تفضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کایان مضاف صوبهٔ بیدر سرفرازی یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه سلطنت این خانواده (۳) گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدة العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کایان بسر برده پستر بحراست احمد نگر

(۲) در [بعضی نسخه] قندهار دکن (۳) نسخهٔ [ب] این خانواده باب قلعه داری *

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بفوجداری و قلعه داری ظفرآباد بیدر تعین گشت *

و چون قلعهٔ نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته با صاحب سجادهٔ روضهٔ قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رحمة‌الله علیه بر سر لختے (۲) خود سریها پیچید - و کار بجنگ و جدال رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش (که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکهیر (۳) عرف مظفرنگر (که هشت کروهی گلبرگه است) بود - و نور العیان (که خطاب جانباز خانی یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرچ شده آخر در دژبانی نصیرآباد دهارور (۴) متعلق بنکاپور (۵) سپری شده - اما ناموری و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خانی یافته پس ازان به بیگلر خان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت چون انکر (۶) فیروز گڈهه مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد سالے نکشید که پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد خان قلعه دار ادونی شده - و میرزا معالی قلعه دار گلبرگه - ازانجا

(۲) در [بعضی نسخه] تخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضی نسخه] ملکهر (۴) نسخهٔ [ا] دهاروار (۵) در [بعضی نسخه] بیکاپور - و در [بعضی جا] پنکاپور (۶) نسخهٔ [ا] انکر - و نسخهٔ [ب] انکیر *

بحکومت قندهار شتافته فوت کرد - پسرش برهان‌الدین قلندر است که از مدتها قلعه داری ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر محض است - و بهمان چاردیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده ساخته اند درساخته *

* احمد بیگ خان *

برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح‌جنگ است - هنگامیکه صاحب‌صوبگی بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور بحکومت اُودیسه می‌پرداخت در سال نوزدهم جهانگیری مشار الیه بر سر زمیندار کودهه (که رایت سرکشي و سرتابي بر افراشته بود) شتافت - ناگاه بے سابقهٔ آگهي ورود موکب شاه جهاني از دکن براه تلنگانه دران دیار اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپلي (که حاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود نمي‌یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکتک (که از انجا دوازده کروه بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت تحصن نداشت نتوانست پای همت افشرد - ببردوان با صالح بیگ فوجدار آنجا پیوست - و ازانجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت در روز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهي اتفاق افتاد) خان مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زدوخورد بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

ازانکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از کارشناسي و هوشیاري با وصف جراحات مولم بپامردی مردانگي و دلیري گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشده کرب در رسید - مشار الیه چارهٔ بجز بندگي و فرمان پذیري نیافته بوسیلهٔ مقربان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس ازانکه سریر فرمان روائی هندوستان بوجود کرامت آمود صاحب‌قران ثاني زیبندگي یافت خان مذکور بمنصب دو هزاري ذات هزار و پانصد سوار سرافراز گردیده بفوجداري و تیولداری سیوستان کامیاب عزت شد - و پس ازان به نیابت یمین‌الدوله آصف خان بحکومت ملتان سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید بجاگیرداری پرگنهٔ امیتهي (۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداری بیسواره و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم معزول شده بسبب برخے امور چندے بے منصب و جاگیر گشت و در سال سیم از پیش‌گاه الطاف خسرواني بحالی منصب سابق چهرهٔ مباهات بر افروخت *

* اوزبک خان نذر بهادر *

برادر کلانش یولم بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکری عبدالله

---

(۲) نسخهٔ [ب] امیتهي *

خان بهادر فیروز جنگ فراغبالي داشتند - بهنگام اقامت جنیر در جرگهٔ ملازمان دولت‌توامان صاحبقران ثاني منخرط گشتند - و چون سریر کیوان نظیر هندوستان نگین‌دان آن یگانه گوهر خاتم جهانباني شد انوار نوازش پادشاهي بر وجنات احوال آن دو برادر تافت هر کدام بمنصب مناسب چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران وقت که مهابت خان خانخانان از حضور لامع‌النور بصاحب‌صوبگیِ دکن شرف دستوري یافت آنها نیز بهمراهي تعین شدند - اعلی‌حضرت بالمواجهه در بارهٔ پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتنخواه تیول آباد پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی‌الغایت میکوشید یولم بیگ باجل طبعي بساط زندگي در نوردید - نذر بیگ بخطاب اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعه داریِ اوسا از تغیر مبارک خان نیازي کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه داریِ مذکور گذرانیده بحضور شتافت) تعین صوبهٔ احمدآباد گجرات گشت و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري صبح زندگیِ او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راح ریحاني خوگر و بنغمه وسرود شیفته تر - غیر ازانکه سپاه را بقرار ضابطه نگهداشتی

هرزه خرج و باد دست بود - از ما حصل تیول تا آخر سال چیزے نمي‌گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ من برآید عاصي باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانتزاع سلطنت برافراشت و در مقامات فرمان باریِ برهان‌پور (که نیم‌کروهیِ شهر واقع است) اکثرے را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافزونیِ رتبه و خطاب پدر سرافرازي یافت - و در جمیع معارک هیجا ملتزم رکاب شاهي بود - چون حدیقهٔ ملک و ملت از خار و خس مخالفان سلطنت پیرایش یافت بتعیناتیِ دکن اختصاص گرفته بهمراهیِ شایسته خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصرهٔ قلعهٔ چاکنه (۲) که در تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعي بر میان عبودیت استوار بست و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهي تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس ازان بتعلقهٔ کوکن که مسکن وماوای مرهتّه است شتافت - و پیوسته با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشاني سرخروئي یافت - برادرش محمد والي بخطاب ارثي مخاطب گشته روزے چند بخشیِ فوج محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داریِ فتح آباد دهارور و اعظم نگر بنکاپور سرفرازي یافت - و چون در گذشت پسرش ابوالمعالي بخطاب پدر فایزگردیده چندے بفوجداریِ بیر و پستر

---

(۲) نسخهٔ [۱] چاکنه •

بمحافظت قلعهٔ دهارور مي پرداخت - در مبادئ وصول رایات آصف جاه بولایت دکن احوالش بکمال پریشاني رسید - بے مهرئ روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کسے که این سلسله را برپای دارد نمانده *

* اخلاص خان شیخ الهدیه *

پور کشور خان شیخ ابراهیم بن قطب الدین خان شیخ خوبن است که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراهیم سال اول جلوس جنت مکاني بمنصب هزاري سه صد سوار و خطاب کشور خان امتیاز یافته سال سیوم بقلعه دارئ رهتاس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار نوازش پذیرفته بفوجدارئ اجینه نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان با عثمان افغان (که بجانب اوڈیسه علم نخوت مي‌افراشت) دلیرانه جان در کار ولي‌نعمت درباخت - شیخ الهدیه بمنصب درخور سرفرازي یافته سال هشتم جلوس فردوس‌آشیاني همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بپشت گرمئ افواج متعینه جهت تنبیه ججهار سنگهه بندیله نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزارسوار سرافرازي‌یافته بقلعه‌دارئ کالنجر مباهات اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاه زاده محمد مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب دوهزاري هزار سوار و خطاب اخلاص‌خان نامور گشت - و سال بیستم

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بلخ و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از همچشمان تفوق جست و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربهٔ عادل‌خانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این تردد سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزارسوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* افتخار خان خواجه ابوالبقا *

برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زادهٔ مهابتخان خانخانان - لکهنؤ جاگیرداشته در سال هیزدهم شاهجهاني بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال میر خان (که در خانه‌جنگیِ صلابت خان و امر سنگهه کشته شد) سر بلند گردید - و پستر بفوجداریِ اکبرنگر رخصت یافته بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافت - و در سال بیست و ششم بهمراهیِ رستم خان دکني در جنگ قزلباشیهٔ (۲) قندهار شجاعت و مردانگیِ خود بر همگنان روشن ساخت - هنگامے که فوج قزلباش بر میمنهٔ رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را تزلزل در بنای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عنان حماست از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزهٔ حسن‌تردد از پیش‌گاه خلافت و جهانباني باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون فروغ رشادت و کار طلبي از ناصیهٔ احوال آن خانه زاد لایق‌العنایت تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمسي باضافهٔ پانصدي و عنایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم بهمراهیِ مهین‌پادشاهزاده محمد دارا شکوه تعین یساق قندهار گردید حسب‌الالتماس آن شاهزاده بافزونیِ پانصدي ذات مباهي گشت

(۲) نسخهٔ [ب] قزلباش قندهار •

و در سال بیست و هشتم بتیولداري و فوجداریِ چوراگدهه مضاف صوبهٔ مالوه تارک افتخار بر افراشته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه سلطان عبدالله قطب شاه والیِ تلنگ مامور گشت و حسب منشور مطاعه شایسته خان صوبه‌دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران و منصبداران تعینات آنصوبه از مالوه راهي شده بلشکر شاهزاده ملحق گردید افتخار خان بامر شاهي در مورچال جنوبي باتفاق هادي‌داد خان انصاري متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوري یافت - و چون در آخر همین سال شاهزادهٔ مذکور بتسخیر و تخریب ولایت عادل شاه والیِ بیجاپور معین شد حسب‌الحکم پادشاهي افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده در سال سي و یکم با عساکر گران طی منازل نموده چون بحوالیِ قلعهٔ بیدر رسید سیدي مرجان قلعه‌دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل شاه بود - واز سي‌سال بمحافظت آن قلعه مي‌پرداخت) با قریب هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تفنگچي و باندار و سامان و سرانجام فراوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان میرجمله در ده روز توپها را بکنار خندق رسانیده برجے را (۲) بضرب توپ خراب ساختند - اتفاقا روزے که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

(۲) در [بعضی نسخه] برخے را •

قلعه‌دار عقب برج مذکور جرے عظیم کنده و آنرا بباروت و بان وحقه آموده خود نزدیک بدان آمادهٔ مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او با دو پسرش در هم سوخت دلیران کوس فیروزي بلند آوازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دوم جان بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفای پانزده گز درسنگ دارد) بمحض اقبال شاهزاده در عرض بیست وهفت روز بکمال آساني مفتوح گردید - و دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه‌داري و دو صد و سي توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد معظم دومي خلف خود را با افتخار خان در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بهمعنانیِ اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطر خواه انصرام نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت نمود - و در همان ایام مهاراجه جسونت به بند و بست مالوه تعین گشته مجموع تیولداران برفاقت او مامور گشتند - خان مذکور از چستي و چالاکي پیش از همه براجه پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز امرے (که در مخیلهٔ هیچکس نمیگذشت) بمنصهٔ شهود آورد و در مبادیِ سال سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جیوش دکن بعزم مستقر الخلافه بسر زمین مالوه درآمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز مي کشید آمادهٔ جنگ و پیکار گشت - افتخار خان با جمعے از منصبداران درمیسرهٔ او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که در برانغار عالمگیري بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت و بترکتاز جرأت دواسپه بجانب عدم تاخت - گویند با آنکه خواجه‌زاده نقشبندي بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین آن مذهب را بمرتبهٔ یاد گرفته بود که دیگریرا رد آن متعذر مي‌نمود پارهٔ مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحٰق *

سیومي پسر اعظم خان جهانگیري ست - در عهد فردوس آشیاني پس‌از فوت پدر بمنصب نهصدي پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزکي روی عزت بر افروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت خان و منصب هزار و پانصدي هشت صد سوار سرافراز گشته بداروغگیِ فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگي مفتخر گردید - و در همین سال بمنصب دو هزاري هزار سوار و خدمت بخشیِ دوم خلعت امتیاز پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ هشت صد سوار و خدمت فوجداریِ سرکار لکهنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان بخدمت عرض‌وقائع صوبجات سرمایهٔ اعزاز بدست آورد - و از اصل واضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار کام دل اندوخت - در اواخر عهد

اعلی حضرت بنابر وجهی از منصب معزول گردیده چندے بانزوا گذرانید - در همان ایام سریر فرماندهي بوجود زیبنده نمود عالمگیري زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اولین در نخستین جنگ دارا شکوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول رایات پادشاهي (۲) بمستقرالخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر منصب سابق چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در همان ایام انتهاض الویهٔ ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان‌آباد بقصد تعاقب دارا شکوه بصوبه‌داری اردهه معین شده بمرحمت نقاره و بافزایش پانصدي پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید *

ازانجا (که کار شکني خوی دیرینهٔ فلک ناتوان بین است) کامے چند در ساحت کامراني بر خنگ مراد نرانده بود که سکندري خورده از پا درآمد - یعني بعد دو ماه و چند روز شهر ذی‌الحجه سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري ازین سپنجي سرا درگذشت - اولا دختر میرزا بدیع‌الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان جعفر درخانه داشت - ثانیا بصبیهٔ زاهد خان کوکه عقد بیوگاني بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشدے و روشناسیئے داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سي

(۲) نسخهٔ [ا] پادشاهي بنفس *

و سیوم عالمگیري بفوجداری چاکنه (۲) مامور شده پستر بخطاب پدر مباهي گشت - و در سال چهلم بخدمت فوجداری نواح اورنگ‌آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدي هزار سوار سرفرازي یافته بناموري علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداری مندسور مالوه تعین شده در عهد خلدمنزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداری دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر نامزد او شده بود - مذاق (۳) بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک‌خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *

* یافت یک پیرهن هستي و آن هم کفن‌است *

در عهد محمد فرخ سیر درگذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خاني و پستر بارادت خاني ناموري اندوخت) در عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبهٔ پنجاب گردیده و مدتها در فوجداری دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاري منصب داشت - از دیرباز در اورنگ آباد بسر مي برد - آخرها قلعه داری گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترچناپلي (۴) همراه آصفجاه

(۲) نسخهٔ (ا) جاکنه - و نسخهٔ [ب] جاکنه (۳) نسخهٔ [ب ج] مذاق تصوف داشت (۴) نسخهٔ [ا] ترجناپلي *

بود - و وقت معاودت قریب باورنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید . فنون سپاهگري را بسیار ورزیده درین پیرانه‌سالي هم سلاح از خود جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسي حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نسا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگي ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلعه داری گلبرگه مي پردازد *

* اشرف خان خواجه برخوردار *

خویش مهابت خان از خواجه‌زاده‌های نقشبندي ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیهٔ خود را بخواجهٔ مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجهٔ مذکور را روبرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزهٔ خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سررشتهٔ بندگي بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس‌آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار ذخیره اندوز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوي شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه‌داری اوسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خلدمکان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* آله وردی خان *

عرق شجرهٔ نسبش (۲) از دودهٔ آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقي منتهي میشود - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای بسیار (۳) از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بتهمت جاسوسي بگرفت و گیر آمده - اتفاقا روز عید بتقریب نیزه بازي اورا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها پرداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگنهی او وا رسیده قرین عزت و احترام روانهٔ هندوستان کرد (۴) - چندے در برهان‌پور بعیاري و طرازي (۵) گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهرهٔ کامیابي برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - وجنت‌مکاني را بدین امر شغف وتولع بسیار بود) مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته - آله‌وردي‌خان بخطاب معتقد خاني وخدمت قراول بیگي اختصاص گرفت - و نقش بندگی او با جنت مکاني بعنوان مصاحبت و ندیمي نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور معلی افتخار مي اندوخت - و تور کلاني که مدار شکار قمرغه بدانست

(۲) نسخهٔ [ج] نسبتش (۳) نسخهٔ [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخهٔ [ا] گردید (۵) در [بعض نسخه] طراري *

(که آن را بارر[۲] گویند) از تصرفات اوست - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامی ست در کمال استواری - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرعهٔ پادشاهی - و ارتفاع شش - بسان سراپرده بستونهای سترگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شنقارشدن جنت مکانی در هنگامهٔ شهریار مراتب دولتخواهی و استرضای خاطر یمین‌الدوله را کما ینبغي بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهی ساخت - چون همراه آصف جاهی بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خطاب الله وردي خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصرهٔ پریندہ بذل مجهود فوق مقدور نمود - اگر أمرای دیگر همین قسم کاربند تقید میشدند فتح بآساني صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاري ذات دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تغیر خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعهٔ دولتاباد دکن مضرب خیام پادشاهي گردید یرلیغ جلال بنام الله وردي خان (که بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمنیر و جنیر شتافته بود) بصدور پیوست - که بانفتاح حصون نظام‌الملکیه (که در سمت قلعهٔ چاندور و دهرپ[۳] واقع است - و ازان جمله شش قلعه را مردم ساهو

(۲) نسخهٔ [ب] یاور گویند (۳) نسخهٔ [ا] دهرب •

و دو قلعه را بموجبل ناپکواري و شش‌قلعه را دیگر فتنه‌پژوهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیخته زیردستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند) پردازد - خان مذکور اولا بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگي تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان پذیري در گوش کشیدند - ابتدا کنهر راو[۲] قلعه دار انجرائي زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه‌داران او را منصب دو هزاري تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و بستر حصار کاجنه و ماجنه[۳] را (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعهٔ رواله[۴] و جوله و اهونت و دیگر حصون متینهٔ آن سر زمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) بآساني و زودي مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که جمعی از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعي و کوشش بجا مي آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] کنهر راو (۳) نسخهٔ [ا] کاچنه و ماچنه (۴) نسخهٔ [ب] اوله و چوله - و نسخهٔ [ج] اواه و جوله •

آندیار است - و در استواري پای کمی از دولتاباد نمي‌آرد) بست چون بموجبل پاسبان قلعه از دستبردهای متوالیهٔ خان مشار الیه هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاري و لک روپیه انعام آن حصار دشوار کشا را (که تسخیر آن بی مددگاری اقبال میسر نیست) سپرده در سلک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیارے از معاقل منیعه و موائل رفیعهٔ این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهي بر دست اولیای دولت قاهره (۲) کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم این معني را منظوم ساخت *   * نظم *

* شاها بختت کشور اقبـــال گرفت *
* تیغت ز عدو ملک و سر و مال‌گرفت *
* چل قلعه بیک سال گرفتي که یکیش *
* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجمله خان مزبور در سال دهم بفوجداري بیسواره و لکهنؤ رخصت یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلي خان فوجدار متهرا در اثنای تاخت بر یکے از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله وردي خان به تیولداری آنجا سر برافراخته بانتقام کشي از سرکشان آن ناحیه دستوري یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار بلند آوازه گشته بصاحب صوبگی دارالملک دهلي از تغیر غیرت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازهٔ انتهاض

(۲) نسخهٔ [ا] اولیای قاهره •

شاه صفي پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه با اُمرای رفیع‌مقدار و لشکر جرار بدانسو دستوري یافت و بوصول خبر درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري باجل طبعي زندگي بسپرد) از کابل معاودت نمود آله وردي خان نیز بهمراهی این لشکر مامور بود - چون بعضے اطوار و اوضاع خلاف آئین اخلاص و نمک خوارگي از وی سر زد و از بیباک مزاجي زبان که باختیار نداشت سرباري گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت ثابت و متحقق بود پرگنهٔ سنکر پور بجمع سي و چهار لک دام در وجه معاش تنخواه شد - پستر بوسیلهٔ نخستین پادشاهزاده ببحالی منصب سابق مباهي گشته در سال هیزدهم به تیولداری ایلچپور کامروائي یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دکن در تمام صوبهٔ برار بحکم راني پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش باری برار نشد - بر وفق ملتمس حکم بطلب حضور صدور یافته در سال بیست و یکم بسعادت استلام سدهٔ سنیه فایز گردیده گورکهپور جاگیر یافت - و چون بعلت قندهار میان شاه عباس ثاني و فردوس آشیاني سررشتهٔ اتحاد و یگانگي انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامے با هفت راس اسپ عراقي از بندر عباسي ببندر سورت (۲) رسیده رقمي از شاه ایران

(۲) نسخهٔ [ج] از بندر سورت رسیدهٔ •

بنام مستحفظان طرق و شوارع آورد - که اسپی چند ملازم آلهوردي خان میرآنش (۲) مي‌برد - کسی مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که خان مذکور برخی از تنسوقات با مکتوبی (۳) مصحوب او فرستاده که چنین رقمي حاصل نمود - ازانجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه و مخالف از آئین بندگي دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از کرم عام و فتوت فطري باز او را بتغیر منصب و جاگیر تادیب نموده حکم شد - که بلا توقف از کابل برآرند - تا در شاهجهان آباد رفته بخانهٔ خود اقامت گزیند - و بنام متصدی سورت فرمان رفت که اسپان و همگي مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول و مسلسل بفرستند (۴) - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش پژوهش رفت - بوضوح پیوست که او خطی لباسي با برخی ارمغاني بقللرآقاسی والی ایران گذرانده رقمي حاصل نموده - لهذا در سال بیست و هشتم (۵) حسب‌الالتماس شاهزادهٔ کلان بتازگي مشمول عنایت پادشاهي گردیده بمنصب پنجهزاري و تیولداری سرکار جونپور از تغیر مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال و هشت ماه از دولت آستان‌بوس محروم در انزوا گذرانید اما از شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت و در هروزن سال هزار اشرفي مي‌یافت - چنانچه تا هنگام اندوزی

(۲) نسخهٔ [ا ب] برایش مي برد (۳) در [بعض نسخه] یا مکتوبی
(۴) نسخهٔ [ج] بفرستد (۵) نسخهٔ [ب] و نهم *

ملازمت بعطای پنجهزار اشرفي سرافراز شده بود - در اواخر عهد سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلی حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال بر ملک و دولت راه یافت و شجاع دومي‌خلف خلافت در بنگاله مسلک خودسري پیش گرفته بر سر پتنه لشکر کشید آلهوردي خان که سد راهش نمي‌توانست شد به بنارس آمده توقف گزید - شجاع واشنه کوب بدان حوالي پیوسته از در لابه و چاپلوسي در آمده چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال آزمون‌کار از جا رفته مرافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان رفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامي نگذاشت - و پس از توالي و تواتر آوارگیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بنانده کشد آله وردي خان از معامله فهمي و کارشناسي رقم خذلان و نکال از ناصیهٔ حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیری که بتکاپوی گریز از سطوت جیش عالمگیري آمان یابد لامحاله با دد و دام صحرای رخنگ محشور خواهدگردید - برهنمونی خرد بارادهٔ پیوستن بجنود پادشاهي از همراهی او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت کرد - و چون بسیاری از مردم شجاع از بهبود حال و امید مآلش دل برگرفته قصد جدائي داشتند با او همداستان گشتند و چون آله وردي خان جوقی از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعے ازان جانب بر سر او آیند بمدافعه پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیرے اندیشید - و خبرهای غیر واقع که فروغ از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردم را تعین کرد که دور حویلی اورا گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند و سراج الدین جابري دیوان خود را فرستاد که بلطائف وعده و وعید مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر و اشتهار اکاذیب باطله که ساختهٔ او بود ارکان ثبات جمعے (که با آله وردي خان گرویده بودند) بسستي گرائید خان مزبور ناچار بر قول و عهد نااستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهمراهیِ سراج الدین روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش شجاع بردند - آن تبه رای اورا بر فیلے نشانده همراه بشهر آورده دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامیِ اموال اورا متصرف شد *

آله وردي خان پسران رشید داشت - هر یکے بمنصب عمده رسید چنانچه بجای خود رقم‌پذیر خامه گشته - اما با پدر نمي ساختند مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدے بود که هرچه از ابتدای طفلي بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعر هم میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاح و هزل بر طبیعت آله‌وردي خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئي و فحاشي کشیده - حتی که این شیوهٔ نامرضیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانے نماند) این سلسله بواسطهٔ این رویهٔ نا ستوده یادگار روزگار است - با این همه آله وردي خان بے ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذور حضرات ایمه هر سال بر مي‌آورد - و از ماحصل جایگیر عشرے جدا کرده خیرات میداد - در دوستي یکتای وقت بود - با آشنای یکروزه کار صد ساله بجا مي‌آورد - از اهل دفتر بےاعتماد گردیده خود سررشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومارے مي‌نوشت - و در ساحت دهلي سرائے و باغے احداث کرده - بنام او زبان زد خلائق است *

* اکرام خان سید حسن *

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفوجداریِ بگلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگي بخلد مکان فردوس‌آشیاني بر سبیل انعام داده بودند) مي پرداخت - پس ازانکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان‌پور عزیمت صوبهٔ مالوه نمود از حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطاني شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگدهه رو داد) مصدر ترددات نمایان گردیده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگهه

(که سرکردگی برانغار تعلق بار داشت) نرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعین یافت] نام برده باتفاق سیف خان در هراولي مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگامے (که پادشاه باراده جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) او بتفویض قلعه‌داری مستقر الخلافه از تغیر رعد انداز خان چهرهٔ عزت برافروخت و پستر ازانجا معزول گردیده بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري دیدهٔ تماشائي را از گلزار هستي درپوشید *

* الله یار خان میر توزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمرهٔ ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه شرف هم‌رکابي داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خاني نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهي بملتان جهت اخراجات فوج (که بسرکردگی خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه رفته بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار برافروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدمت داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایهٔ مباهات

اندوخت - و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بعارضهٔ بدني بساط زندگي درپیچید *

* اسلام خان میر ضیاء‌الدین حسین بدخشی *

والا شاهی قدیمی خلد مکان است - عمرے در خدمت آن شاه قدرشناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عمده بود - در ایام شاهزادگي بدیوانی سرکار شاهي چهرهٔ اعتبار مي‌افروخت - چون استیلای داراشکوه بنابر فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائے انجامید (که از احکام سلطنت هرچه میخواست متمشي میساخت) شاهزادهٔ فتح نصیب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي‌قدر و بباطن برداشتن برادر کلان مصمم نموده غرهٔ جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهین خلف خود را با نجابت خان برسم منقلا از اورنگ‌آباد رخصت برهانپور فرمود میر مذکور (که تا آن وقت بخدمت دیواني قیام داشت) نیز بمرافقت سلطان دستوري یافت - متعاقب شاهزاده خود هم سایهٔ وصول ببلدهٔ مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ (۲) فرمانبداري را (که نیم کروهی شهر است) مخیم اقبال گردانید - میر مذکور بخطاب همت خان ناموري اندوخت - و بعد محاربهٔ جسونت بخطاب اسلام خان رایت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامے (که رستم خان دکني عرصهٔ تردد بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) او

(۲) نسخهٔ [ب] باغ فرح نیازي را *

با پردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده مردانه وار بجنگ و پیکار در آویخت - پس از ابتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت افتاد - محمد سلطان باتالیقی اسلام‌خان بنظم امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و انعام سي هزار روپیه مطرح‌انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهراولی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت (که بسري و سروری برانغار نخوت میفروخت) از نفاق اندوزي و غدر اندیشي راه فرار سپرد خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقا در عین گرمیء پیکار فیلے که او بران سوار بود بصدمهٔ بان رم کرده افواج بوهم خورد - و اکثر مردم را پای استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیهٔ مردم را (که قدم استقلال افشرده روی همت از عرصهٔ کارزار نتافته بودند) قوي دل ساخت - و پس از وزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمراهیء سلطان محمد (که با معظم خان میر جمله و جمعے از امرا بتکامشیء شجاع معین شده) دستوري یافت *

چون شجاع از چیرگیء جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامي دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه تانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گنگ بعهدهٔ او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالمگیري شجاع از پاشنه کوبیهای معظم خان بستوه آمده آوارهٔ

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه اسلام خان بنابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب بدمعاشیء او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردید بنابرین چندے بعزل منصب معاتب گشته در سال سیوم ببحالیء رتبهٔ سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبه‌داریء کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب پادشاهي بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره (که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده دولت زمین بوس دریافت - و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج‌هزاري سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگیء اکبرآباد رایت بلندنامي افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه سالم نگذشته بود که در مبادیء سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري پیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غنیء کشمیري تاریخ فوتش یافته * مصرع * ۱۰۷۴ * مرد اسلام خان والا جاه *
[۲] در مقبرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه‌الله (که خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در حیات خود بتعمیر مسجدے [۳] عالي نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز شد - تاریخ بنای آن یافتند * ۱۰۵۸ * باني اسلام خان بهادر *

(۲) نسخهٔ [ج] رحمة الله علیه (۳) نسخهٔ [ج] مسجدے نزدیک *

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و متانت است) ساختهٔ اوست - خلف الصدقش همت خان میر بخشي ست - و از بناتش یکی با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگاني داشت - میر مشار الیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص شده دران حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستي بر بست بالجمله اسلام خان خالي از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع نکته‌بارش تراوش میکرد - این دو بیت ازو مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم بروز ما شبیخون مي‌زند *
* مردم چشمم ز گریه غوطه در خون مي‌زند *
* وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش *
* لشکر آه من از دل خیمه بیرون مي‌زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوري *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد جنت‌مکاني بمنصب هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس‌آشیاني باضافهٔ پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت سال چهارم بافزوني دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و دویست سوار سربلندگردید - و سال هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بپشت‌گرمی افواج متعینه جهت تادیب

ججهار سنگهه بندیله (۴) معین شد - و سال نهم در حینی (که دکن مضرب خیام سلطاني بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعهٔ جنیر و سنگمنیر دستوري یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمنیر بتهانه‌داری آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش فسادپیشگان مضافات پرگنهٔ چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم در تسخیر قلعهٔ مو مصدر ترددات شده پستر همراه پادشاه زاده دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایت کامراني بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه نامزد گردیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان گام جلادت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده ازانجا برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه شد اورا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم چون بعرض رسید (که او بذابر فزوني ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه بیتهل داس (۳) که بکابل تعین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جاگیر برطرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سي و یکم مشمول عاطفت گشته بمنصب سه هزاري دوهزار سوار آب رفته بجو آورد و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

(۴) نسخهٔ [ب] بوندیله (۳) در [بعضی نسخه] بتهل داس و در [بعضی] پتهل داس *

تعین گردیده بود) کمر همت بر بست - و بصوبه داری پتّنه و خطاب
اخلاص خان سربلندي یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در
کومکیان خاندوران (که بتسخیر الّه آباد تعین شده بود) قرار یافته
ازانجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگي عنایت گردیده بود)
او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع
از میدان وغا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت
برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولتخواهي افشرده اواخر سال
ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه
میرزا راجه جیسنگهه بمهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن
پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق
سنه (۱۰۷۵) هزار و هفتاد و پنج هجري رخت هستي بسرمنزل بقا
کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از
پیشگاه خلدمکان بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت *

* اصالت خان میرزا محمد *

پسر میرزا بدیع مشهدي ست - که از اعاظم سادات آن بقعهٔ
مقدس است - و ابًا عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضهٔ
قدسیهٔ امام ثامن ضامن (۲) علي بن موسی رضا (علیه و علی آباءه السلام
و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور
در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احراز ملازمت اعلی حضرت

(۲) نسخهٔ [ب] ثامن و ضامن *

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي یافته صبیهٔ شاهنواز خان صفوي را
بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده
مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوي (که بعد
از فوت اسلام خان بصیانت آن‌ولایت تعین‌شده بود) وکالت و اتالیقی
شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت
و خویشي با خان مشار الیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بر افراخت
شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگدهه فرستاد
مشارالیه در مبادی حال توره و ضابطهٔ سلاطین ایران بکار برده در رکوب
و نزول و قیام و قعود غایت اهتمام مرعي میداشت - منصبداران
پادشاهي (که بدعوی خواجه‌تاشي با عمدها سر همسري میخاریدند)
یکدفعه از وی رمیدند - پس ازانکه براه و روش هند آشنا شد در
تلافیء آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت
باندک تاخت آن بومي را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله
آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگدهه را
فیصل داد - چون ببرهانپور معاودت نمود در تولد فرزند مجلس
بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان
بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان
مفوض گشت او را تعین آن صوبه نموده بفوجداري و تیولداری

منصور برنواختند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری ماندو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل‌شاهیه محکوم گشت میرزا نیز برطبق امر اعلی بتعیناتی شاهزاده شتافت - هنوز آن‌مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتمهید و توطیهٔ دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوبے بهرناحیهٔ ممالک محروسه پدید آمد - مومی‌الیه در دکن ماند - پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب از بلدهٔ برهانپور لوای توجه بجانب مستقرالخلافهٔ اکبر آباد برافراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافهٔ پانصد سوار کامیاب مباهات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن رضاعت بود) با سایر پردگیان حرم دولت از دولتاباد بحضور آورده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و در همین ایام بنابر جهتے گوشهٔ عزلت برگزیده در سال سیوم بتازگي مورد عنایت خسروانه (٢) شده بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفوجداری مرادآباد از تغیر قاسم خان سر افرازي یافت - و در سال هفتم باضافهٔ هزار سوار ممتاز شد - پس ازان عارضهٔ صعب بر مزاج او طاري گشته مدتے علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (١٠٧٦) هزار و هفتاد و شش هجري روزگار حیاتش سپري شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

(٢) نسخهٔ [ج] خسرواني *

در سال چهاردهم عالمگیري تازه (٢) از ولایت رسیده بمنصب هزاري چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید و کابلي بیگم صبیهٔ روح الله خان اول را باو پیوند بیوگاني دادند زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیهٔ فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور داشت - و از راست‌گفتاري و درست کرداري بمزید اعتماد و مزیت اعتبار علم اشتهار مي‌افراشت - هنگام نهضت الویهٔ عالمگیري از دکن بآگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدي بمنصب هزار و پانصدي سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهي بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه‌پیمای اوج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کار آگهي و معامله فهمي موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئینان والا رتبت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه مي‌نشست و اکثر (٣) در جناب خلافت حرف او مسموع و عرض او مقبول بود اما برای هیچ کس کلمةالخیر نمیگفت - و باب فیاضي و فیض‌رساني مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطاني و پندار اوستادی پادشاه

(٢) نسخهٔ [ج] چهاردهم تازه (٣) نسخهٔ [ج] حضرت *

(۲) اعتنا بشان مردم نمیکرد - تعالي و تبختر زیاده مي‌نمود - و از غایت تفقّه و تفسّر نهایت تشدد و تعصّب داشت *

سعیدای سرمد (که اصلش بقولے یهود و بروایتے ارمني ست و بعد اسلام حکمیات را در خدمت میر ابو القاسم (۳) قندزي گذرانیده بعنوان تجارت از کاشان به تّهه وارد گشته مفتون هندو پسرے شد و هرچه داشت یغمائي ساخته سترعورت هم بر بدن‌نداشت) چون بدهلي آمد صحبت دارا شکوه (که بمجانین حسن اعتقاد داشت) با وی درگرفت - پس ازانکه کار پردازان تقدیر زمام (۴) امور جهانباني بقبضهٔ اقتدار عالمگیري سپردند ازانجا (که نیت حق‌طویت پادشاه مذکور مصروف پاس ملّت غرّا و حفظ ظاهر احکام شریعت بیضا بود) بملا عبد القوي حکم شد که اورا طلبیده تکلیف لباس نماید چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عریان مي‌باشي - گفت شیطان قوي ست - و این رباعي خواند *   * رباعي *

* خوش بالائے کرده چنین پست مرا *
* چشمے بدو جام برده از دست مرا *
* او در بغل من است و من در طلبش *
* دزد (۵) عجبے برهنه کرده (۶) است مرا *

(۲) در [بعضے نسخه] تعبن و تجبر (۳) نسخهٔ [ا] قندرسکي - و نسخهٔ [ب] قندزکي (۴) نسخهٔ [ب] زمام جهانباني بقبضهٔ (۵) در [بعضے نسخه] دزه عجبے (۶) نسخهٔ [ا] کفذه است *

ملا باتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی اورا که مستلزم انکار معراج است دستاویز کرد *   * رباعي *

* آن کو سر حقیقتش باور شد *
* خود پهن‌تر از سپهر پهناور شد *
* ملا گوید که بر شد احمد بفلک *
* سرمد گوید فلک باحمد در شد *

و راست (۲) آنکه عمده سبب قتل او مصاحبت دارا شکوه بود - والا مثل او مجذوب برهنه چندین هرزه گویان در هر کوچه و برزن مي‌گردند *

بالجمله ملا عبد القوي در احتساب امر معروف و نهي منکر دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت به تیغ جسارت یکے از مجاهیل ترکمان قلندر منش کشته گردید و این سانحه خالي از غرابت نیست - تفصیلش آنکه چون تربیت خان بایلچي‌گري نزد شاه عباس‌ثاني فرمانروای ایران‌دیار رفته بود از ناسنجیدگي و کلفت وضع خود آداب سفارت بآئین پسندیده بجا نیاورده وحشت افزای آن شاه سودائي طبع آشفته دماغ گردیده دیرین دوستیها را غبار آمای نقاض خاطر گردانید - و کار از طرفین بفوج کشي انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل چند مغلے ترکمان بے سر و پا را بمظنهٔ جاسوسي گرفته بحضور فرستاد

(۲) در [چند نسخه] و راستي آنکه *

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکی ازان چند کس را (که ترکمان سپاهي وضع بود) بے علاقهٔ بند و زنجیر بخلوت طلبیده تفتیش احوال مي‌نمود - درین وقت (که عرق جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده خود را بخادمے (که در بیرون اسلحهٔ او داشت) رسانید - و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي بر گشت - و ضربتے کاري بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشتهٔ حیاتش نمود - نزدیکان اورا نیز بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافي خان این حکایت بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان مزبور (که فیمابین محرر و آن مرحوم رابطهٔ (۲) تمام بود) در جذب مرآة العالم و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگردد - که آن قلندر از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران بود - که آن گروه بشوخي و سرگله زدن از اُمرا بزور زر بستانند - و بهوا مي‌پرانند - ازین مرد هم مکرر در سورت و برهان پور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش بساحت دهلي افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندرے چند فراهم آورد - و هر روز بباغے با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه شهرت گرفته برخے بکیمیا گري و جوقے بدزدي و رهزني متهم کردند و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیری او

(۲) نسخهٔ [ج] ربط تمام *

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامے که در خواب بود زنده بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهي برد - اعتماد خان بپژوهش حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گداپیشه‌ام مفید نیفتاد - تهدید زباني فرمود - آن اجل گرفته دید که رهائي نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزے بگوید باآنکه هر دو دست او بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیرے (که بر مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستي و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زد که بکدو (۲) خیاره‌گر دید - بهر تقدیر پادشاه بوقوع قتلش بسیار متاثر و متاسف گشته پرتو التفات بحال باز ماندهای او افکند و پسران و خویشانش را باضافهٔ منصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب فرمود *

* آله وردي خان *

عالمگیر شاهي مهین پسر آله وردي خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاح و مطایبه مجبول و بشوخي و بیباکي مفطور و همه از یک کرباس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف از سر سخریت و مضحکه فرا نمي استد - و در هزل جد دارد) میرزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

(۲) نسخهٔ [ج] یکدو جنازه گردید *

جدا قطره زن عرصهٔ روزگار بود - بیاوری بخت و حسن سعي مورد الطاف اعلی حضرت گشته در سال بیست و یکم بمنصب هزاري دو صد سوار سرفرازي یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت قراول‌بیگي که ارثی اوست اعتبار اندوخت - و پستر اضافهٔ منصب یافته بفوجداری جانبی (۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون باغ نور منزل بموکب عالم‌گیري نضارت یافت اول حکمی (که از مکمن خاطر پادشاهي بمنصهٔ نفاذ رسید) تعین مشار الیه است بفوجداری متهرا و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باقطاع دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهام آن قیام مي‌نمودند) مختل و نامنتظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب آنجا سر بفساد برداشته طریق بغي و عصیان پیموده بودند - او بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخته رخصت پذیرفت (۳) - و پستر بافزونیء منصب و خطاب آله وردي خان عالمگیر شاهي بلندنامي یافت - و در سال سیوم از فوجداری متهرا تغیر شده بفوجداری گورکهپور تعین‌گشت - و در سال هفتم جبهه سای آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار مورنگ گرفته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهي گذرانیده مورد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

(۲) نسخهٔ [ج] جانبي (۳) نسخهٔ [ج] یافت *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مرادآباد کامیاب مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر بهادر خان کوکه بنظم صوبهٔ آلهاباد شتافت - و در سال دوازدهم سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجري همانجا بساط حیات در پیچید - بشجاعت و همت شهرهٔ روزگار بود - و بجود و سخاوت دستی بلند داشت - و خالي از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب دیوان است - ازو ست * * بیت *

* کمتر ز تاشقی نتوان بود در طلب *
* صد تیشه میخورد که رساند لبی بلب *

و با این خوبیها با پدر نمي ساخت - مشهور است که چون آله وردي خان بنابر جهتی بغضب سلطاني در آمد و اعلی حضرت سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک از دنگل بر آمده (۲) از عقب گریبان پدر را گرفته کشید - و بدر ساخت پدر که همیشه شاکي بود زبان شکوه (۳) درازتر ساخت - جعفر باعتذار در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهي ممکن نبود البته دیگری باین امر اقدام مي‌نمود - دران وقت ما را جای رونمودن نمي‌ماند و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا میرسانید - پسرش امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علي خان

(۲) نسخهٔ [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخهٔ [ب] فراز تر •

بفوجداری متهرا دستوري یافت اورا فوجدار نواحئ اکبرآباد ساخته باءانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خاني یافته بهمراهئ محمد اعظم شاه در جنگ مورچال بیجاپور سال بیست و نهم مردانه شربت واپسین نوشید *

* اعتقاد خان میرزا بهمن یار *

پسر یمین الدوله خانخانان آصف خان است - آزاده مشرب لا ابالي منش فراغت دوست عشرت گزین بود - ایام زندگاني را (۲) به بهین‌آئین بسر برده اسباب ثروت و مکنت آنچه باید مهیا داشته داد عیش میداد - با فوج و فوج کشي کارے نداشت - در کمال آسودگي و بیغمي شبے بروز و روزے بشب میرسانید - در میربخشیگري هرگاه میخواست بتمارض از رکاب پادشاهي تقاعد نموده در هر جا بساط آرامش و تن‌آساني مي‌گسترد - و گاهے بتقریب ملاقات برادر خود شایسته خان سرے بدکن مي کشید - و گاهے بهمین بهانه بولایت بنگاله مي‌شتافت - اوضاع مخترعه و کلمات متنوعهٔ او بسیار بر زبانها ست - نظر بر حقوق نیاکان عالیشان او و انتساب او بخاندان خلافت (چه اعلی حضرت و چه خلدمکان) از برخے تکلیف نوکري مرفوع‌القلم داشته در مراعات خاطرش میکوشیدند - و در سال دهم جلوس فردوس آشیاني (۳) به منصب پانصدي دویست سوار عزو افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عالیقدر باضافهٔ مناسب

(۲) نسخهٔ [ج] زندگي را (۳) نسخهٔ [ا] عز افتخار اندوخت *

امتیاز یافته همواره محفوف عواطف خسروانه (۲) بود در سال نوزدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري دو صد سوار بر آمده در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني چهرهٔ مباهات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز ملازمت پادشاهي گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال بمنصب چهار هزاري پانصد سوار و خطاب موروثئ اعتقاد خان (که پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده بتفویض میر بخشي گري سرمایهٔ اعتبار اندوخت - ازانجا (که اکثر باظهار بیماري مراسم عهدهٔ مرجوعه را نمي توانست بتقدیم رسانید) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویهٔ پادشاهي از کابل بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز نزول (۳) سعادت پذیر گردید التماس نمود که چندے در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر سالیانه شصت هزار روپیه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال بیست و هفتم بدرگاه خسروي ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازي ببحالئ منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند - و او تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعئ طمع و اغراض

(۲) در [بعضے نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخهٔ [ب ج] بفر نزول سعادت پذیر *

نفساني در كمال استغنا و بے‌پروائي پرداخته ذخيرهٔ ستوده نامي اندوخت - و بعد از جنگ داراشكوه در مقام سموگڈهه كه شكارگاهے‌ست مشهور باحراز ملازمت عالمگيري كامياب امتياز گرديده در سال پنجم باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري هزارسوار مطرح انظار عنايت خسروانه گشت - و در سال دهم بمرحمت علم اختصاص يافته بديدن برادر كلان (كه دران ايام ناظم بنگاله بود) از پيشگاه سلطنت مجاز گرديد (۲) - و مدتے دران ولايت بعيش و كامراني اوقات گذرانيده در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجري بسير عالم بالا شتافت - خدايش رحمت كناد - عجب مرد راست و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستي و فقير دوستي بكمال داشت *

گويند روزے بديدن مجذوبے كوچه گرد بے سر و پا شتافته بود چون اين حركات منافئ سطوت امارت است پادشاه ازروی تعرض پرسيد كه كسے آنجا از بندهای پادشاهي هم بود - عرض كرد كه يكے همين سياه روی بود - و ديگر همه بندهای خدا بودند - پسرش محمد يار خان نيز در خوبيها يكتای زمان بود - احوالش جدا به تحرير آمده - و دختر او فاطمه بيگم زوجهٔ مفتخر خان بن فاخرخان نجم ثاني در آخرها پيش خلد مكان اعتبارے داشت و صدر النسا بود *

(۲) نسخهٔ [ب] برخصت مجاز گرديد •

* اقضی القضات قاضي عبد الوهاب *

نبيرهٔ شيخ محمد طاهر بوهره است - كه در پٹن گجرات سكونت داشت - تحلّي بفضل و كمالات يافته بحرمين شريفين شتافت و بشيخ علي متقي (رحمه الله) پيوست - و مريد شد - و در ورع (۲) و تقوی و فن حديث يگانهٔ روزگار گرديد - چون بوطن اصلي (۳) معاودت نمود بدعتهائے (كه اعتقاداً و عملاً در قوم خود شايع بود) برداشت و در شكست گروه مهدويه پيروان سيد محمد جونپوري ميكوشيد و حسب وصيت شيخ خود مداد بجهت طلبهٔ علم راست ميكرد و در وقت حل كردن آن تدريس مي‌نمود - ميگفت كه يكے از ديگرے چرا مانع شود - مجمع البحار غريب اللغت حديث از تاليفات مشهور او ست - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ميان اجين و سارنگپور مالوه جمعے در اثنای راه برو ريخته كارش باتمام رسانيدند

گويند عهد كرده بود كه تا سياهئ تشيّع و بدعتهای ديگر از دل قوم خويش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بندد - چون در (۹۸۰) نهصد و هشتاد عرش آشياني داخل گجرات شده با شيخ ملاقات نمود دستار را بدست خود برسرش پيچيد - و گفت ايفای نذر شما بر ذمهٔ من است - و ميرزا عزيز كوكه را بحكومت آنجا نامزد ساخت شيخ بياوری ميرزا اكثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے (كه ايالت آنجا بيكے از امرای ايران باز گرديد) آن جماعه باعانت او

(۲) نسخهٔ [ب] و در زهد و تقوی (۳) نسخهٔ [ج] بوطن اصلي •

بتازگي سر خلاف برداشتند - شیخ دستار از سر بکشاد - و بعزم دار الخلافهٔ آگره کمر بست - و با وصف منع سید وجیه الدین گجراتي ممتنع نشد - و رسید آنچه رسید - نعش اورا از مالوه بنهرواله (که عبارت از پتن است) آورده بخوابگاه نیاکانش سپردند *

قاضي عبد الوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشیاني مدتے بخدمت افتای پتن که مولد اوست مي پرداخت - هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بانتظام مهام صوبهٔ دکن مامور گردید) قاضي بخدمت شتافته رعایت و احترام یافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصیب بر سریر فرمان روائیِ هندوستان بخدمت جلیل القدر قضای عسکر در کمال استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و این امر چنانچه از قاضیِ مذکور متمشي شد از پیشینیان کسے را باین استقلال نشد - چه مزاج پادشاهي آنهمه مصروف پاس امور دینیه بود که نظم و نسق مملکتے بدین وسعت جز بحدود و سیاست شرعیه بکار نمي رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات ثار[۲] بزر مي فروختند - قاضیِ حضور (که بزهد و تدین خود را وا نموده در تمشیت امور جزوي و کلي لوای انا و لا غیري مي‌افراشت) اُمرای عمده ازو حساب بر میداشتند و از حسد چون کباب مي سوختند

(۲) نسخهٔ [ب] نماز بزر مي فروختند - و در [بعض نسخه] ناز بزر مي‌فروختند - اما صحیح ثار است که بمعنیٔ قصاص و داد قتیل باشد *

و با این همه میگویند که قاضي در اخذ و جر ید طولی داشت و زرهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکي و شوخي شهرت داشت) هنگامے (که بیساق دکن مرخص شد - و در حوالیِ دارالخلافه بدرخواست مساعده روزے چند فروکش نمود) دران اثنا سراغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگره خریدهٔ قاضي با مال تجار باحمدآباد میرود - از قاضي دل‌پري[۲] داشت همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس ازانکه بعرض پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضي سوای اغماض مصلحت ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلای مرض از حسن ابدال برفتن دارالخلافه مجاز گردید - و سید علي اکبر قاضیِ لاهور بنیابت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري در شاهجهاناباد داعیِ اجل را لبیک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائیِ دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور رسیده از انتقال پدر بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت واقعي داشت - و ورع و صلاح او منسوب بریا نبود - از ترکهٔ پدر (که لک اشرفي و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دامے نگرفته بدیگر ورثه قسمت نمود - بکمال نیک نفسي زیست میکرد

(۲) نسخهٔ [ا] دل بري داشت *

نظر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا بر بینه و شواهد نمي‌نمود - و بیشتر ارخای عنان میکرد - تا مدعي و مدعی‌علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد پادشاه ازو استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضي جواب داد - و در سال (۲) بیست و هفتم بتوفیق فطري آلهي جذبه در ربود - مستعفی خدمت گشته از تعلقات دنیوي دامن افشاند - با وجود عنایات پادشاهي و تعریض بر عدم ترک خدمت قضا عنان توجه از طرفی که رفته بود نگرداند - و بتجویز او قضای اردو بسید ابو سعید خویش قاضي عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از معاودت ببندر سورت خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه‌اش مالید - و تکلیف قضا و صدارت بمیان آمد - ابا نموده التماس کرد که چندے رخصت وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته خود را برکاب رساند - پس ازان از جناب آلهي مسئلت مي‌نمود که باز آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - بارادهٔ آنکه بعد آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید باو مفوض گردد

(۲) در [بعضی نسخه] در سال هفتم •

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقي مستدعي بود که آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - و زود بمقصد اعلی پیوندد) از احمدآباد بار سفر بر بست - در همان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجري طرفی (که جاذبه‌اش گریبان‌گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس‌فرموده کلمهٔ حق برزبان راندند- که خوشا حال او که بعد ازحج خود را ملوث بامور دنیا نساخت- دریں‌سلطنت دوصد سالهٔ تیموریه در دیانت و خدا پرستي مثل او قاضیئ نگذشته - پیوسته (۲) در حالت قضا هم مستعفي بود - پادشاه نمي‌گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل‌القدر را دین بدنیا فروشان سخت آسان گرفته‌اند زرها برشوت خرج مي‌کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال‌تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارثیٔ قصبات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپاندیه و گفتهٔ زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان قضات با علم و عمل حدیثے وارد شده (که از سه قاضي یکے بهشتي ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل‌الخطاب گوید آن قاضیٔ بهشتي هم مگر قاضیٔ بهشت باشد اندازهٔ گمرهي و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

(۲) نسخهٔ [ج] و در حالت قضا •

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهي بصرف آورده آخرکار خرقهٔ درویشي پوشید - و در اورنگ آباد در خدمت خواجه عبدالرحمٰن (که از مدتها خیرباد منصب و روزگار گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود درگذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها صدارت احمدآباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر سورت منزوي بود - درعهد خسرو زمان رخت هستي ته‌کرد - از پسران قاضي عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و مانا بودند - روزے پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یکےست - اولین باحتساب لشکر مامور بود - و دومین بداروغگیهای حضور مي پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالي خان که خوگر شراب و شیفتهٔ راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجداری ملکاپور برار (که هیزده کروهی برهانپور است) قیام داشته هیزده سال پیش ازین کما بیش درگذشت *

باید دانست که بوهره بزبان هندي (۲) بمعنی تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکے از صلحای فضلا

(۲) نسخهٔ [ا] هندوي ٭

(که ملا علي نام داشت - و قبرش در قصبهٔ کنبایت است) جمعے از اهل گجرات (که دران وقت عموما بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرائیدند - و پس‌ازان [که سلطان احمد (که از اُمرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخے ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین‌الفریقین نزاع و جدال از قدیم‌الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکے از صلحای فضلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه باو رجوع مي‌نمایند - وخمس مال را بسادات مدینهٔ منوره مي‌فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل میدهند - که بفقرای قوم خود قسمت (۲) مي نماید *

٭ اسلام خان رومي ٭

حسین پاشا ولد علي پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره مي‌پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم مي‌نمود - محمد عم او بتقریبے از وی رنجیده باستنبول رفت - بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخے بلاد متعلقهٔ روم باختیار او بود) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] بفقرای قوم قسمت مي‌نماید ٭

بد سلوکي و ناشایستگی اطوار برادر زاده ظاهر ساخت - و استدعای اقطاعے نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروري نماید - ابشر بحسین پاشا نوشت - که محلے از لواحق بصره بوی باز گذارد بعد ازانکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کار بند شد و محمد را بدلجوئي نزد خود نگاهداشت - چون محمد باتفاق برادر خود پا از اندازه بیرون گذاشته بے اعتدالي آغاز نهاد حسین پاشا هردو را بند نموده روانهٔ هندوستان نمود - ایشان بلطائف الحیل برکنار لحسا از جهاز بر آمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد ازروی تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با قزلباش و وفور خزانهٔ او را نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را برآرید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانهٔ مزبور بشما عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوري گرفت - که از بغداد ببصره رفته حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوجے بهنبرد او فرستاد - یحیی چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت ندارد) راه مطاوعت سپرده بار پیوست - و حسین پاشا از شنیدن این خبر آسیمه سر شده (۲) عیال و اموال خود را به بهبها (۳) که از مضافات

(۲) نسخهٔ [ب] سراسیمه شده (۳) نسخهٔ [ب] منسپها *

شیراز است برده بقزلباش ملتجي گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر اورا با برادر و گروهے دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاري و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعے کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده اورا ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهبها (۲) گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آنکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم الشان هندوستان طریقهٔ ارسال عرائض و هدایا مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیري نامهٔ اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقي نژاد برسم پیشکش فرستاد *

بالجمله چون فرمان روای ملک (۳) روم بنابر بواعث نزاع و خلافے که ازو سر زد یحیی پاشا را بجایش تعین فرمود مشارالیه نتوانست دران مرز و بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت ناکام با اهل و عیال و معدودے از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایتے نشنید - و گل التفاتے نچید - برهنمونی اقبال تصمیم عزم

(۲) نسخهٔ [ا] هبها (۳) نسخهٔ [ج] ممالک روم *

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این ارادهٔ دولت آمادهٔ او در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان پذیرفته خلعت با پالکي و ماده فیل حوالهٔ گرز بردار شد - که در راه بآن غربت‌گزین دیار اماني و آمال رسانیده آمید وار جلائل مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم صفر سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بحوالیٔ دار الخلافهٔ شاهجهان‌آباد رسید بخشي‌الملک اسد خان و صدرالصدور عابد خان تا لاهوري دروازهٔ شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشي پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجازت بوسه دادن تخت و مماس دست پادشاهي بر پشت او سرش از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل قیمت بیست هزار روپیه و ده سر اسپ پیشکش گذرانید - و بنوازش یک لک روپیه نقد و دیگر انواع عطایا سرافرازي یافته بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب اسلام خان بلند نامي اندوخت - و حویلیٔ رستم خان دکني (که منزلے ست عالي بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم و یک منزل کشتي (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه مي‌آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني و دیگر پسر او علي بیگ بخطاب خاني و هزار و پانصدي ممتاز گشتند - و پس ازان باضافهٔ هزاري هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد (۲) و معافیٔ خوراک دراب چهرهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] ده ماهه و معافیٔ •

مراد افروخت - و پستر بتفویض صوبه‌داریٔ مالوه اختصاص یافت *

ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کارداني و ریاست از جبههٔ روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهي مرتقیٔ والاپایهٔ امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل و عیال خود طلبیده دل‌نهاد توطن‌این‌مرز و بوم گردد - او بنابر وجه، در طلب قبائل و پسر سیومین خود مختار بیگ تعلل مي‌نمود و بلیت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب بر طرف شده و از دولت حضور مهجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم دکن ببحالیٔ منصب و خدمت (۲) فایز گشته بسرداریٔ فوج هراول همت‌بخش ارباب وغا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهیه و نبیرهٔ بهلول بیجاپوري صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجري در عین ترازو بودن جنگ با غنیم جائے که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش در باروت اُفتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماري بریدند - و چون بر زمین افتاد او را با پسرش علي بیگ خان بته تیغ در آوردند * * بیت *

* اجل راه سر کرد و اُفتاد پیش *

* کشان سوی دام فنا صید خویش *

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسرداریٔ •

اورا زندگي مهلت نداد - و الا کارکردگي و خدمت طلبي با بردلي و درست انديشي جمع داشته مصدر کارهاي نمايان ميشد - بزرگي و عمدگي باو ميزيبيد - طبع موزو نے هم داشت - ازوست (۲) * رباعي *

* يکچند که سير بينوائي کرديم *
* بر درگه کبريا گدائي کرديم *
* برديم برسم هديه لختے ز جگر *
* تا با سگ دوست آشنائي کرديم *

و بعد فوتش افراسياب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و مختار بيگ (که با متعلقان پدر در سال هيزدهم باوجين رسيده غايبانه بمنصب هفتصدي صد سوار سرافراز شده بود) بمنصب هزاري چهارصد سوار سر بر افراختند و اموال خان متوفي سه لک روپيه و بيست هزار اشرفي (که در اوجين و شولا پور ضبط شده بود) بپسرانش معاف گشته حکم شد که مطالبهٔ پدر را جواب کنند - و پس ازان افراسياب خان بفوجداري دهاموني مامور شده در سال بيست و چهارم بفوجداري مرادآباد از انتقال فيض الله خان کامياب مراد گشت - و در همين سال مختار بيگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسرواني گشته در سال سيم بفوجداري و قلعهداري مندسور رايت افتخار افراشت - و در سال سي و هفتم بحراست چکلهٔ مرادآباد مامور شد - و پس ازان

(۲) نسخهٔ [ج] داشت رباعي *

بفوجداري ماندو و ازان بعد بحکومت ايلچپور متعين گرديد - و در سال چهل و هشتم بصوبهداري کشمير درجهٔ اعتبار پيمود *

* اعظم خان کوکه (۲) *

معروف بفدائي خان کوکه مظفر حسين نام برادر کلان خانجهان بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلى حضرت بدوام خدمات حضور بمزيد رشادت و اعتبار ناصيهٔ احوال افروخت - ابتدا بداروغگي عدالت فايز شده و پستر بمرافقت سفير بيجاپور بايصال برخي عطاياي صاحبقران ثاني بعادل شاه والي آنجا مامور گشت - و در سال بيست و دوم بخدمت تورک سر بر افراخت - و در سال بيست و سيوم بخشيگري احديان يافت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار و بخشيگري منصبداران کابل و داروغگي توپخانهٔ آنجا مفتخر گرديد - و در سال بيست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفويض مير توزکي بر خود باليد - و پس ازان داروغگي فيول خاصه و پستر داروغگي افيال حلقه نيز بدو مفوض شد - و در سال بيست و نهم بيافتن داروغگي گرز برداران تحصيل مباهات نمود - و از تغير تربيت خان ميرتوزکي باز ضميمهٔ کارها گرديد - و از راه نوازش و خانه زاد پروري باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سيم بخطاب فدائي خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهام فرمانروائي

(۲) نسخهٔ [ب ج] اعظم خان معروف بفدائي خان کوکه *

بقبضهٔ اقتدار عالمگیري درآمد) بوسیلهٔ نسبت کوکلتاشي مشمول الطاف پادشاهانه شده هنگامے (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعزآباد سواد دارالخلافهٔ دهلي از فر نزول جهانباني نضارت تازه یافت) اورا بعطای نقاره بلند آوازه فرموده بهمراهیِ امیرالامرا شایسته خان بکفایت مهم سلیمان شکوه (که از لکهنؤ بجناح استعجال طي منازل نموده ارادهٔ لحوق بپدر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش از امیرالامرا بجانب بوریه (۲) شتافته آگهي یافت - که سلیمان شکوه میخواهد - که باعانت پرتهي سنگهه مرزبان سري‌نگر از گذر هردوار گذشته سرے بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کروه ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان تیه حیراني از وصول خان جلادت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سري‌نگر در آمد فدائي‌خان معاودت نموده ناصیه‌سای آستان‌خلافت گردید - و رخصت یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعین شده) پیوسته ضمیمهٔ جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویهٔ عالمگیري بعزیمت ملتان بقصبهٔ قصور پرتو نزول افکنده بود) حسب الطلب بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه‌دار اودهه بفوجداري آنجا و گورکهپور دستوري یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد بوده در تعاقب آن گریز پا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

(۲) نسخهٔ [ب] پوربه *

درعین تکامشي و گرمیِ هنگامهٔ جنگ و جدال که با عم داشت از بیر اهتمامي معظم خان ستوه آمده بشجاع پیوست - و بستر رقوم ادبار و بیدولتي از سیمای احوالش برخوانده قرین ندامت و تنبه بمعسکر پادشاهي رجع القهقری نمود) معظم خان حسب الحکم فدائي خان را با فوجے بحراست و خبرداريِ آن شاهزادهٔ نا صواب اندیش روانهٔ حضور ساخت - و در سال چهارم از تغیر صف شکن خان بخدمت میر آتشي خلعت سرافرازي پوشید *

چون آغاز سال ششم خطهٔ دلپذیر کشمیر مهبط موکب عالمگیري گشت قوم سنبل (که قبیله ایست از قبائل افغان نیازي که آن طرف دریای نیلاب تمکن دارند) در سوالف ایام برخے ازانها در موضع دهنکوت (۲) موسوم بمعظم نگر (که این روی آب است) اقامت گزیده مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را ازین طرف بآن (۳) روی آب دریا کوچانیده بودند - درین ولا آن طایفه بمقتضای جهالت مسلک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده تهانهٔ پادشاهي را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانهٔ مذکور در کنار دریای چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه پرداخته عرصهٔ آن‌ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بندوبست آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداري آنجا معین شده بود) سپرده معاودت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ب] ونکوت (۳) نسخهٔ [ب] بآن روی دریا *

از لاهور بدار الخلافه چون عرصهٔ شکارگاه کانوادهن (۲) مضرب خیام پادشاهي گشت فدائي‌خان بمالش مفسدان توابع پتنه جالندهر (که از راه نا عاقبت بیني سر فساد برداشته بودند) معین گردیده کاربذن حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاري دو هزار و پانصد سوار سر بر افراخت - و در سال دهم بفوجداري گورکهپور باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بلندرتبگي یافت و بعتر صوبه داري اودهه نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم بحضور رسیده بصاحب صوبگي لاهور اعلام سرافرازي برافراخت چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور بپشاور شتافته بضبط آن نواحي پرداخت - و بعتر بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین ایام سال هفدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهي گردید فدائي خان از تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیماي ارج بلند نامي گشته با فوج شایان و سامان فراوان مرخص گردید - و بهراولي آغرخان بمالش افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کنان از پشاور بجلال آباد رسید - و ازانجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان زیاده از مور و ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزارے سخت واقع شد - فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم بار هم رسد - مردانه پاي

(۲) در [اکثر نسخه] کانور و آهن *

تجلد افشرده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهانهٔ گندمک طلبیده هراول ساخت - و بار دیگر بر سر کتل جلک که درهٔ دشوار گذار است نبردے صعب اتفاق افتاد - سواي تیر و تفنگ آنقدر سنگ فیل ربا از تلهاي کوه مي‌غلطانیدند که عرصه بر لشکر پادشاهي تنگ گردید - بمحض تائید ایزدي چندان تلاشهاي دلیرانه بکار رفت که آخرکار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائي خان بهمعناني فتح و نصرت بجلال‌آباد رسیده در احداث محکمها و تعیین تهانجات پرداخت - و در دفع آن طایفهٔ شورش انگیز از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود مساعي جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهاي او مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباهات بذروهٔ اعلي سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا بنظم عمده صوبهٔ بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم چون حکومت آن مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت صوبهٔ بهار از تغیر وکلاي شاهزادهٔ مذکور نامزدش گردید - خان مشار الیه رهگراي عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع الاخر (۲) سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نهم هجري بآخرت سرا شتافت - حویلي خان مذکور واقع لاهور از مکانهاي عمدهٔ آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه‌داران آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائي‌خان یافته)

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني •

اخوالش بجای خود رقم پذیرفته - دومي پسر صفدر خان داماد خانجهان بهادر بود - در سال سي و سیوم (۲) عالمگیري در فوجداری گوالیار برکدهی (۳) تاخته به تیر بندوق درگذشت *

* افتخار خان سلطان حسین *

پسر کلان اصالت خان میر بخشي ست - چون پدرش سال بیستم شاهجهاني در بلخ جهان گذران را پدرود نمود پادشاه قدر شناس نظر بر نیکو خدمتیهای آن بندهٔ کار طلب تلاش مند پسرانش را منظور نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی قورخانه سرافرازي یافت - و در سال بیست و دوم بداروغگی داغ از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم بفوجداری میان دو آب سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال سي و یکم باضافهٔ سواران از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کامیاب دولت گردید - و بهمراهی مهاراجه جسونت (که بصلاح اندوزی دارا شکوه حقیقة بمقابل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده) رخصت مالوه یافت - در همان ایام آن شاهزادهٔ نصرت نصیب بهمعنانی اقبال از دریای نربده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامی راجپوت علف تیغ عالمگیري شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت) جمعی از کمکیان بموکب عالمگیري پیوسته بسیاری جان بدر بردند

(۲) نسخهٔ [ج] در سال سیوم (۳) در [بعضی نسخه] بر کوله تاخته *

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود) خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سریر فرمان روائی هندوستان بجلوس عالمگیري تزئین پذیرفت ازانجا (که جوهر ماهیت او خالي از فروغ آگاهي نبود) بانواع التفات پادشاهي مفتخر گشته باضافهٔ منصب و خطاب افتخار خان چهرهٔ مباهات افروخت و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگي و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار امتیاز گرفت - و در سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایهٔ وزارت برآمد) بخدمت میر سامانی خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پی بمزاج پادشاهي برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم بپادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم ناظم دکن از بدهمنشیني و طبیعت پرستي بفریب خوشامد گویان از جا رفته ارادهٔ خود رائي و خود آرائي دارد - لهذا او را متعهد و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین درخور وقت بزبان او حواله رفت - موصی الیه خود را جلد و چسپان رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافي بود و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبي جوابے سر نزد - و برائت ذمه‌اش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بنابر جهتے عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتبارے که داشت مورد برطرفی منصب و خطاب شده گرز بردار تعین شد - که اورا از دریای اتک در گذراند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجددا مشمول التفات گشته بنظم صوبهٔ کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستر از کشمیر معزول شده دران هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجداری بنگشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوری یافت - و در سال بیست و سیوم بفوجداری جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجری همان جا بساط هستي در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادي و عبدالباقي بحضور رسیده خلاع ماتمي یافتند - و در عهد خلدمنزل یکے از انها بخطاب امانت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانساماني مي‌پرداخت - درین عهد کمال (۲) افلاس و فلاکت سرزده بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاه بفریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و درانجا پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - و دیگرے بخویشی معمور خان شهرت داشت - خطاب تفاخر خان یافته در عهد محمد فرخ سیر قلعه دار و حارس بیجاپور شده مدتها دران ویرانه بسر برد

(۲) در [اکثر نسخه] بکمال افلاس ٭

و درے از آسودگي و جمعیت بر احوال پر اختلالش نکشود - همانجا زندگي بسپرد ٭

٭ آتش خان جان بیگ ٭

پسر بختان بیگ روزبهاني ست - که سال اول جلوس خلدمکان در جنگ محمد شجاع جان‌نثار گردید - نام برده در حین حیات پدر بدولت روشناسي پادشاه فایز بود - سال بیست و یکم بخطاب آتش خان لوای ناموري افراشت - و سال بیست و پنجم از تغیر سلاح خان بخدمت میر توزکي چهرهٔ امتیاز بر افروخت - برادرانش یکے منصور خان - که چندے بمیرآتشي دکن مامور بود - پستر حارس اورنگ‌آباد گردید - دومین یوسف خان - که در عهد خلدمکان بفوجداری قمرنگر عرف کرنول سرافرازي داشت - و در عصر خلد منزل بنظم صوبهٔ حیدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اینها در دکن باقي ٭

مجملے از کیفیت پاپرا بزبان قلم میدهد - نام برده از اراذل اهل حرفهٔ تلنگانه بود - در عهد خلدمکان (۲) (که رستم دل خان بني مختار صوبه‌دار حیدرآباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمایه پیادگان فراهم آورده بر کوهے ملجای خود ساخت و دست رهزني و دست اندازي بر مسافرین و رعایای آنطرف (۳) دراز کرد - فوجداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند - او باستماع

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکاني (۳) نسخهٔ [ب] اطراف ٭

این امر نزد ونکت رام زمیندار پرگنهٔ پولاس (۲) سرکار ایلکندل شتافته نوکر او گردید - و بعد چندے دران جا شروع بقطاع الطریقی نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدی او را مقید ساخت - چون پسر زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن آسارا رهائی یافته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تری کنده (۳) سرکار بهونگیر (۴) که جای قلب واقع شده با سروا نامی مفسد پیشه دمساز گشت - ودرانجا گڈهی ساخته علانیه بتاخت و تاراج می‌پرداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را فوجدار پرگنهٔ کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پردل خان نامی جماعه دار پیادگان همراهی خود در فنون سپاه گری بسفاهت پیش آمده جنگ یلغک نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعهٔ تاریکنده پرداخت - و تا ورنکل و بهونگیر میدوید - و ابواب بلا بر روی سکنهٔ آن نواح می کشود *

خلد منزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان روزبهانی را صوبه‌دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجے شایان تعین نمود - نام برده در وقتی (که آن شقي بمحاصرهٔ کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخهٔ [ب] تری کندهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهونکر *

بعد زد و خورد او را منهزم ساخت - و در کلپاک تهانه قایم نمود درین ضمن خسرپورهٔ پاپرا [که با جمعے کثیر از مدتے در شاه‌پور محبوس و در شکنجهٔ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز جنس خوردنی برای او می برد) هیچ‌کس ماذون نبود که پیش او برود] بدست زن خود (۲) چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای خویش و چند محبوس دیگر بریده روزے (که آن شقاوت آثار برای شکار ماهی بیرون شاه‌پور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای نگهبان محبوس‌خانه و دروازهٔ قعله را کشته متسلط گردید - باستماع این‌خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلپاک اشارهٔ این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه‌پور آویز و ستیز غریب روداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکنده شتافت - چون این خبر بیوسف خان رسید اول میرزا علي کار پرداز خود را تعین نمود و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرهٔ تاریکنده پرداخت - پس ازان جهندهٔ قول استاد نمود - هر که از قلعه بر می آمد انعام می یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعهٔ مزبور بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف خان آوردند خان مزبور بند بند او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خرد *

پادشاه فرستاد *

* بیت *

* دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروي *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آموزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوافي راستي منش درستي آئین - دیده ور حقیقت بین - فقیر مشرب غني مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق صاحب مروت بلند وفاق - سعادت سیمای عالي فطرت - صافي ضمیر والا فکرت - موسس قواعد دیانت و امانت - مشید بنیان فتوت و سماحت - نیکو رای خیر اندیش - کم کینه و مهر بیش - اصل موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده صفات بلدهٔ هرات دار السلطنت (۲) خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامي قدر خویش میرحسین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفق رنجیده بر سبیل تهاجر بقصبهٔ خواف (که الحق ایست مختصر ازان مملکت و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهرهٔ آفاق اند) سری کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و روسای آن مکان بود) نظر بر قدم شناسائی نیاکان باستمالت و دلجوئي پرداخته در خانهٔ خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد صبیهٔ خود را بحبالهٔ عقدش در آورد - ناگزیر مشار الیه

(۲) در [بعضی نسخه] که دارالسلطنت *

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان (که خواجه شمس الدین محمد خوافي مشهور خلف رشید خواجهٔ مذکور در ملازمت عرش آشیاني پایه افزای بزرگي و اعتبار گشت) میرک کمال ولد میر حسن مسطور مع پسر خود میرک حسین نزد تغائي خود بهندوستان آمده روزگار برفاه و آسودگي میگذرانید درین جا نیز با یکی از بنات سادات همشهری خویش (۲) پیوند بیوگاني نمود - میرک عطاءالله ازان عفیفه متولد شد - که در یساق بلخ بخشي پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بود - و بمزید قرب و اعتبار امتیاز داشت - بنابر وجهی از شاهزاده جدا شده در زمرهٔ ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب هفت صدي سرافراز گشته اولا ببخشي گری احدیان متعینهٔ کابل و پستر بدیوانی صوبهٔ پتنه تعین یافت - همان جا در آخر عهد اعلی حضرت شمع حیاتش به تندباد اجل خاموش گردید - اما میرک حسین در عهد جنت مکاني بمنصب سلطاني و التفات خاقاني چهرهٔ عزت افروخته بکارداني و معامله فهمي سمت اشتهار گرفت - در سال هشتم جهانگیري بهمراهی شاه زاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون أدیپور مضرب خیام شاهي گردید و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین گشت مشار الیه ببخشي گري و واقعه نویسی کوهلمیر (۳) مامور شد

(۲) نسخهٔ [ب] همسری خویش (۳) نسخهٔ [ب] کوبهلمیر - و در [بعضی نسخه] کوهنسلمیر *

و پس ازان ببخشي گرئ دکن سرمايهٔ اعتبار اندوخت - و بعد از جلوس صاحب قراني بتفويض ديوانئ دکن امتياز يافت - و ازان وقت تا امروز (که زياده برصد سال است) اين کار ارثئ اين خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپيه و عطای خلعت و اسپ مباهي گشته بعنوان سفارت با ارمغانئ يک لک و بيست و پنج هزار روپيه نزد نذر محمد خان والئ بلخ برفاقت پاينده بے سفير خان مذکور رخصت يافت - و در نامهٔ پادشاهي القاب مومی اليه بفقرهٔ سيد صحيح النسب و پسنديده حسب مصدّر گرديد - و بعد معاودت از توران ديار بنابر جهتے معاتب گرديد - چون فوت نمود ورثه در مطالبهٔ سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ ديرين آشنائي مرعي داشته باعانت خويش برات آنها حاصل کرد خلف ارشد آن مرحوم ميرک معين الدين احمد مذکور در ريعان شباب بود - بعد تحصيل علوم رسميه بنوکرئ پادشاهي فايز گشته در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجري از پيش گاه خلافت ببخشي گري و واقعه نويسئ صوبهٔ اجمير چهرهٔ رشد ميان همسران بر افروخت - و پس ازان اغلب که بتقريب کارے بدکن شتافت چنانچه شيخ معروف بهکري در نسخهٔ ذخيرة الخوانين (که در سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحرير در آورده) مرقوم ساخته - ميرک معين الدين پسر ميرک حسين خوافي (که حقيقت پدر و پدر کلان ايشان در بزرگي و قبيله داري از آفتاب بزرگ تر است) درين حوالي

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهرهٔ کامل دارد - و در ديار دکن بعزت بسر مي برد - در سال بيست و هشتم شاهجهاني بهمراهئ شاهزاده دارا شکوه بيساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در همين سال مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري از پيشگاه فردوس آشياني بخدمت ديواني و بخشيگري و واقعه نويسئ صوبهٔ ملتان نوازش يافت - و زمان ممتد دران ديار گذرانيد - وضيع و شريف و صغير و کبير آنجا نظر بر راستي و درستي و صلاح و تقوی (که پيرايهٔ حالش بود) حلقهٔ ارادت در گوش کشيده مريدانه سلوک ميکردند - تا امروز ميرک جيو زبان زد اهل آن ديار است - دو کروهئ شهر باغے و حويلئ طرح کرده - که بکوتلهٔ ميرک جيو شهرت دارد و در عهد عالمگيري بديوانئ صوبهٔ کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گرديد *

هرچند نزول اسما از مبدأ فياض بمناسبت مسمی ست و مسمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما اين جا نتوان گفت که اسم عين مسمی ست - بلکه اين را ازو هزاران شرف و بها ست - در عالم ايجاد و تکوين هيچ صفتے بامانت و ديانت نميرسد - بس عزيز و کم ياب - هرجا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمايهٔ علو درجات کيميای اقبال و سعادت است - و سرچشمهٔ افزوني و زيادت - در چار بازار روزگار سودها بدلالگئ ديانت برده اند - و در حديقهٔ زندگاني ثمرات مقصود از شجر امانت چيده *

بالجمله در سال چهاردهم عالمگیری از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و از تغیر عنایت خان بدیوانی خالصهٔ شریفه و عنایت دوات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شازدهم اسد خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت می پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش میرسانیدند ازانجا [که همم ارباب دیانت (که بےشوب ریا و غرض باشد) مصروف احقاق حق و بهبود ولی‌نعمت است] اصلا از لومت لایم خوف (۲) و ترس ندارد - دران ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که بپادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوم‌طمعی خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا میکردند - چون اینجا سفارش وقع نداشت و هرچه متضمن کفایت سرکار و رفاه خلق‌الله می بود بے تحریک محرکے بعمل می‌آمد قطعا تیغ شان نبرید - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کاوش آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش‌دست پرداختند ازانجا (که بسبب سفارش پیوسته دل‌نگران و برای استعفا بهانه جو می بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال مستعفی گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش‌دست موجب استعفا نمی‌گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و کاردانی بر لوحهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] خیف و ترس •

خاطر پادشاهی مرتسم بود فورا خدمت حراست دار السلطنهٔ لاهور و قلعه داری آنجا تفویض یافت - و هنگام رخصت دیوانی صوبه نیز (۲) ضمیمه گشت - هرچند از قبول کار مالی ابا آورد پادشاه فرمود که پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سوای حویلی خوانی پوره متصل چوک کلان حویلی و حمام طرح نموده که مشهور عالم است - در سال بیست و دوم هنگامے (که مواد اجمیر مضرب خیام پادشاهی بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز یافت - ازان بعد تا امروز این دیوانی اکثر درین دودمان مانده چون سال بیست و پنجم خجسته بنیاد اورنگ آباد بورود موکب پادشاهی فیض‌آمود گردید حویلی نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که بالفعل حاکم نشین آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گذهی هرسول را که دو کروهی شهر است خرید نموده بطریق ملتان ببودباش خود بیاراید - پادشاه حویلی ملک عنبر را که متصل شاه گنج است تجویز فرمود - آن مرحوم باستعارت راضی نشده از سرکار والا ابتیاع نمود چنانچه آن هم بکونله اشتهار گرفته *

اوائل سال بیست وهفتم چون نهضت پادشاهی بجانب احمدنگر تصمیم یافت ازانجا (که پیش‌نهاد خاطر ممالک پیرای خلیفهٔ زمان تسخیر بیجاپور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمین

(۲) در [بعضی نسخه] صوبهٔ نبیر •

احتراز لازم شمرده فرد استعفای نوکري (که سر دست داشت) گذرانید - پادشاه قدر شناس متفرس گشته همراه نگرفت - و بحراست خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماهے سال (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجري طایر روح پر فتوحش بسیر هوای (۲) حدیقهٔ جنان پرواز نمود - جنوبئ شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور حمامي واقع شده) آسود * سید بهشتي شد * (۱۰۹۵) تاریخ این واقعه یافتند - حقیقةً اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان (که بتحصیل حسنات صوري و اذخار مثوبات معنوي زندگئ ابد دارند) از مرسومات است *

* بیت *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمامي (که درویش صاحب کمال بود) اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما مي‌طلبند این بابای پیر دارد و اشاره بآن شناسا دل مي‌نمود *

خوافي خان صاحب تاریخ لب لباب (که مرد صادق القول انصاف پژوه است) آورده - که دیانت دار واقعي (که ترقئ خویش ملحوظ نداشته رفاه خلق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد و در حکومت او ضررے مالي و جاني باحدے نرسیده) بجز امانت خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زمینداران

(۲) نسخهٔ [ا ب] بسر هوای *

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از مظلمه و بدنامي حاصلے نبود - قلیلے بقدر حال بوعده و قسط بهرکس مقرر نموده سر داد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان دو لک روپیه از نوشتهٔ اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهي گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحسان فرمودند در دکن هم ده دوازده لک روپیه بابت بقایای سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم‌الحال بود - که هر سال احدیان و منصبداران تعین شده دامے وصول نا کرده خود مبلغے موقوفانه گرفته طومار ندارد مي‌آوردند همین‌قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف نمود - اتفاقا روزے پادشاه تعریف دیانت او مي‌کرد - عرض نمود که مثل من خاین دیگرے نخواهد بود - هر سال مال ولي نعمت را بر باقي‌داران معاف مي‌نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانهٔ آخرت ما را معمور میکنید - انتهی کلامه *

في الواقع در پیش گاه خلافت نقش نوکرئ آن بزرگوار با این منصب قلیل (که زیاده بر دو هزاري نبوده) بوضع غریب نشسته بسا امور که در دایرهٔ مردمي (۲) نمي‌گنجید اگرچه همه حکم پادشاهي بودے از خدا ترسي و مهربان‌دلي بعمل نمي‌آورد - و ازان جهت که خلاف مرضئ آقا ست استعفای نوکري مي‌نمود - پادشاه حق‌آگاه نظر بر بے‌غرضي و راست مزاجئ او بتغافل میگذرانید *

(۲) نسخهٔ [ب] مروت •

از مخلص خان بخشي نقل کنند که میگفت امانت خان طرفه جا در مزاج خلدمکان داشت - دران هنگام (که بلدهٔ اورنگ‌آباد بقدوم پادشاهي زینت پذیرفت) شاهزاده معز الدین عرضي نمود که کارخانجات ما بسبب قلت مکان بیرون شهر افتاده درین برشکال بوسیده مي‌شود - حویلیهای سنجر بیگ متوفی که حمامش مشهور آن شهر است (که بتازگي داخل‌ذزوالي شده (۲) و هنوز ورثه اش برنیامده) برای نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم پروانگي فرمود - ناشنیده انگاشت - باز عرضیٔ شاهزاده از نظر گذشت بمحمد علي خان خانسامان (که در قرب و اعتبار سهیم و شریک نداشت) حکم شد - که بامانت خان سزاولي نموده آن مکان را بکسان شاهزاده حواله نماید - آن حق‌پرست باین هم اعتنا نذمود - تا آنکه روزے در سواري (که هر دو در جلو بودند) محمد علي خان عرض کرد که برای حویلیٔ مرشد زاده هرچند سزاولي نموده بجائے نرسید پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بے‌محابا عرض‌کرد که هرگاه درین برق و باران بشاه زاده جا بهم نمي رسد مردم سنجر بیگ را کجا سر و سایه پیدا مي‌شود - من بر خود مي ترسم که کل و کورے چند دارم - فردا این‌روز برآنها ست - معا فرد استعفای نوکري گذرانید - که این کار بدیگرے مقرر شود - پادشاه سر فرو برده هیچ نگفت *

(۲) در [اکثر نسخه] شده هنوز *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمي برد - و به تکلفات دنیاداران اصلا آشنا نبود - و تحلي بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت ترجمهٔ شرعة (۲) الاسلام (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت) از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامي (که پسر دوم اوست) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب دیوان است - این شعر ازو مشهور * * بیت *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *

* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چندے ودیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت خان ثاني و کاظم خان جد بیواسطهٔ محرر این اوراق جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین انقلاب‌آباد روزگار (که‌بیک بست وکشاد مژه چه‌خاندانهای عظیم‌الشان گرفتار ذلت و خواري نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفلک میسود بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري ست) بعزت

(۲) در [بعضی نسخه] شرعیه *

و آبرو دیوانیِ دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقهٔ حادثهٔ روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند *

* ایرج خان *

خلف رشید قزلباش خان افشار است - در حیات پدر برشادت وکارطلبي نامے برآورده مصدر بهادري و پردلي گردید - و در خدمت داروغگیِ توپخانهٔ دکن بکارداني و بیغرضي شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهاني در قلعه داریِ احمدنگر درگذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و خطاب خاني و محافظت قلعهٔ مذکور سرافراز ساختند از همت فطري و کرم ذاتي مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگردپیشه نگهداشت - و جویای نام گشت - و از سعادتمندي و نیک اندیشي قرض پدر را بر ذمهٔ خود گرفته بپرورش خویش و تبار همت مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داریِ پاتهري مضاف صوبهٔ دکن نوازش یافت - و پستر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکي چهرهٔ افتخار برافروخت - و چون پادشاهزاده دارا شکوه با لشکرگران بیساق قندهار مامور شد بخشیگري بخان مزبور تفویض یافته بعطای علم تارک مباهات افراخت و پس از معاودت ازان مهم بفوجداریِ جمو و کانگره و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سربلند گردید - و در سال سیم

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علي (۲) عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهیِ میر جمله (که با لشکر جرار حضور کمکیِ شاهزاده قرار پذیرفته) رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعهٔ بیدر اورا باتفاق نصرت خان (۳) و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاجي بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسیل نمود - بنابر حدوث عارضه بمزاج اعلیحضرت دارا شکوه از کمین جوئي و قابو طلبي (که همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده امرای کمکي را بسزاولیِ شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهي میگرفت) باتفاق معتقد خان پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده بوزیر خان نایب برهانپور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته نگاهدارد - و الا فریب و غدرے بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون بظاهر بادهٔ مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهي شد که زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از دریای نربده بدست قاصدان شاهزاده ایرج خان این بیت نوشته داد ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخهٔ [ج] نصیر خان و در [بعضے نسخه] نصیري خان •

* صد شکر که از نربده پایاب گذشتیم *

* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکی از محلات شرقیه دستوري یافت و در ایام جنگ باشارهٔ دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته روانهٔ مستقرالخلافه شده بود - نتوانست خود را بروقت رسانید - و پس ازان (که کوس کامیابی عالمگیري بلند آوازه شد - و داراشکوه پی سپر دشت فرار گردید) خان مذکور ناصیهٔ خجالت بر زمین ضراعت گذاشته باستشفاع عمدة الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم خسروانه گشت - و در همان ایام خان مشار الیه بصوبه داری مالوه رخصت یافت - ایرج خان‌نیز درسلک کمکیان‌آنصوبه انسلاک گرفت و درآغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه (۲) مضاف صوبهٔ مسطور سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان بفوجداری ایلچپور اختصاص گرفت و چون سال نهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا (۳) و دیوگدهه تعین یافت خان‌مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتي دران مهم مورد عنایت پادشاهي‌گشته از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدي دو هزار سوار چهرهٔ دولت افروخت - پس ازان مدتے بتعیناتی دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلچپور از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] بهسلیه - و نسخهٔ [ب] بهسله (۳) نسخهٔ [ج] چاندوا و دیوگدهه •

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی برار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - ببیست و سیوم رمضان آغاز سال بیست و نهم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و ششم هجري بساط حیات در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبهٔ ایلچپور است) مدفون گشت - متصل آن سرائی و پورهٔ احداث نموده - و مقابل قصبه کنار رود خانهٔ (که از میان مي‌گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال واماندهایش همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب و دستگاهے زیاده بر امارت او بود همواره پریشان و قرضدار مي بود ابتدا صبیهٔ صادق خان میر بخشي در خانه داشت - و بدان سبب گردن اعتبار بیش از دیگران بر مي‌افراشت - ازان عفیفه اولاد نشده درگذشت - خان‌مزبور را سه پسر بود - هیچ‌کدام ترقي نکرد - میر مومن خویش او از همه رشیدتر بود - چندے بنیابت حسن‌علي خان بهادر عالم‌گیرشاهي بصوبه‌داری ایلچپور مي پرداخت - کلان‌تر پسران او میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبهٔ ذمهٔ پدر شد سرا و پوره را بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم (۲) ماماي صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگي بسر برده - وجه معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جواني درگذشت - ازو پسرے ماند اوباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

(۲) نسخهٔ [ج] بیگم تا وصال *

از برادر خویش بفرزندي گرفته بازدواج او در آورد - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستي ته کرد همه چیز بطریق ارث باو باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگي گذرانیده راه و رسمے داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - ازوست * * بیت *

* نقشے که بر زر است ندانید سرسري *
* این گرد نامه ایست که حاضر کند پري *

خطاب پدر یافته چندے تحصیلدار چاندا بود - آخرها پریشان شد و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سر زده بسمت کرناٹک شتافت چندے همراه عبدالقادر خان پسر عبدالنبي خان میانه در بالاگهات کرناٹک گذرانید - پستر بپایان‌گهات رفته درانجا پیمانهٔ هستیش پر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالي هم خالي از حسن صورت نبود - با راقم صحبتے داشت - غفر الله له *

* اشرف خان میر محمد اشرف * (۲)

پسر کلان اسلام خان مشهدي ست - بجامعیت کمالات نفسانیه موصوف - و باحتوای فضائل انسانیه معروف - هنگامے (که پدر عالي‌قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلدهٔ برهانپور مي پرداخت - چون آن خان مغفرت نشان ودیعت حیات سپرد

(۲) نسخهٔ [ا] میرزا محمد اشرف *

مشار الیه باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهي گردید - و در سال بیست و ششم بداروغگی داغ سرافرازي یافت - و چون سال بیست و هفتم شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوري یافت میر مذکور باضافهٔ پانصدي و خدمت دیوانیٔ آن فوج سر برافراخته بخطاب اعتماد خاني چهرهٔ ناموري برافروخت - و پس ازان بداروغگی کتاب خانهٔ سرکار والا پیرایهٔ اعزاز یافت - و در انجام سال سي و یکم (که زمان قریب الاختتام فرمان‌روائیٔ اعلی حضرت است) بخدمت دیواني و بخشي‌گریٔ فوج سلیمان شکوه (که باتالیقیٔ میرزا راجه جیسنگهه بر سر شجاع غفلت آئین تعین شده بود) امتیاز یافت و پس از جنگ سموگدهه و هزیمت دارا شکوه چون الویهٔ ظفر طراز عالمگیري بجهان‌ستاني ارتفاع آسماني گرفت خان مذکور از مرافقت سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متهرا بعز بساط بوس رسیده کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهي بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبره نمود خان مشار الیه بصوبه‌داریٔ کشمیر (۲) از تغیر لشکر خان دستوري یافت - و در سال چهارم بمناسبت اسم بخطاب اشرف خاني بلند نامي گرفت - و در سال دهم از تغیر رضوي‌خان بخاري بخدمت دیوانیٔ سرکار بیگم صاحبه خلعت سرفرازي پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کشمیر *

و خدمت خانساماني والا مرتبه گرديد - مدتے بدان كار پرداخته در سال بيست و يكم بواقعه‌خواني مامور شد - و چون سال بيست و چهارم همت خان مير بخشي در گذشت اشرف خان مسند آراى بخشيگرى اول گرديده بدرطات فهمي و ملايمت كارها بتقديم رسانيد و نهم ذي‌القعده سال سيم سنه (۲) (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري (كه پنج روز از فتح بيجاپور گذشته بود) شمع زندگى آن شرافت نشان خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهيزگاري و تقاوت آراستگي داشت - و از بسكه ذايقه اش چاشني‌گير نعمت تصوف بود مثنوى مولانا را انتخاب نموده بمطالعهٔ آن التذاذ وافر مي برد رتبهٔ خطوط نسخ و شكسته و تعليق و نستعليق را بدرجهٔ كمال رسانيد اصاغر و اكابر از شكسته نويسى او سر مشق درست قلمي مي‌گرفتند پسر نداشت *

* آغر خان پير محمد نام *

از اُمراى عهد خلد مكان است - نسب اين قوم بآغر نام (كه از اولاد يافث بن نوح عليه السلام بود) منتهي مي‌شود - لهذا بدين لفظ ملقب گشته اند - اكثر اين مردم بجوهر جرأت و جلادت موصوف در هرجا علم جانفشاني برافراشته نامے بجگرداري برآورده اند وقت سلطنت فردوس آشياني حسين قلي نامے (كه ازين فريق با تمن خود بنوكرى پادشاهي امتياز يافت) بمنصب هزار و پانصدي

(۲) در [بعضے نسخه] سي و يكم *

هشتصد سوار و خطاب خاني رسيده سال بيست و پنجم فوت نمود نام برده سال اول جلوس عالمگيري بسردارى تبياه قرار گرفته (۲) همراه شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب بنگاله تعين گرديد - و در معارك آنجا داد دليري و دلاوري داده ترددات شايسته بظهور رسانيد - گويند روزے لشكر پادشاهي را عبور از آب گنگ بايستے كرد - و آن طرف آب مذكور مردم محمد شجاع با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (كه بقراولى لشكر پادشاهي مامور بود - و پيش پيش دلير خان هراول ميرفت) اسپ را بآب زده همين كه بالاى آن كنار برآمده چپقلش عظيم روداد فيل مستے (كه پيش روى فوج خصم بود) آمده اورا با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمي بضرب شمشير كار فيلبان را ساخته بجاى او نشست - درين ضمن دلير خان اين ماجرا بچشم خود ديده از عقب رسيد - و تحسين گويان بر گرد وى گرديد - نام برده گفت فيل براى آن خداوند گرفته ام بعوض اسپے از اسپان كوتل مرحمت شود - دلير خان گفت فيل هم بشما مبارك - و دو اسپ خوب جهت وى فرستاد *

بالجمله مومى اليه سال سيوم بخطاب خاني سر برافراخته همراه خانخانان بمهم آشام شتافت - و كارهاى دست بسته بتقديم رسانيد با آنكه خانخانان از ترددهاى او راضي بود اما چون منلان او شيوهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] قرار يافته *

تعدي براهل دیهات بکار برده خلل درنسق مي‌افگندند و ممانعت پیش نمي‌رفت فی‌الجمله در حق او تغافل داشت - ازین جهت خان مزبور آزرده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان گرفته روانهٔ حضور گردید - اگرچه خانخانان این‌ماجرا بپسر خود محمد امین خان که میربخشي بود نوشت و او بعرض پادشاه رسانید ولهذا آغرخان چند روز از ملازمت و مجرا ممنوع و بتغیرمنصب معاتب ماند اما باز ببحالیِ منصب مورد نوازش گشته در کمکیان صوبهٔ کابل انتظام پذیرفت - و دران صوبه بتنبیه افاغنهٔ خیبر (که فساد پیشگان مقرري اند) گام سعي فراخ‌تر زده دقیقهٔ از زد و کشت و تخریب اماکن و مساکن آنها فرو نگذاشت - سال سیزدهم طلب حضور گردیده بیساق دکن (که سیوا بهونسله سر تمرد برداشته بود) نامزد گشت - درانجا نیز جوهر مردانگي بر روی روز افگنده مکرر بر سر افواج مرهته تاخته هزیمت داد - بستر حسب‌الحکم به پیشگاه سلطنت شتافته سال هفدهم باز بمهم افاغنهٔ کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز به نیروی شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هیزدهم بتهانه‌داریِ جگدلک قامت قابلیت آراست - سال بیست و چهارم براه داریِ کابل و عطای نقاره کوس امتیاز بر نواخت - و سالها در دارالملک بکارهای پادشاهي سرگرم ماند - سال سي و پنجم (که پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس‌از وصول بنواح اکبراباد مردم جات (که دران ایام شیوهٔ سرکشي و قطاع الطریقي داشتند) بر سر قافله

ریخته چند ارابهٔ عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیري گرفتند - نام برده بدریافت این خبر بر گڈهیِ آنها تاخته گرفتها را از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصرهٔ گڈهیِ دیگر پرداخت درین ضمن گولیِ بندوق باو رسیده مطابق سنه (۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و دو هجري بدار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثاني ست - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامے به بلند رتبگي بر آورده بوقت موعود درگذشت *

* ارسلان خان *

پسر الله‌وردي خان اول است - ارسلان‌قلي نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشي بفوجداریِ بنارس سرفرازي یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداریِ سیوستان صوبهٔ تتهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاري نهصد سوار ازان جمله هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت و بسال دهم بفوجداریِ سلطان پور بلهري (۲) نامزد شده منصب دو هزاري هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهلم باضافهٔ پانصدي درجهٔ تصاعد پیمود - تتمهٔ احوال او مسموع نشد *

* امیر خان میر میران *

پسر خلیل الله خان یزدي ست - والدهٔ مکرمهٔ او حمیده بانو

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملهري *

بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ یمین الدوله آصف خان است در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار چهرهٔ امتیاز برافروخته بخدمت میرتوزکی سرفرازی یافت - و در سال سی و یکم چون خلیل‌الله خان بصوبه داری دهلی اختصاص گرفت اورا بخطاب میرخانی برنواخته بهمراهی خان مذکور تعین نمودند - و در عهد خلد مکان بعد فوت پدر باضافهٔ منصب فایز گشته بفوجداری کوهستان جمو پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان میربخشی بمالش فیهٔ طاغیهٔ یوسف‌زئی مامور گشته سردار اورا با جمعی بنواحی شهباز گدهه (که نزدیک لنگرکوت است) تعین نمود او مواضع حوالی آن را غارت نموده در فضای کوه کره‌مار (۲) درآمده چند قریهٔ دیگر را آتش‌زده بخاک برابر ساخت - و با مواشی بسیار باشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان بداروغگی منصبداران جلو جبههٔ اعزاز افروخت - و در همین سال از انتقال الله وردی خان عالمگیر شاهی بصوبه داری الهاباد قامت مباهات برآراسته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار دو اسپه بلند پایه گشت - و در سال چهاردهم از خدمت معزول شده سعادت ملازمت اندوخت - و بنابر جهتی روزی چند بسلب منصب معاتب گردید - و در همین سال ببحالی مورد انظار عاطفت گشت

(۲) نسخهٔ [ب] کره باره *

و چون در سال هفدهم از پیش‌گاه خلافت و جهانبانی فوجداری ایرج باو نامزد گردید بعلت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف شده گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگی مشمول عواطف خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافهٔ منصب درجه پیمای علو مرتبت شد - و بایالت صوبهٔ بهار رخصت یافت - و درانجا بمالش عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت کوله مساعی موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهی بپناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق کابل مرخص شد *

از دیر (۲) این مرز و بوم بسکونت‌گزینی گروها گروه افغان بلغاک خانهٔ شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیانی - که هر جوقی بخود سری و فتنه‌گری گردن افراخته و از عصیان‌منشی باهم یکتائی گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهی بقصد استیصال آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی‌سپر سم ستوران داشت چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابی تمام بآن جمع نافرجام راه یافت هرچند بسیاری بزوایای ناکامی و بیغولهای گمنامی در ساختند لیکن هنوز اطفای نایرهٔ بغی و فساد آن اشرار بالکلیه واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده بنیروی شمشیر زنی

(۲) نسخهٔ [ب] از دیرباز این مرز و بوم *

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفهٔ بد سرشت
کنده گردید - و پس ازان بتوالی (۲) مرور و عبور موکب فردوس‌آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهي (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم قندهار ازین راه تعین یافته) بیشترے ازینها
ترک شورش انگیزي نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیارے از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بربقهٔ
باج گذاري نمي‌دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنے بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي بخلد مکان رسید بنابر
مستي و فراغت دوستيِ صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعةً برشوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهي دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و اُمرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفے
نبستند - آخرالامر رایات پادشاهي بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشهٔ فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس درست

(۲) در [بعضے نسخه] بتوالي و تواتر عبور موکب *

و رای صائب خود یا از غیب داني (که اهل دول اکثر ملهم مي‌باشند)
بند و بست آن مملکت برهم (۲) خورده منحصر بصوبه‌داریِ امیر خان (۳)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموري برافراخت - و ابتدا
بهراولیِ آغر خان بمالش افغانان حواليِ پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجے بسرکردگیِ خان مذکور بر افغانات تعین نمود - و آغر خان
دران نواحي افغانان‌کشي زیاده نموده با ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پردلي درین‌حالت (که مردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخے
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عنانش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن‌طایفه
از وحشت و رمیدگي برآمده بے وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و دو ساله
هرگز چشم زخمے باو نرسید - و هیچ زبوني و بد عملي نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجري جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخهٔ [ب] درهم زده (۳) نسخهٔ [ج] مشئم *

متعصب بود - و زرهای بسیار بفضلا و صلحای ولایت ایران میفرستاد بدارالخلافه در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید - امیرے بود تمام‌دانش خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخهٔ تدبیرات کلیه و جزویه اگر از حاشیهٔ ضمیرش بردارند سزاست - فکر حکمت آمیزش سوء المزاج فساد را از طبیعت ملکي برآورد - و سبابهٔ نبض شناس زمانهٔ او رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست ستمگران بر پشت عجز بربست - و کوششهای پای برجای او هرزه گردان کوی رهزني را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند - بال و پر (۲) از ستم برکند - باخذ اقبالے (۳) والا دولتے - که هرچه ریاض اندیشه‌اش نهال تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحهٔ ارادت او جز نقش مراد ننشست - و بر صفحهٔ امیدش غیر معنی مقصود صورت نبست - (۴) سرگروههای افغان را (که سر خود سري یکسر و گردن از فلک برتر مي‌افراشتند) چنان بربقهٔ استمالت کشید که بایلي آرزومند گشتند و آن وحشي نژادان رمیدهٔ آشنائي را چنان صید اخلاص و دوستي نمود که خود را بفتراک اطاعت بستند - از نیرنگ پردازیهای درست اندیشي او سران آن‌قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یکے باصلاح کار خود بصوابدید او توسل مي‌جست *

---

(۲) در [بعض نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخهٔ [ج] بلند اقبال والا دولتے (۴) نسخهٔ [ا ب] سرکردهای *

گویند نوبتے کم طایفهٔ از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقهٔ چند روزه برداشته حاضر شد - حشرے و انبوهے مجتمع گردید - که تلافي و تدارک آن بفوج صوبه‌دار کابل ممکن نبود - امیر خان مضطرب گشته از عبدالله خان خویشگي (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست و کیاست معروف) مکاتیب مزوره بسردار هر طایفه نویسانید - که ما مدتها منتظر لطیفهٔ غیبي بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود الحمد لله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که بپادشاهي برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد بنویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکري مغل ناچاري‌ست آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله خان باز نوشت که این‌اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بنابر امتحان باو تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان‌قوم تقسیم نماید اگر حیف و میلے دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف بر رای او عمل نموده باو پیغام‌کردند - او ایستادگي‌کرد - که ملک قلیل بمردم کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو روئي و اختلاف پدید آمد - بسیارے از جهاله و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعهٔ خود و آنها (که قریب‌تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تنازع برخاست

هر یکی از سران و سرداران راه موطن خود گرفته بعبدالله خان ممنونیها نوشتند - زوجهٔ محترمه‌اش مشهور بصاحبجي دختر نیک اختر علي‌مردان خان امیرالامرا عجب کدبانوی عاقله و ضابطهٔ کار شناس بود - بیشتر در مقدمات ملکي و مالي شریک و سهیم میشد و به نیک اندیشي و معامله فهمي کارهای عمده متمشي مي‌نمود *

گویند شبی از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتے دیوان کابل بود - و دران ایام بدیوانی خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امرے رویداد - که امیرخان درگذشته - و ملکے (که مهیای هزار شور افزائي و فتنه‌انگیزي ست) خالي مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبادا فسادے سر کشد - خان مزبور بجرأت عرض کرد که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک را بعهده بصاحبجي ست - تا او هست احتمال تخلل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبرهٔ کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبرداري پردازد *

گویند چون برآمد (۲) و در آمد ازان کوهستان پر شر و شور صوبه‌داران را خالي از دشواري نیست لشکر سردارے مرده چگونه بسلامت بر مي آید - صاحبجي فوت امیر خان را چنان مخفي کرد

(۲) در [اکثر نسخه] برآمد درآمد *

که اصلا صدائی و ندائی بلند نشد - و شخصی را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طي منازل مي‌نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعدازانکه از کوهستان بر آمد بتعزیت پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتے ممتد کشید) صاحبجي زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افاغنه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته بافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شما ست بگیرید - و دست فتنه انگیزي و رهزني کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر ننهید - و الا این گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامے بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخے ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جواني روزے چوډول سوار از کوچهٔ میگذشت - فیل خاصهٔ پادشاهي (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستي از رو برو پیدا شد - هرچند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این قوم خالي از شرارت نمي باشند - و غرور خاصگی پادشاهي هم باري بود) هرگز ممنوع نگردید - و بے محابا فیل راند - هرچند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چوډول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - کهاران چوډول را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوکان صرافی (که محاذی چوتره‌لش بود) بر جسته بحجرهٔ آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان روزی چند از غیرت هندوستان‌زائي بتهاجر و ناخوشي پرداخت اعلی حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخرطوم پیچیده بعالمی مینمود کدام آبرو مي‌ماند *

بالجمله امیرخان را از صاحبجي فرزندی نشد - و چون او بر خان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته اولاد بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجي هم ظاهر گشته بنظر التفات و تربیت بر نواخت - و پس ازانکه دو سال بعد فوت امیر خان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون از پیشگاه خلافت برخصت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانهٔ حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پستر بخابر تفتیش مال امیر خان حکم رفت - که صاحبجي نیز بحضور بیاید - تا رسیدن فرمان جهاز او راهي شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف مبلغهای خطیر شریف مکه وغیره باعزاز و احترام پیش آمدند پسر کلان امیر خان بخطاب میر خاني و منصب هزاري شش صد سوار سرافرازي یافته با صبیهٔ بهره مند خان میر بخشي کدخدا شد و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف‌الدوله بنظم صوبهٔ لاهور چندی مامور بود - دیگری از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه‌داری پتنه شتافته پستر به بخشیگری پادشاهزاده عظیم‌الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحق امیر خان (که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموري برافراخته - و هردو با خدیجه بیگم زوجهٔ روح‌الله خان ثاني از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادي خان که بنیابت مرحمت خان به پتنه رفته - و سیف خان که بفوجداری پورنیه مي پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشي‌گری دکن فایز گشته *

* امانت خان ثانی *

میر حسین پسر سیوم امانت خان خوافي ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس‌از رحلت آن آگاه‌دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة‌الرحمن حضرت خلدمکان گردیده با کم‌منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا (من برکة البرامکة)(۲) بقیهٔ همه اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که رمه این‌سلسله مشمول نوازش خانه‌زاد پروري بودند گویند روزی پادشاه قدر شناس بدار عام بر آمد - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبداری (که این‌طایفه از عضوضت

(۲) در [بعضی نسخه] من برکة البرامکة بقیته همه اعتبارات بود - و در نسخهٔ [ب] بجای بقیته البقیه نوشته *

و گزندگي قاطبةً شايان چوب و لايق دار است) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذكور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور ننموده برگشته آن سلاطت آئين را زير مشت گرفت - و رفته عرض نمود - كه هرگاه خانه‌زادان بامثال اين مردم ننگ و غيرت خود باى دهند در كار حضرت ازينها چه توقع ناموس و حميت است پادشاه بخاطر داشت او تمام چوكىٔ آنروز ازين‌فرقه بر طرف فرمود *

بالجمله چون كاردانىٔ خان‌مشار اليه دل‌نشين پادشاه شده بود در ايام قريب باختتام سال سي و يكم (كه بلدهٔ بيجاپور بنزول ظفر شمول موكب سلطاني رشك امصار و اقطار گرديد) در آغاز سال سي و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموري اندوخت و بديوانىٔ صوبهٔ دارالظفر بيجاپور متعين گشت - چون آخر سال سي و سيوم رايات فيروزي آيات از قصبهٔ بدري (كه هفده كروهي شمالىٔ بيجاپور است) باهتزاز آمده سواد قطب آباد كلكله (۲) مضاف توركل (۳) (كه جنوبىٔ بيجاپور بمسافت دوازده كروه بر كنار درياى كشنا ست) مضرب خيام نصرت اعتصام گرديد خان مومى‌اليه از ديوانىٔ بيجاپور بدفتردارىٔ تن از تغير حاجي شفيع خان پايهٔ اعتبار بلند تر افراخت - و در سال سي وششم از تغير معمور خان بحراست خجسته‌بنياد جبههٔ كارداني افروخت - و باضافهٔ سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ اعزاز پيمود

(۲) نسخهٔ [ب] كلكه (۳) در [بعضے نسخه] نوركل •

و در همين سال طلب حضور شده خدمت بيوتاتىٔ ركاب از انتقال خواجه عبدالرحيم خان تفويض يافت - و درين‌ضمن مكرر بقلعه‌دارىٔ ارک خجسته بنياد هم مامور گشته و آخرها به متصدي‌گرىٔ بندر مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت يافت - و مهمات آنجا را بشگرف كاري و نيک انديشي متمشي گردانيده بكفايت سركار والا و امنيت رعايا در پيشگاه خلافت درجهٔ استحسان يافته بفزونىٔ منصب تحصيل شادكامي نمود - نظر بر اسباب رفاه و ترقيات سترگ دنيوي در بارهٔ او مظنون خلائق بود - بسموم بے‌مهرىٔ فلک بهار دولتش در آغاز بخزان گرائيد - كه سال چهل و سيوم سنه (۱۱۱۱) يكهزار و يكصد و يازده هجري بگل چينىٔ باغ هميشه بهار جنان خراميد - بيرون معمورهٔ مذكور متصل شهرپناه مدفون است چهار پسر داشت - اولين مير حسن مرحوم - كه بصبيهٔ عفيفهٔ محمد مراد خان اوزبک عقد ازدواج داشت - پدر والدهٔ راقم حروف است در مقامات كلكاه در عين شباب بشيوع وباى جان‌ربا در گذشت پسر ايشان كمال‌الدين علي خان - كه باخلاق ستوده و سلامت نفس ممتاز همسران - در حالت تحرير بمتصدي‌گرىٔ محالات خجسته‌بنياد تيول آصف جاه مامور است - دومين مير سيد محمد ارادت مند خان - كه بدامادىٔ عم خويش ديانت خان مير عبدالقادر اختصاص داشت - در عهد خلد مكان به بيوتاتىٔ خجسته بنياد و در عهد خلدمنزل بديوانىٔ برهان پور چهرهٔ امتياز افروخت - سيومين مير

سيد احمد نيازمند خان - كه بكرات ديواني برار سرانجام داده در اوائل عهد خسرو زمان ببنگاله شتافت - جعفر خان ناظم آنجا بسابقهٔ محبت و احسان والد مرحومش قدوم او را باعزاز تلقي نموده بداروغگي نواره (كه عمده ترين خدمات آن صوبه است) نامزد ساخته از بارگاه خلافت بخطاب امانت خان و اضافهٔ منصب امتياز بخشيد - و بعد از سپري گشتن او بفوجداري محالات آن صوبه مي پرداخت - در سال (١١٥٧) هزار و يكصد و پنجاه و هفت داعي حق را لبيك اجابت گفت - چهارمين مير محمد تقي قدوين خان - كه عمهٔ حقيقي اين نگارنده بار منسوب است - در عهد خلدمنزل ببخشيگري برهان پور سرافرازي يافت - در حادثهٔ مير احمد خان ناظم آنجا (كه در جنگ مرهته شهيد شد) اكثر متصديان آن بلده بگرفت و گير آمدند - هر يكے بربو و رنگ از چنگ آن فرقهٔ بد آهنگ رهائي جست - او از سادهٔ لوحي خود را به بود را نموده مبلغ خطير داد - و استغفا برخود نپسنديد - اخلاف همه باقي ست *

* ارشد خان مير ابوالعلا *

همشيره زاده و خويش امانت خان خوافي ست - مدتها ديواني صوبهٔ كابل داشت - و سال چهل و دوم جلوس خلدمكان بحضور رسيده از انتقال كفايت خان بخدمت ديواني خالصه سر عزت برافراخت - و بشيوهٔ امانت و ديانت و حسن رسائي در كارها قسمي

در مزاج پادشاه جا كرد كه محسود اقران گرديد - ازآنجا (كه فلك ناتوان‌بين چهرهٔ دستي كسي را بديدهٔ رضا نمي‌بيند - و هميشه سنگ تفرقه بر شيشه خانهٔ مراد مردم ميزند) روزے چند بفراغت نفس نكشيد - و بآسوده‌دلي دمے چند بر نياورد - كه بحكم كاركنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (١١١٢) هزار و يكصد و دوازده هجري بخواب واپسين رفت - پسر كلانش مير غلام حسين است كه بخطاب كفايت خان مخاطب گرديد - ازو دو پسر مانده بود يكي مير حيدر كه آخر خطاب پدر يافته - و دومين مير سيد محمد كه بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسمعيل خان مكها *

سابق نوكري سلطاني در ضلع ارناله حاضر آباد ميكرد - سال سي و پنجم جلوس خلدمكان حسب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خاني سر برافراخته همراه بهادر مذكور بمهم كشايش قلعهٔ خنجي (٢) مامور گرديد - سال سي و هفتم چون در ايام محاصرهٔ قلعهٔ مزبور ميان محمد كام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بيمزگي كشيد ذوالفقار خان دست از محاصره برداشتن مصلحت وقت ديده افواج و احزاب را از مورچال طلبداشت - نام برده (كه آن طرف قلعه جاي مورچال او بود) زود نتوانست رسيد - سنتا كهورپره و غيره مقاهير (كه در

(٢) نسخهٔ [ب] خنجي *

انتهاز قابو بودند) درمیان آمده با وی بجنگ پیوستند - ازانجا که جمعیت او قلیل بود زخمی و اسیر مرحله گشته یک سال مقید مانده بسعی اچم نایر (که از سابق شناسائی داشت) (۲) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصی یافته سال سی و هشتم بعتبه بوسی خلافت آئینهٔ بخت را جلاداد - و باضافهٔ هزاری ذات و خدمت راه داری از اندی (۳) تا مرتضی آباد فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعلقهٔ فوجداری اسلام گده عرف راهیری از تغیر عبدالرزاق خان لاری مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بنی‌شاه‌درک رایت بلند رتبگی برافراشت - خاتمهٔ احوالش بنظر نیامده *

* ابونصر خان پسر شایسته خان *

سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان از تغیر لطف الله خان بخدمت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغی بعرصهٔ ظهور آورد - و در رکاب پادشاه فوج کم بود - بنابران اسد خان بطلایه جانب تالاب بهکر مامور شد) او نیز بهمراهی خان مذکور دستوری یافت - پستر قوربیگی شده سال بیست و پنجم معزول گردید - پس ازان بنظم صوبهٔ کشمیر شتافته سال چهل و یکم ازانجا تغیر گردیده بعزل مکرم خان بصوبه داری لاهور سر افتخار بر افراخت - و بوجهی از منصب افتاده سال چهل و پنجم

(۲) نسخهٔ [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخهٔ [ب] از مندي تا مرتضی آباد *

مشمول عواطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بعد ازان چندے تعینات صوبهٔ بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه‌داری اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار آئینهٔ بخت را جلا داد - بعد ازان بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نبیرهٔ آله وردی خان عالمگیر شاهی‌ست - پدرش غالبا امان‌الله (۲) خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداری نواحی آکره تعین‌گردیده خطاب خانی یافت - و در سال بیست و دوم بفوجداری گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه شربت زایمین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزاری پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیری بجگرداری و جانبازی خویش پیش آمده بمرتبهٔ امارت اوج پیما گردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهان آئین همت بتسخیر قلاع اشقیا گماشت از کشایش قلعهٔ راجگده را پرداخته عنان عزیمت بانفتاح حصار تورنا (که چهار کروهی قلعهٔ مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقهٔ سیوا

(۲) نسخهٔ [ج] امان‌الله است *

(که از دست گماشتگان او انتزاع شده) امرای تردد کار بتحصیل مجرای خود زرسه بمستحفظان قلعه می‌رسانیدند - و آنها تسلیم قلعه می‌نمودند - و این ماجرا بے کم و کاست بپادشاه میرسید چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام صاحب اهتمام عنایت شد - مگر این‌قلعه - که بزور مردانگي و ضرب شمشیر بدست اولیای دولت قاهره آمد - تفصیل این اجمال آنکه تربیت خان از جانب دروازه بمورچال دوالي نشست - و محمد امین خان بهادر از جانب دیگر راه برآمد بر محصوران محدود ساخت - سلطان حسین مشهور بمیر ملنگ از طرفی و امان‌الله خان از سوئی کمر جانفشاني بر بست - تا آنکه پانزدهم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۵) یکهزار و یکصد و پانزده هجري هنگام شب امان الله خان از طرفیکه بود چند نفر پیادهٔ ماولیه (۲) را تحریض بران کرد که اولا یکی ازانها وداع جان گویان تا سنگچین قلعه رسیده حال بعضی کمند بر سنگی محکم نمود - تا بیست و پنج نفر ازان جوق بمدد کمند بالای کوه الوندمانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازهٔ بگرفت وگیر در دادند خان مزبور و عطاءالله خان برادرش و چندسه دست از جان شستها پاشنه کوب در رسیدند - و حمیدالدین خان (که هر جانب کمین فرصت جویان می‌گشت) بشنیدن این خبر بوضع پیش‌رفتها ریسمان در کمر بسته بعقب رسید - و دفعةً کفار را که بمقاومت برخاستند

(۲) نسخهٔ [ب] مالیه را •

بتیغ بے دریغ آوردند - و بقیة السیف بارک خزیده امان طلبیدند قلعه بفتوح الغیب نامی گشت - و امان الله خان باضافهٔ پانصدي دو صد سوار دو اسپه فرق اعتبار افراخت - و آزان بعد مورد اعطاف خسرواني گشته همواره بتلاشهای شایان در تقدیم امور ماموره انواع تحسین و آفرین می‌اندوخت - و باضافهای پی‌در پی چهرهٔ مباهات می‌افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزهٔ نیکو خدمتي بعطای نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاري برداشت - و حیات مستعار را پدرود نمود ۞

۞ ابراهیم خان ۞

خلف ارشد امیر الامرا علي مردان خان است - در سال بیست و ششم سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري از پیشگاه صاحب قران ثاني از راه تفضل و مهرباني بخطاب خاني چهرهٔ کامراني افروخته سرمایهٔ شادماني اندوخت - چون سال سي و یکم پدرش درگذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار لوای بلند نامي افراخت - و در محاربهٔ سموگڈهه در میمنهٔ فوج داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگي و کوتاه اندیشي رفاقت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزید - چه آن پادشاهزادهٔ نخوت و غرور آماده از نابخردي و بیدانشي باشتهار

عارضهٔ اعلی حضرت خطبه و سکه در مملکت گجرات بنام خود نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل مي‌اندیشید و چاپلوسیهای مزورانهٔ عالمگیري و مواعید کاذبهٔ عرقوبی آن مدبر پخته کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خام‌خیال مسلوک میشد) بر مواد پندار او افزوده غره تر ساخت - با آنکه پس از جنگ داراشکوه و خلع اعلی حضرت و سلب اختیار ایشان زمام رتق و فتق سلطنت من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار عالمگیري در آمد - لیکن آن سرشار نشهٔ بیخردي و ناداني پی باصل کار نبرده بندهای پادشاهي را بتجویز خطاب و باضافهٔ ده پانزده بر مناصب و مواجب و انواع دلجوئي و استمالت جانب خود مي‌کشید - ازین جهت جمعے کول همراهی او اختیار کردند - چون خلدمکان ازان اجتماع نا مفید و از حرکات بے اندازهٔ آن ساده لوح بلید بحدوث آشوب و فتن متفطن گشت در لباس دوستي کارش باتمام رسانید *

تبئین این اجمال آنکه روزے (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب دارا شکوه از اکبرآباد بر آمد - و گذر سامي معسکر اقبال گردید) مراد بخش از رفاقت پهلو تهي نموده با بیست هزار سوار (که فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیارے بطمع جاه و حشم از لشکر عالمگیري نیز جدا شده بدو پیوستند - و جمعیت او سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کس فرستاده مستفسر وجه تخالف و تقاعد از مرافقت شد - او پریشاني را عذر خواه آورد

لاجرم محمد اورنگ زیب بهادر بیست لک روپیه ارسال داشته پیغام کرد - که بر طبق قرار داد پس از انصرام این مهم ثلث غنائم با ولایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض خواهد یافت - مراد بخش کوچ کرده همراهي گزید - چون ظاهر قصبهٔ متهرا مضرب خیام شد رای پادشاه بآن قرار یافت که اورا (که هر روز از اوضاعش بر تخالج خاطر مي‌افزاید) از میان بردارد لهذا مکرر اظهار شوق ملاقات نموده استشارهٔ ملکي را بهانهٔ طلب ساخت - هرچند خیر اندیشان او (که استشمام رایحهٔ غدر مي‌نمودند) سر باز زدند آن ساده لوح محض واهمه پنداشته گفت - با وصف عهد و پیمان موکد بقرآن مظنهٔ بخاطر راه دادن از طریقهٔ مسلماني دور است * ع * * صید را چون اجل آید سوی صیاد رود *

دوم شوال سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت بشکار سوار شده بود (۲) که خلد مکان بغتةً باظهار درد شکم قلق و اضطراب بجائے رسانید که در شکارگاه خبر باو رسیده آن بکید و مکر نا آشنا عطف عنان نموده یک سر بدولت خانهٔ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم و احترام پیش آمده بخلوتگاه برده طعام کشیدند - و پس ازان بساط استراحت ممهد گردانیده قرار یافت که بعد از قیلوله بکنکاش ملکي پردازند - او بکمال بے تکلفي یراق وا کرده بخواب رفت خلد مکان خود بحرم سرا شتافته پرستارے را فرستاد - که سایر

(۲) نسخهٔ [ب] سوار شده بود خلد مکان •

یراق را برداشته آورد - دریں وقت شیخ میر (که در کمین بود) با جمعی در رسید - از آواز سپر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتی دیگر مشاهده نمود - نفس سرد برآورده گفت که با همچو من درست اخلاص نرد دغا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود خلد مکان دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که اصلا در بقای پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است لیکن اوباشے چند گرد شما جمع آمده - و کج تلاشي و بدمعاشي بافراط کشیده - روزے چند پا در دایرهٔ انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید ساخته با دلیر خان و شیخ میر روانهٔ دارالخلافه گردید - شهباز خان خواجه سرا (که منصب پنج‌هزاري داشت - و عمدهٔ دولتش بود) با دو سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او وقتی خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یکے بملازمت پادشاهي رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بسجده‌گاه خجالت جبهه سای سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جهتی از منصب معزول گشته در دارالخلافه بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج‌هزاري پنج‌هزار سوار تحصیل افتخار نموده بصوبه داری کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل‌الله خان بصوبه داری لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغیر لشکرخان بصوبه داری بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکري کرده منزوي گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر قوام‌الدین خان

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس‌ازان بصاحب صوبگی مملکت وسیع بنگاله سربرافراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن الکهٔ وسیعه بشاهزاده محمد اعظم (۲) دومین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت او از تغیر سپه دار خان بنظم الهٰ‌آباد شتافت - و پس‌ازان بحکومت لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن‌صوبه بشاهزاده شاه عالم مقرر شد خان مزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او خیلے موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که بدر خواست خود حضور طلب گشته بود) بقد و بست صوبهٔ احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتے میکشید) شاهزاده بیدار بخت ناظم‌مالوه بحراست آنصوبه تعین‌شد - و پس از رسیدن ابراهیم خان باحمدآباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار او داشت از بیرون شهر کوچ هم‌نکرده (۳) بود که خبر واقعهٔ خلدمکان رسید * گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهي میگرفت) فورا بشاهزاده مبارک‌باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت که قدر عالم‌گیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چندے فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه سروکار مي‌افتد (۴) - پس ازانکه خلدمنزل تخت آرای سلطنت شد

(۲) نسخهٔ [ب] محمد عظیم (۳) نسخهٔ [ج] ننموده بود (۴) نسخهٔ [ج] سروکارے افتاد *

محمد عظیم الشان بسبب نا خوشیٔ بنگاله ارادهٔ اخذ و جر ازو داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگیٔ او منظور داشته غایبانه واسطهٔ کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت بارسال فرمان صوبه داریٔ کابل و عنایت خطاب علي مردان خان مورد نوازش ساخت - خان مذکور بپشاور شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمے که بایست ازو صورت نگرفت - لهذا صوبه داریٔ آنجا بناصر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سودهره (که سي کروهیٔ لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهے گذشته بود (۲) که باجل طبعي درگذشت - خلف رشیدش زبردست خان است (۳) - که در ایام صوبه داریٔ پدر خود در بنگاله بررحیم خان نام افغانے (که سر فساد برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ صعب رو داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیري بنظم صوبهٔ اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبهٔ اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگرے یعقوب خان است که در عهد خلدمنزل بنیابت آصف الدوله صوبه‌دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خاني امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

(۲) در [بعضے نسخه] نگذشته بود (۳) نسخهٔ [ج] زبردست خان است که احوالش علیحده تحریر یافته و دیگرے یعقوب خان است که *

نگینے یمني گذرانده بود - که جرم ذاتیٔ او نقش الله و محمد و علي افتاده - هرچند پژوهش رفت که شاید عملي باشد آخر باتفاق مبصران مشخص شد که اصلي ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملنگ همشیره زادهٔ محمد مراد خان است - از روشناسان بارگاه عالمگیري بود - و بمنصبے درخور سرفراز - سال پنجاه و یکم چون پادشاه درخود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامے بشجاعت بر آورده - و امرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت بکام‌بخش رو به بےاعتدالي مشاهده نمود ازانجا که پاس شاهزادهٔ دوم مد نظر داشت نام‌برده را ببخشي‌گریٔ او بر نواخته در بارهٔ خبرداري تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواریٔ آمد و رفت دربار اهتمام قرار واقع مي‌کرد - محمد اعظم شاه مکرر شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت‌النسا بیگم همشیرهٔ اعیانیٔ خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که تدارک شوخیٔ آن بےادب کارے نیست - اما پاس حضرت مانع است پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت مي‌نمائیم پس ازین شاهزادهٔ مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعهٔ پرینده چون خبر ارتحال پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقي کوشیده بعد رسیدن ببیجاپور سعي جمیله بکار برد - که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازمت پیوست - شاهزاده اورا بمنصب پنجهزاري و خطاب احسن خان و خدمت میر بخشي‌گري سربلند گردانید - و چون شاهزاده از بیجاپور کوچیده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکنکیره (که باز بتصرف پیرما[(۲)] نایک زمیندار رفته) آمد در تسخیر آن هم خان مذکور ترددات بتقدیم رسانید - پستر پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر کرنول رفت - و ازانجا زر گرفته بجانب ارکات (که داؤد خان پنّي بفوجداری آنجا مي‌پرداخت شتافت - و دقیقهٔ از دقائق خیرخواهی شاهزاده فرونگذاشت - و با قلت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات طریق جانفشاني پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن بچهار منزلی حیدرآباد در استمالت رستم دل خان سبزواري (که صوبه‌دار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکیم محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپایهٔ وزارت امتیاز داشت) باحسن خان شیوهٔ حسد (که خانه برانداز دولتهای کهنه است) ورزیده همیشه شاهزاده را حرفهای بے اصل رسانیده خاطر او را از خان مزبور متنفر مي‌ساخت دران ایام (که مابین خان مذکور و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهی شاهزاده بیش از پیش مرعي بود) تقرب‌خان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

(۲) در [بعضی نسخه] هرما •

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از کشتن رستم‌دل‌خان (که در احوالش مبین‌شده) خان مزبور را از خانه طلبیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانهٔ ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده در تدبیر حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهي مي‌سپرد) قبول این معني نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجري بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان‌حسین سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب طالع یار خان چهرهٔ عزت بر افروخت *

* امیر خان سندهي *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیهٔ بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین افتاد دران گل‌زمین طرح وطن ریخته عاقبت‌خانهٔ خود را پر ساخت - پدرش نیز در ایالت تَتّهه[(۲)] بمتقاضی اجل جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان‌زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نیاکانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمهٔ امیر خان

(۲) نسخهٔ [ب] بمقتضای اجل •

مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن صد سالگي هم از توالد و تناسل باز نایستاده - میر عبد الکریم کوچک ترین برادران است - ازانجا [که برای خدمت حضور سلاطین (که معبر بخواصي ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر شایستگي ندارند] مشار الیه در بدو حال بخواصي اختصاص گرفت و پس ازان بسرداری خواصان سرافرازي یافت - و چون عروج دولت و صعود ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست و پنجم (که بلدهٔ اورنگاباد بقدوم سعادت‌لزوم پادشاهي خجسته بنیاد گردید) مومی الیه منظور نظر تربیت خسرواني گشته بخدمت داروغگی جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و پستر خدمت امانت هفت چوکي بانضمام جا نماز خانه یافت - و چون پیش آمد و ترقی او مرکوز خاطر پادشاهي بود داروغگی نقاش‌خانه نیز تفویض پذیرفت - و درآخر سال بیست وهشتم بتقصیرے معاتب شده از داروغگی جانماز خانه معزول گردید - و چون در سال بیست و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی تلنگ را زده و برداشته بلدهٔ حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب مشار الیه خلعت و جواهر بپادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال یافت - چند کسے دیگر هم از روشناسان (که هر کدام بکارے مامور شده بود) با هم یکتائي ورزیده براه افتادند - چون بچهار کروهی حیدر آباد رسید شیخ نظام حیدرآبادي با جمعیتے ریخته همراهان را

عرضهٔ تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان (که قلیج خان ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود) بسابقهٔ معرفتي (که با مخالف داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگري و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت رفت - میر عبد الکریم را (که زخمي شده در میدان افتاده بود) دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز اورا از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانهٔ خود برد - و بانواع دلجوئي پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام (که بگذارش زباني حوالهٔ او بود) برگذارد - و از خدمت ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و درایام محاصرهٔ گلکنده چون شریف خان کروره گنج اردو بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت خدمت کرورگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمهٔ خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه (۲) نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سي و سیوم بجایزهٔ نیکو خدمتی کروره گنج (که فراواني و ارزاني برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

(۲) نسخهٔ [ب] جریب نیز •

آبدار خانه نیز باو مفوض شد - و در سال سي و ششم بخدمت قورب رتبت داروغگی خواصان از انتقال انور خان پسر وزیر خان شاهجهاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري سر عزت برافراخته در تقرب و مزاج داني محسود اماثل شد - و در سال چهل و پنجم بخطاب خانهزاد خان تحصیل ناموري نمود - و پس ازان از کمال عنایت بافزایش لفظ میر بر خانه زاد خاني چهرهٔ عزت افروخت - و بعد آن بخطاب میرخان مخاطب گردید - و در سال چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موروثی پدرش امیرخان سر باوج ناموري سود - و درانوقت بر زبان پادشاه گذشت که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه در جناب اعلی حضرت فردوس آشیاني پیشکش کرده بود - شما چه مي‌گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزے گذرانیدید که دنیا و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافزوني پانصدي از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري کامیاب دولت گردید - و در اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباریابی حضور تفوق مي اندوخت - در مآثر عالم گیري آورده که در مقامات دیوا پور سه کروهی واکنکیره انحرافی بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلای آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشي رمیداد - ازانجا (که سن بنود رسیده) پاے تمام بمردم در آورد - نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که روزے درین ایام در نهایت ضعف زیر لب میگفتند * * بیت *

* بهشتاد و نود چون در رسیدي *
* بسا سختي که از دوران کشیدي *
* وزانجا چون بصد منزل رساني *
* بود مرگے بصورت زندگاني *

مرا که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت شیخ گنجه (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته و آن این است * * بیت *

* پس آن بهتر که خود را شاد داري *
* دران شادي خدا را یاد داري *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته بدهید - نوشته دادم - مدتے مي خواندند - توانائي بخش توجے عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیت شما مارا صحت کامل داد - و طرفه طاقتے بجان ناتوان آورد - خان مذکور بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلندی استعداد (که ازان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصرهٔ بیجاپور روزے

[که پادشاه برای ملاحظهٔ دمدمه (که برابر کنگرهٔ قلعه برده بودند) سوار تخت روان تا کنار خندق تشریف آورد - و از جانب قلعه گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه (که دران وقت داروغهٔ جانماز خانه بود) هنوز پا بعرصهٔ اعتبار نگذاشته بداههٔ مصرع تاریخ

* فتح بیجاپور زودي مي‌شود * ۱۰۹۹

بر پارچهٔ کاغذے بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بفال نیک برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه صورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع *

* فتح قلعهٔ گولکنده مبارک بادا * ۱۰۹۹

تاریخ یافته از پیش‌گاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار و خود آرائي آماده داشت کله گوشهٔ نخوت بر سر بے‌نیازي کج میگذاشت - و با کم منصبي از جمیع نوئینان بلند مقدار یکسر و گردن برخود مي‌بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند نگاه درست بجانب کسے نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت آن چنان بر کرسي نشست که عمدها دست‌نگر و منت پذیر او بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسے (که پالکي بار از سرکار پادشاهي عنایت شده) دیگرے از پادشاه‌زاده و امرا پالکي سوار در کلال بار نیاید] پس از چندے جملة الملک اسد خان و او (که درانوقت ملتفت خان بود) باجازت سوار آمدن فرق افتخار افراختند بعد ازان بهره‌مند خان و مخلص خان و روح الله خان مجاز گشتند

ازین جا رتبهٔ او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرمایش او جنس هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال مي‌کردند - دیده و دانسته نگاه مي‌داشت - و در پرده قدغن استیعاب حصص ارز (۲) مي‌نمود و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس ازانکه تخت خسروي بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف از مخلص و مخالف بافزونیِ مناصب کام دل اندوختند او نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار مورد مرحمت شد لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - نا چار بقلعه‌داریِ اکبرآباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها وا رست منعم خان خانخانان (که در اهلیت و مروت یکتای روزگار بود) از دیرین بزرگداشتها صوبه‌داریِ آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر از صوبه‌داري معزول شده بقلعه داري میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بنابر استقلال سادات باره وهنے بامور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت پیش‌آمد امرای عالمگیري در افتاد عنایت الله خان و حمیدالدین خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگي مورد نوازش گشتند خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگیِ خواصان

(۲) در [بعضے نسخه] حصص از سر مي‌نمود *

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار سادات بارهه در آمد او را از تغیر افضل خان صدرالصدور خدمت صدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و بر گوشهٔ مسند خود مي‌نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت گفت - پسرانش هیچ‌کدام رشدے نکرده با اندوختهٔ پدر بسند نمودند مگر ابو الخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عاصم در عهد پادشاه مرحوم خطاب خاني یافته جمعیت و دستگاه داشت و همراه خان مزبور بسر مي‌برد - میر ابوالوفا نبیرهٔ ضیاءالدین خان برادر کلان امیر خان نسبت بپسران او نامے داشت - و در اواخر عهد خلدمکان بداروغگی جانماز خانه درجهٔ اعزاز مي‌پیمود - و قابلیت و استعداد او ذهن‌نشین پادشاه بود - چنانچه روزے عرضه داشت پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم نمیشد پادشاه بیاض خاص بمیر مذکور حواله نمود - که ما دوسه رمز واضح نوشته گذاشته‌ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نماید - مشار الیه بیاوری دقت نظر و سرعت فکر رموز مستورهٔ مسطوره (٢) باستخراج آورده مضمون عرضه‌داشت را نوشته گذرانید - و درجهٔ استحسان یافت *

* آصف الدوله جملة الملک اسد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قرامانلو ست - نواسهٔ

(٢) نسخهٔ [ب] رموز مسطوره باستخراج *

صادق خان میر بخشي و خویش یمین‌الدوله آصف خان میشد - از حداثت سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهري منظور مراحم و عواطف اعلی حضرت بوده در همسالان و اقران امتیازے تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیگي نوازش یافته آخرها ببخشي گری دوم پایهٔ اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجلوس عالم‌گیري مزین شد مشمول عنایت گشته مدتها سرگرم بخشي‌گری دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرحمت خنجر مرصع و دو بیرهٔ پان بدست خاص مباهات اندوخت - حکم شد که رسالهٔ پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده دیانت خان منجم مي‌کرده باشد - و در همین‌سال از بخشیگری دوم معزول‌گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان (٢) بانتصاب خدمت میر بخشي‌گري اعلام سرافرازي بر افراخت - و غرهٔ ذي‌الحجه سال شانزدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا پیرایهٔ صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن پائین تر از مهر دیوان اعلی مهر خود کرده مهمات دیواني سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دوات مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامي یافت

(٢) نسخهٔ [ج] بانتساب خدمت *

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کوکلتاش از دکن معزول و معاتب گردید - و تا تعین صوبه‌دار نظم مهمات آنجا بدلیر خان نامزد گشت) جملة الملک با لشکر فراوان و سامان شایان بدکن رخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخے اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن‌گدهه مضاف صوبهٔ اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم رایات پادشاهي بمالش سنبهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعزیمت دکن در اهتزاز آمد جملة الملک را با شاهزاده عظیم‌الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر بتقبیل عتبهٔ خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه‌گاه زربفت و سوزنی چکن‌دوز مربع نشین چاربالش استقلال گردید * ع * زیبا شده مسند وزارت * تاریخ است ١٠٩٧ و پس از کشایش قلعهٔ گلکنده باضافهٔ هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاري هفت هزار سوار مرتقي شد - و سال سي و چهارم بهتنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعهٔ نندیال عرف غازي‌پور و نظم و نسق بالاگهات کرناٹک حیدر آباد تعین گشت - جملة الملک بعد تصرف نند یال درکرپه (که سرحد کرناٹک است) چهاوني داشت پادشاهزاده محمد کام‌بخش از حضور بانتزاع قلعهٔ واکنکیره

دستوري یافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او بامتثال حکم جهان‌مطاع بکمک جملة الملک عنان توجه انعطاف داد - پس از وصول موکب شاهي بکرپه سال سي و هفتم حکم رسید که هردو بکمک ذوالفقار خان (که محاصرهٔ (٢) خنچي دارد) متوجه شوند بعد از رسیدن آنجا بنابر لختے دواعي میان پادشاهزاده و جملة‌الملک رنجشے واقع شد - و بسعایت بدسگالان فتنه‌پژوه سرگراني و آشفتگی طرفین گرمي گرفت - جملة الملک بدست آویز مراسلات مخفیهٔ پادشاهزاده (که (٣) با رای قلعه‌نشین بوساطت بعضے نا عاقبت اندیشان درمیان داشت) بحضور نوشته مجاز گردید - که راو دلپت بوندیله شب و روز حلقهٔ در خانهٔ پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان سواري و دیوان و آمد و شد مردم بیگانه نشود - درین اثنا از جاسوسان قلعه‌رو متحقق گشت - که کام‌بخش بناسازي و رغم جملة‌الملک در شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنکاش ذوالفقار خان و سایر سرداران لشکر فوج محاصرهٔ قلعه را ببنگاه طلبیده گستاخانه بخانهٔ پادشاهزاده درآمده نظربند ساخت - و از خنچي برخاسته (٤) حسب‌الحکم کام بخش را روانهٔ حضور نمود - و خود چندے در سنکر توقف ورزید - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمهٔ کدورت اسر پادشاهزاده واهمهٔ بسیار بخاطرش جا داشت - روز ملازمت چون

(٢) در [بعضے جا] خنجي نوشته (٣) نسخهٔ [١] که با رامای قلعه‌نشین (٤) نسخهٔ [ج] سکهر - و در [بعضے نسخه] سکر *

بسلامگاه رسید مالتفت خان داروغهٔ خواصان قریب تخت استاده بود آهسته خواند * ع * * در عفو لذتیست که در انتقام نیست * پادشاه فرمودند که بجا خواندید - اجازت قدمبوس داده معفوف عواطف ساختند *

و چون خلدمکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده هجري پس از اقامت چهارساله در اسلام پوري معروف ببرمپوري بعزیمت حق طویت جهاد بتسخیر قلاع و تخریب ألکهٔ سیوای بهونسله قدم جهان کشا در رکاب یک ران گیتي نورد گذاشت نواب قدسیه زینت النسا بیگم را با خدمهٔ محل همانجا نگهداشته اسد خان بحراست و حفاظت تعین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی مهم کهیلنا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانهٔ اقبال آشیانه شرف اندوخته بخطاب امیرالامرا چهرهٔ امتیاز افروخت - و فتح الله خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگهه بسرکردگی او تعین تسخیر آن قلعهٔ فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسلے عارض مزاج امیرالامرا گردید حکم عنایت شیم عز صدور یافت که از طرف اندرون دیوان عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته) براه رو برآمده در کتهره بتفاوت یکذرع زینهٔ حجره بنشینند - تا سه روز نشست پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلدمکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت استقلالش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیرهٔ اعیانی خود زینت النسا بیگم (که خلد منزل مخاطب به بیگم‌صاحب نمود) درانجا گذاشت - چون نسیم فیروزي از مهب ایزدي عنایت بپرچم بهادر شاه وزید آن شاه مروت کیش حلم آئین نظر بر دیرین بندگي و قدم اعتبار او از راه نوازش طلب حضور ساخت - برخے باریابان قرب گفتند که با اعظم شاه شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که دران آشوب اگر پسران ما در دکن مي‌بودند بتقاضای وقت رفاقت عموی خود مي‌نمودند بعد ملازمت بخطاب نظام‌الملک آصف‌الدوله و خدمت وکالت (که در سوالف ایام صاحب اختیار جمیع مهام ملکي و مالي میشد) و نواختن نوبت در حضور سر عزتش از فلک برین گذرانید - و چون پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده وزیر اعظم بالاستقلال (۲) بود) اهم مي‌شمرد و وزیر باید که سر دیوان ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه بعمل آمد و این معني بر خانخانان گراني کرد لهذا مقرر شد که آصف الدوله که کبر سن دریافته مشغول عیش و نشاط است بشاهجهاناباد رفته بفراغت و آسودگي بگذراند - و وکالت را نیابةً ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سوای مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امرے در وکالت نماند - آصف الدوله در دارالخلافه پنج وقت نوبت

(۲) نسخهٔ [ج] با استقلال •

کامراني نواخته زيستے گوارا و عافيتے مهيا داشت - چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسيد و ذوالفقار خان راتق و فاتق خلافت گرديد مراتب نوکري از ميان برخاست - دو سه باري که بدربار رفت پالکي سواره بديوان عام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه در مخاطبات عمو مي گفت - پس ازانکه جهاندار شاه از آگره شکست خورده گريخت و يکسر بخانهٔ آصف الدوله رسيد خواست تا ديگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکارزار پردازد - ذوالفقار خان نيز رسيده درين‌کار مبالغه از حد برد - اسد خان (که مرد تجربه کار کهنه روزگار و نيک نفس عافيت طلب بود) راضي نشده بپسر گفت - که معزالدين بادمان خمر و انهماک لهو و لعب و سفله نوازي و نا قدر شناسي قابل فرمان روائي نمانده - چه لازم که چنين کسے را بطرفے برده فساد تازه برپا و فتنهٔ خوابيده بيدار کنيم - و باعث خرابئ ملک و تضييع (۲) عالم شويم - خدا عالم است که مآل کار بکجا منجر شود - هرکه از نژاد تيموريه سريرآرا گردد ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز اورا مقيد ساخته بقلعه فرستاد - و ندانست‌که تقدير بر تدبيرش ميخندد - و اين مآل‌گزيني و عاقبت‌انديشي موجب افناي جان‌شيرين پسر و زوال آبرو و دولت موروثئ او گردد - اما چون استطلاع بتقدير و ديده‌وري بسرائر آن مقدور بشر نيست آدم بيچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] و تصديع عالم •

بايست وقت و صلاح مآل همين بود - مگر گويند که حميت و غيرت يا عرف و طبيعت بل انصاف و مروت اقتضاى آن نميکرد که پادشاه هند با اين همه حقوق و نوازش در چنين وقتے حادثه‌زده باعتماد او بخانه‌اش در آيد - و استشارهٔ احوال خود کند - اورا گرفته بدشمن دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پيري تاب قطره و پويه نداشت بآنها وا ميگذاشت - بهر دشت و صحرا که قاعد ادبارشان ميکشيد مي‌شتافتند - و خود زياده بر آنچه کشيد مي‌کشيد - بهر تقدير محمد فرخ سير چون ديد که شاه و وزير مدبر تباه هوش بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفے سر کشند - و فتنهٔ نو برخيزد معرفت مير جمله سمرقندي باستمالت نامهاى پياپي بنام پسر و پدر بانواع نوازش و چاپلوسي دل وسواس زدهٔ هر دو را مطمئن ساخت - گويند سادات بارهه (که درين امور شريک مصلحت پادشاه نبودند) تا اينجا نمي‌دانستند - بلکه يقين داشتند که اينها بعرصه خواهند در آمد - چرا ممنون احسان خود نبايد کرد - پيغام کردند که بمعرفت ما ملازمت نمايند - تا ضررے بحال شما عايد نگردد چون کار کنان تقدير در فکر ديگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعيد عرقوبيهٔ پادشاهي غره گشته اعتنا بسادات بارهه نکرده رجوع بآنها کسر شان خود دانستند - مير جمله چون از پيغام سادات مطلع شد شتابان تقرب خان شيرازي را نزد آصف الدوله فرستاد که اگر استرضاى پادشاه مطلوب است زينهار بقطب الملک و اميرالامرا متوسل نشوند

گویند که تسم قران هم درمیان آورد - هرگاه پادشاه ببارهٔ پلهٔ دهلي رسید آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانینت تمام رفته ملازمت نمودند پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلي بخش گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت برخے امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سیمای حال در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار خان را قسمے که در احوال او تحریر یافته کشتند - فردای آن اسد خان را محبوس ساخته خانه‌اش بضبط در آورده چیزے نگذاشتند و صد روپیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهي قرار یافت - در جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفرستند - حسین‌علي خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیر الامرا بهمان دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در مجي و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد

و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر نود و چهار سالگي ازین دار پر ملال درگذشت - چنین امیر نیک‌طینت کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم (که با زبردستان برفق و مدارا و با هم‌چشمان بشان و تمکین باشد) در امرای قریب‌العهد دیگرے نگذشته - از ابتدای نشو و نما بکامیابي و کامراني بسر برده همواره بطاس مراد (۲) درششے میزد

(۲) نسخهٔ [ج] درشش میزد •

نراد دغاباز فلک دست آخر باو کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک بمنزل بر امن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت صبح نشاطے ندمید که شام کدورتها سر نزد - و لقمهٔ حلوائے بکام نریخت که صد نوالهٔ زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست * * بیت *

* پشیمان مي شود زود از عطای خویشتن گردون *

* چو خور گر قرص نانے صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهای جملة‌الملک نقل کنند که چون خلدمکان در سال چهل و هفتم بعد تسخیر قلعهٔ کندانه (۲) موسوم ببخشنده بخش باراده انقضای برشکال در محي‌آباد پونا آمد کیف ما اتفق دایرهٔ امیرالامرا در زمین پستے واقع شد - و خیمهٔ عنایت‌الله خان دیوان خالصه و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای سراپردهٔ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان بر خیزید - که خیمهٔ نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب‌است اما مهلتے بدهند تا جای دیگر درین منزل بهم رسد - او تند ترک جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانے دیگر انتقال نمود این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملة‌الملک پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

(۲) نسخهٔ [ا] کهندانه •

برخاسته بجای دیگر بروید - اسد خان اندک مکث کرد - حکم شد
که بخانهٔ عنایت الله خان رفته معذرت خواهید - اتفاقا دران وقت
عنایت الله در حمام بود - جملة الملک آمده در دیوانخانه نشست
او جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقوز
پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاقت
و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغي ننمود
و در مهرباني و دلداري افزود - چنین کسان هم در زیرآسمان بوده‌اند
گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل
بدان وفا نمي‌کرد - و بسبب بواسیر دایمي بے ضرورت بر زمین
نمي‌نشست - همیشه در خانه بمهد نشیني میگذرانید - سوای
ذوالفقار خان عنایت خان نام پسرے از بطن نول بائي (۲) مخاطب
براني داشت - خط را خوب مي‌نوشت - بداروغگي جواهر خانه
و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن
حیدرآبادي را بعقد او درآوردند - اما بارباش وضعي افتاده سودائے
بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته ناهنجار روي پیش گرفت
همواره از سوانح دهاي نالش او بعرض میرسید - در همان حالت
درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندار شاه خطاب اعتقادخان
و منصب عمده یافته بود - برادرش میرزا کاظم از هم‌نشیني رقاصان
وبزم سازنگیان یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده (۳) باتبع اسالیب

(۲) نسخهٔ [ا] نول بالي - و نسخهٔ [ج] نول بای (۳) نسخهٔ [ا] شایگان •

درهای رسوائي بروزگار خود مي‌کشود *

* امیرالامرا سید حسین علي خان (۲) *

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود
مذکور شود - قطب الملک وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود
و سید حسین‌علي خان بمنصب امیرالامرائي تارک مباهات بآسمان
مي‌سود - اینها از اعاظم سادات بارهه اند - و اکابر شرفای هند - هردو
برادر فرقدین فلک سیادت و نیرین سپهر امارت بودند - متحلي
باکثر شمائل سنیه - و خصائل رضیه - خصوص سخاوت و شجاعت
که ازین دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائے (که طراز
صفحهٔ دولت باشد) بر لوح روزگار نشاندند - و از مبادی ایام عروج
تا منتهای بخوبي و نیکنامي بسر بردند - و از آبیاری عدل و احسان
عرصهٔ هند را رشک فردوس برین ساختند - لیکن در اواخر ایام
دولت راه غلط پیمودند - و تا روز قیامت داغ بدنامي با خود
بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو
و حفظ جان عزیز بود - اینها مدة‌العمر جانفشانیها نمودند - و لوازم
دولتخواهیها بتقدیم رسانیدند - پادشاه چشم از حقوق پوشیده
در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همین خیال در سر داشت
آخر این رای سقیم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه
و سادات هردو برهم خورد *

(۲) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

قاضي شهاب‌الدين ملک‌العلما (قدس سره) در مناقب السادات مي فرمايد . که امارت صحبت(۲) سيادت خلق محمدي ست و سخاوت هاشمي و شجاعت حيدري - بايد که سيد صحيح النسب ازين ملکات بهرهٔ وافي داشته باشد - و احيانا بحکم نفس اماره اگر مرتکب عصياني شود آخر کار سببي رو ميدهد که باعث نجات اخروي مي‌گردد . مصداق اين کلام درين هر دو برادر مشاهده افتاد - که مظلوم ازين عالم رفتند - و غازهٔ شهادت بر رو ماليدند - نام اصلي قطب‌الملک حسن علي ست - و نام اصلي اميرالامرا حسين علي شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - اميرالامرا اگرچه برادر خرد قطب الملک است اما در سخاوت و شجاعت و علو همت و تمکين و وقار از برادر کلان فايق بود - در عهد خلدمکان بحکومت رنتهپور و آخرها بفوجداري هندون بيانه(۳) مي‌پرداخت چون برادرش بعد رحلت خلدمکان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم گرديد سيد حسين علي‌خان با فوج شايسته در حوالي دهلي دولت ملازمت پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدر جلائل ترددات گشته بمنصب سه هزاري و عنايت نقاره سربلند گرديد و بوساطت شاهزاده عظيم‌الشان بنيابت صوبه‌داري عظيم آباد پتنه رخصت يافت - در اواخر عهد خلدمکان صوبه داري بنگاله بسپه‌دار

(۲) نسخهٔ [ب] که آثار صحبت سيادت (۳) نسخهٔ [ج] هندول بيانه مي پرداخت •

خان مخاطب باعزالدوله(۲) خانجهان بهادر . از تغير شاهزاده عظيم‌الشان مقرر گشت - محمد فرخ سير خلف عظيم‌الشان (که بنيابت پدر در بنگاله بود) طلب حضور شده بپتنه رسيد - چون مدتها بخودسري گذرانيده و نسبت ببرادران ديگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن حضور شاق و ناگوار پنداشته بعذر عسرت اخراجات اوقات پرستيه ميکرد - تا آنکه شاه عالم شنقار شد - محمد فرخ سير خطبه و سکه بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درين اثنا خبر کشته شدن عظيم‌الشان رسيد - در ربيع‌الاول سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرين و مائه و الف خود سرير آراي سلطنت گشت - و سيد حسين علي خان ناظم پتنه را بوعدهٔ عنايات مستمال ساخته رفيق گردانيد - و ازين جهت سيد حسن علي خان ناظم الهآباد نيز طريق رفاقت سپرد در کمتر زماني افواج کثيره مجتمع گشت - اما بنابر قلت خزانه تا رسيدن اکبرآباد دوازده هزار سوار بيش نماند - حسين‌علي‌خان در روز جنگ (که در حوالي مستقر الخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد) باتفاق حسن بيگ صف‌شکن خان (که نايب صوبه‌داري اوديسه بود) و زين الدين خان پسر بهادر خان روهيله بمقابل ذوالفقار خان (که توپ و ضرب‌زن بسيار پيش رو چيده ايستاده بود) اسپان تاخته بزنجيرهٔ توپخانه در آمد - چون عرصهٔ وغا بر خود تنگ ديد بآئين ناموس پرستان هند پياده گشته بزخمهاي طاقت ربا برزمين افتاد

(۲) نسخهٔ [ج] بعز الدوله •

و آن دو سردار با جماعه‌دار بسیار مردانه زندگي سپردند - حسین علي خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروزجنگ و منصب هفت‌هزاري هفت هزار سوار و خدمت عمدهٔ میربخشي‌گري کوس بلندمرتبگي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین به تنبیه اجیت سنگهه راتهور (که لوای سرکشي و تمرد در موطن خود مي‌افراشت) مامور گردید - تا میرتهه هرجا تعلقهٔ او بود لکد کوب تاراج و پی‌سپر غارت ساخت - راجه از بیم‌ناکي به بیکانیر بدر زده باستوار جاها خزید - درین یساق آنچه از اجرای حکم امیرالامرا نقل کنند این ست که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم مخلوط اند و رعایای تعلقهٔ اولین بهراس رو بفرار میگذاشتند بتاراجیان حکم میشد - که مواضع ویران را یغما ساخته آتش زنند - و بآباد مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگهه این را (۲) دیده معرفت رعایای جیسنگهه قول گرفته مي‌آمدند - همان وقت سزاولان تعین میشدند که بتاراجیان بگویند که آتش فرو نشانند - و آنچه گرفته‌اند مسترد سازند املا درین حکم تخلف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهوبه را بالتمام در دیه جمع‌میکردند - بعضی ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ‌نقصانے بما نشده راجه چون خرابیء خود دید ازمآل کار اندیشیده وکلای معتبر فرستاده بتقبل پیشکش و فرستادن کنور ابهی سنگهه پسر کلان خود بحضور

(۲) نسخهٔ [ج] این راه دیده *

و دادن صبیه بپادشاه (که بزبان عرف آن‌دیار دوله نامند) مستدعی عفو جرائم گردید - چون میرجمله در حضور صاحب دستخط پادشاهي شده هرکه باو رجوع مي‌آورد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر مي ساخت امیرالامرا بمصالحه راضي شده کنور را همراه گرفته باستعجال مراجعت کرد - و فوجے جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارد درین سفر غریب قضیهٔ اتفاقي رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشازده کروهی میرتهه رسید معتبران راجه با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند و استدعای مقام کردند - چون اشتهار داشت (که اظهار اینها فروغی از راستي ندارد - و بحیله‌وري مي‌خواهند نگاه دارند - تا راجه باحمال و اثقال بدر رود) حسین علي خان پیغام کرد که اگر مصالحه واقعي ست تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول از راه ننگ و عار راضي نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا چار کس معتبر را زنجیر کرده حوالهٔ جماعه‌داران عمده نمود - چون جماعه‌داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد دیدن این‌حالت بر ذیرهٔ آنها دویدند - جنگ در پیوست - هرچند مردم بممانعت تعین شدند اما لچها همه را بچشم زدنے بتلف جان و مال در آوردند - امیرالامرا آن چار کس را از قید برآورده معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بےارادهٔ سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش‌ازان بشنیدن این‌ماجرا فرار نموده بود ناچار امیرالامرا بمیرتهه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت و پس از رسیدن دهلي تقریب صوبه داری دکن درمیان آمد حسین علي خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت بدستور ذوالفقار خان بنام داؤدخان مقرر شود - پادشاه بگفتهٔ مشیران دمساز راضي نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصومت‌آمیز درمیان آمده بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتي قرار یافت که میر جمله اول بصوبه‌داری پتنه رهگرا گردد - بعدازان امیرالامرا (که عزل و نصب کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت روانهٔ دکن گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من میر جمله بحضور رسید یا بقطب‌الملک قسم دیگر سلوک (۲) شد در عرض بیست روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگهه سوائي صوبه‌دار آنجا از سرراه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیر الامرا بحضور نوشت - که این حرکت او اگر بر طبق اشاره است حکم شود از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک پیش خواهدگرفت - چون ابتدای سلطنت واسطهٔ جان‌بخشی داؤد خان سادات شدند و بتازگي امیرالامرا نیابت صوبه‌داری برهان‌پور از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معموره رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] مسلوک شد *

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمي جیسنگهه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبي شود روانهٔ حضور نمایند - اما از بددلي و سفله مزاجي که پادشاه داشت بوساطت خاندوران مخفي بداؤد خان تحریض مخالفت نمود - چون امیرالامرا از نربده عبور کرد ظاهر شد که داؤدخان سررشتهٔ موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارد - حسین علي خان در فکر اصلاح او فتاده بتفصیلي (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزدهٔ کلک احوال‌نویس شده) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت توافق ملاقات لازم - و درشکل تخلف روانهٔ حضور باید شد (۲) - از ما مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشرده کار بپرخاش رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فضای آن شهر عرصهٔ مبارزت آراسته گشت - وجنگی بشایستگي رو داد - با آنکه تفنگ کاري بداؤد خان رسیده بود مردانه درآمده متصل امیر الامرا دیگر باره بجنگ در پیوسته نقد جان درباخت - امیر الامرا پس ازین فتح صولت افزا (که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیاد را اقامت جا ساخته فوجي بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشي به تنبیه کهندو دیهاریه (۳) سیناپتی راجه ساهو (که در صوبهٔ خاندیس قلعها

(۲) در [بعضی نسخه] روانهٔ حضور شوند (۳) در [بعضی نسخه] کهرو وبهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه *

احداث کرده تهانه قایم مي‌نمود - و باخذ چوتهه شورش‌آمای آن ضلع
بوده قافلها را بتاراج مي‌برد) تعین کرد - او در پرگنهٔ بهانیر[۲] با اشقیا
دوچار گشته بآویزش درآمد - مرهته باندک زد و خورد بآئین
و رسمے که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده
(که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت
که ناگاه آن تبه کاران بهیئت مجموعي چنان گرم و گیرا هجوم آوردند
که ذوالفقار بیک (که از فرط تهور پیش آهنگ همه بود) با جمعے
کشته گشته باقي فوج یغمائي شد - هرچند سیف‌الدین‌علي خان
و راجه محکم‌سنگهه بمالش آن‌گروه شقاوت‌پژوه تعین شدند و تا بندر
سورت شتافتند و پس ازان محکم‌سنگهه تا ستاره (که مسکن و بنگاه
ساهو ست) دقیقهٔ از نهب و تالان فرو نگذاشت اما جبر این کسر
و تلافيِ این شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نگرفت
نظر بر اسباب ظاهر (که وفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند
و شجاعت فطري حسین‌علي خان داشت) مي‌بایست شرذمهٔ
ضالهٔ مرهته بسرچنگهای رسا و مالشهای‌مستوفي سرحساب میشدند
لیکن [چون پادشاه بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض
بدستور داؤد خان در باب مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبيِ دکن
حتيٰ راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجهٔ دکن گشته)
بایما و صراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهلي با قطب الملک هر روز

(۲) نسخهٔ [ج] بهانیر •

صحبتے تازه و نزاعے نو برمي‌انگیخت - که هرساعت صدای بگیر
و بکش بگوش میرسید - و او از تنهائي و بیباکي ترغیب آمدن ببرادر
مي‌نوشت] لا علاج امیرالامرا از دشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته
در سنه (۱۱۳۰) یکهزار و یکصد و سي هجري معرفت سنکراجي[۲] ملهار
و محمد انور خان برهان‌پوري مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم
تاخت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار
سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتهه و دیسمکهیِ شش صوبهٔ
دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره ملکے (که راج قدیمش
مي نامند) حواله نموده گماشتگان[۳] اورا همه جا شریک و دخیل
ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت
اما نظر بمآل زیانے سترگ اندوخت - و نیل بدنامي برچهرهٔ حال خود
تا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفض اسلام عیاذا بالله
درین‌کار منوي و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفراز یکے بده رسید
و هر روز سر ببالیدگي کشید - اما منصف دوربین در مي‌یابد که
درین‌کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه[۴] با مرهته
و ایفای عهد و پیمان برواقت و ناخوشیهای پادشاه با قطب‌الملک
همه دواعيِ انتهاض امیر الامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد
بزبانها شایع گشت - پادشاه بخیال محال و سد راه شدن امیرالامرا

(۲) نسخهٔ [ا] شکراجي - و نسخهٔ [ب] شنکراجي (۳) در [چند نسخه]
گماشتداران (۴) نسخهٔ [ج] مساله با مرهته •

محمد امین خان چین بهادر را ببهانهٔ بند و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که بحرف طرازي و کارپردازي اعتقاد خان بتازگي شاه و وزیر نرد (۲) ولا باهم باختند) پادشاه اخلاص خان را (که با هردو برادر اخلاص‌مند گفته میشد) باصلاح مزاج حسین علي خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که تصمیم عزیمت کرده باستماع دوستی تازهٔ شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثاني مي‌کشید) باز برهم زدگي مسموع شده غرهٔ محرم سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک با فوج دکن و مرهته بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد رکضت (۳) نمود - و معین‌الدین نام مجهول العالی را بپسری شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهي و فدویت بپادشاه نوشت - که در تعلقه راجه ساهو سرے کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تقید صلاح دولت دانسته خود بحضور مي‌آرم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دار الخلافه جانب لاٹ فیروزشاه دایره نمود - و خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر بآواز بلند گفت که من از نوکری پادشاه برآمدم - و پس ازانکه بوساطت قطب الملک تکالیفے چند با شروط و عهود پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نموده گذارش گلها کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزادهٔ جعلي سوار

(۲) نسخهٔ [ب] نرد دغا (۳) نسخهٔ [ب] نهضت نمود ه

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت باو عنایت شده بود) داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته هیچ کس را درانجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بسوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خیرباد جان و آبروی خود گفتن مباشر امر عظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب‌الملک مرقوم خامه گردیده - و هنوز دو ماهے نگذشته بود که نیکو سیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا علم خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصرهٔ سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه جیسنگهه سوائي (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور سیکري رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحهٔ راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدورتها برخاست - و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخرکار از پخته‌کاری راجه رتن چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیلے ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هردو برادر ببادهٔ کامیابي لبے تر ساخته شورابهٔ بیمرادي درکشند - و گامے چند بمقصود شتافته ره سپر ناکامي گردند) مساهلهٔ سترگ و غلطے فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که دولابے عظیم بچرخ آوردند) بملاحظهٔ یک دیگر

سریر آرای هندوستان نگشتند - اگر یکی بدیگری سر فروتنی و انقیاد فرود می‌آورد یا امیرالامرا (که بعلو شان و جلالت قدر و عزمی بلند و همتی بجا و شجاعتی مفرط و دانشی درست شهرت تمام داشت - و بصولت و مهابت رعب افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان برداشته مربع نشین چار بالش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت و زمانهٔ دراز دولت در خانوادهٔ ایشان امتداد می‌گرفت - چنانچه باستانی نامها از احوال گذشتگان آگاهی می بخشد - بالجمله بنابر هنگامهٔ جهیله (۲) رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه و قطب الملک از فتح پور بآگره معاودت نموده تا انفصال قضیه اقامت آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهیله (۲) رام سر استکبار می‌خارید حیدرقلی خان با محمد خان بنگش تعین گشته بوساطت راجه رتن چند (۳) بآشتی و مصالحه خاطر ازان طرف وا پرداختند - درین ضمن فلک نقشی نو بر صفحهٔ روزگار کشید نظام الملک بهادر فتح‌جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلی ممتاز امرای عالمگیری ست) استشمام رایحهٔ غدر و عناد از سادات نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانی دلاور خان بخشی امیرالامرا را (که با فوج چیدهٔ جرار بتعاقب بود) و عالم علی خان برادر زاده و متبنای حسین‌علی خان را (که بنیابت صوبه‌داری دکن می پرداخت - و با فوج مرهته و متعینهٔ آنجا بعزم قتال باستقبال رسیده)

(۲) در [بعض نسخه] چهپله رام (۳) نسخهٔ [ج] مسالمه ٭

بآویزشهای پی در پی دستخوش تاراج جان و مال ساخت - غریب حالتی بحسین علي خان رو داد - نمی‌دانست که مآل کار بکجا خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیری می اندیشید برخی گفتند که چون قبیلهٔ نواب در دکن است بارسال فرمان صوبه داری دکن نظام‌الملک را مستمال باید ساخت - و بمرور و تدریج بتلافی و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید مبارک خان بخاري قلعه دار موروثی دولت آباد با آنکه از طرف حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بپاس ناموس سیادت زن و زاد امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام‌الملک بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و محفوظ نگاهداشت - پارهٔ هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنکاش بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي‌القعده بعزیمت دکن با پنجاه هزار سوار موجودي سوای آنکه نگاهداشت علی‌العموم شروع کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبراباد کوچ نمود ٭

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتنفسی نشدند اما مقلب القلوب نوعی صرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازی ماست) آلهي این کشتي غرق شود باهم می‌گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

چون اعتماد الدوله محمد امین خان (۲) چین بهادر بخابر قرابت قریبهٔ خود با نظام الملک متوهم گشته با وجود عهد و پیمان امیرالامرا جزم کرد که آخر کار دست ازو هم برنخواهند داشت بفکر غدر افتاد - و میر حیدر کاشغري را (که از ترکان دوغلات بود - وجد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدي همواره ملتزم رکاب بابري و همایوني بود - و چندے بفرمان‌روائی کشمیر رسیده - و از جهت میرشمشیري اینها را میر گویند) بران داشت که منتهز قابو گشته بکید و حیله بقطع رشتهٔ حیات امیرالامرا اقدام نماید *

گویند سوای والدهٔ پادشاه و صدر النسا محل و سعادت خان نیشاپوري (که از فوجداری هندون بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان همراز گشته بود) دیگرے ازین (۳) شر سر آورده آگهي نداشت اگرچه به ثبوت رسیده که شبر (که حامل این سانحه بود) میر جمله باظهار هواخواهي بامیرالامرا ازین مقوله اطلاع داد - جواب گفت که من مگر خربوزه ام - که کسے بکارد زند - و اصلا التفات نکرد - بهر تقدیر ششم ذی‌الحجه (۱۱۳۲) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس که منزل توره (که از فتحپور سي و پنج کروه عرفي‌ست) مخیم عساکرگردید اعتماد الدوله ببهانهٔ تهوع و برهم زدگی دل به پیش‌خانهٔ حیدر قلي خان میر آتش فرود آمد - و حسین علي خان بعد از داخل شدن پادشاه بمحل سرا برگشته پالکي‌سواره راه خانه گرفت - همین که

(۲) نسخهٔ [ج] امین خان بهادر (۳) در [بعضی نسخه] سر بباد داده •

متصل دروازهٔ کلال‌بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی زباني نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستي و چالاکي خنجر آبدار بپهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دویده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علي خان برسیدن منزل هر یکے بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند دران وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان (۲) که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوقے دیگر هم دست و پای بے‌حاصلي زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتي افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهي نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزر بفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رؤیا

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان •

دید که سیدالشهدا ثالث ایمهٔ اثناعشر کرام (علیه و علی آبائه السلام)
۱۱۳۲ ۱۱۳۲
خطاب بامیرالامرا کردند - و فرمودندکه * بلغ وعدک - وغلب عدوک *
پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با صنعت
تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطي بلگرامي (رحمه الله)
قصیدهٔ غرائی در مرثیهٔ حسین‌علي خان گفته - تا تاریخ درینجا
ثبت گردید * * ابیات *

* آثار کربلاست عیان از جبین هند *
* زد جوش خون آل نبي از زمین هند *
* شد ماتم حسین‌علي تازه درجهان *
* سادات گشته اند مصیبت نشین هند *
* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *
* این است نوبهار گل آتشین هند *
* گیتي چرا سیاه نگردد ز دود غم *
* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *
* نیلي ست زین معامله پیراهن عرب *
* وز خون گریه سرخ شد ست آستین هند *
* رستم نشان حسین‌علي خان شهید شد *
* از خنجرے که بود نهان در کمین هند *
* آن صفدرے که از قلم تیغ بارها *
* تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند *

* منقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
* کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند *
* تیغش بروز معرکهٔ خصم تیره بخت *
* چون برق میشگافت صف آهنین هند *
* فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
(۲)
* کز روی فخر بود بدانش یمین هند *
* هند از شهادتش تن بے روح گشته است *
* یعني که بود او نفس واپسین هند *
* عالم چو قبر در نظر خلق شد سیاه *
* اُفتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
* از دست ابن ملجم ثاني شهید شد *
* گوئي ز کوفه است گل ماتمین هند *
* هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
* دیدیم داستان شهور و سنین هند *
* کاهیده است صبر و تناور شدست غم *
* اینها نصیب ماست زغثّ و سمین هند *
* ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
* غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدانش *

* بر رغم این جماعهٔ مغصوبه بین هذه *

* سال شهادتش قلم واسطي نوشت *
۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هذه *

حق این‌است که در قریب‌العهد کم امیرے باین خوبي گذشته - باکثر ستوده خوها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام وکثرت اطعام سرکار او مشهور است - اجرای بُلغور خانها از غلهٔ خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمهٔ دکن نموده که تا حال جاري‌ست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت مي‌نمود - پیش از آمدن دکن (۲) زر مهم سازي نمي‌گرفت - پس‌ازان محکم‌سنگهه و دیگر متصدیان باظهار کمیِ مداخل و افزونیِ خرج مزاجش را برین آوردند - معهذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) حیدر قلي خان متصدیِ بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد - و عبدالحي پسر متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافیِ اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - روزے یکاه‌تراو را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن‌نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله اُفتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم •

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن •

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشمیري اصل است - در عهد خلدمنزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتیاز داشت و در ایام جهاندار شاه ترقي کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ‌سیر رسید داخل کشتنیها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان‌بخشیِ او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان یافت - و داخل یساولان تزک گردید - چون محمد امین خان بخشیِ دوم بمالوه رخصت یافت (تا شاید سد راه امیرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف میکرد - محمد مراد خان بسزاولي تعین گشت با دهن دریدگي و زبان درازي که داشت فایده نکرد - سر دیوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولیِ کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بےمحابا عرض کرد - که اگر درین وقت اغماض شود هیچ نمي‌ماند - پادشاه گفتند چه باید کرد - گفت بنده حکم شود که رفته بگوید - همین‌وقت کوچ نماید - والا بخشیگري تغیر فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - این جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسیلهٔ هم وطنیِ صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بیشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و منازعت با سادات بارهه و تسلط و اختیار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتےنو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

بجائے نمیرسید - روزے وکالت خان قابو یافته بپادشاه درین مقدمه چندان بنیرنگیء افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد وگفت بے آنکه کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصتے شیرازهٔ تسلط آنها از هم مي‌پاشد که فرخ سیر (که لوامع دانش و تمیز فرونشانده بود) اصلا بکنه کار پی نبرده فریفتهٔ او گشت - و در همه‌کارها محرم همراز و یار دمساز کرده در ایام معدود بمنصب هفت هزاري ده هزار سوار برآورد و بخطاب رکن‌الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت روزے نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه باو مرحمت نمي‌شد سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن‌آباد فرموده در جاگیرش بطریق التمغا عنایت شد - و بصوابدید او جهت برانداختن دولت سادات سربلند خان از پتنه و نظام‌الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد و مهاراجه اجیت سنگهه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند و با هریکے هرروز صحبت مشورت منعقدمیگشت - اگر کسے اظهار مینمود (که اگر بیکے خلعت وزارت عنایت شود استقلال قطب‌الملک میکاهد و بمرور وهنے تمام بحال او راه[2] خواهد یافت) میفرمودند برای وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست - امرا [که از پیش‌آمد چنین مرد کم اصلے (که بهرزه گوئي و بد وضعي شهرهٔ عالم بود) دل بري داشتند[3]] کي بوزارت او راضي بوده دل‌نهاد کار میشدند ناچار پهلو تهي میکردند - و فی‌الواقع چه طور سودائي بود - ارتکاب

(۲) نسخهٔ [ب] راه یابد (۳) در [بعضے نسخه] دل بري داشتند •

مهالک و تعب‌کشي و جان‌کنی ازین کس باشد - و وزارت و دولت نصیب دیگرے * * بیت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *

* چون غرهٔ شوال که عید رمضان ست *

و غریب‌تر آنکه با این همه توقع کارهای خطیر ازین امرا اکثرے را بتغیر جاگیر و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر یکے پرداخته ممنون خود میساخت - و این فکرهای لاطایل و کنکاشهای باطل که * مصرع *

* نهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها * مفصل چون

بقطب‌الملک میرسید او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام کرده بحسین‌علي خان امیرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود از دکن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیمت امیرالامرا آگاه گشته از سر نو بفکر التیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانهٔ قطب‌الملک فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاظ و شداد درمیان آورد - از طرفین تدارک مافات قرار یافت - هنوز ماهے نگذشته بود که بطفل مزاجي و کم حوصلگیء پادشاه این‌همه مراتب آشتي نسیامنسیا گردیده غبار کدورت و ناخوشیء طرفین بیش از پیش تهیج گرفت وبکرات همین صحبت رو داد - بعضے امرای تجربه کار کناره گزیني را وقایهٔ آبرو فهمیده خود را کشیدند - و چون امیرالامرا از دکن رسید پس از استحکام عهود و شرائط ملازمت دریافت - اما اوضاع

پادشاهي و برهم‌کاری مردم دیده توقع اصلاح برداشت - و بفکر دیگر افتاد - هشتم ربیع الثاني بتقریب ملازمت ثاني قطب الملک را باتفاق اجیت سنگهه ببند و بست قلعهٔ ارک فرستاد - غیر از اعتقاد خان کسے از مردم پادشاهي در قلعه نماند - قطب‌الملک با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عنایتیها سر کرد - محمد فرخ سیر هم بر آشفته جواب میداد - تا آنکه منجر بحرفهای خشن شده - اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فریب میانجي‌گري نماید - چون از طرفین سررشتهٔ اختیار از دست رفته بود سید عبدالله خان اورا مخاطب بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند و اعتقاد خان جان بدر بردن غنیمت دانسته راه خانه گرفت قطب الملک شب باحتیاط تمام در قلعه گذرانیده صبح نهم ربیع‌الآخر پادشاه را مقید نمود - و تا آن‌وقت بر هیچ‌کس معلوم نبود که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند اعتقاد خان باظهار فدویت با جمعیت خود سوار شده در بازار سعدالله خان بمقابل فوج امیرالامرا خر حمله نموده دست و پای بیحاصلي میزد - که نوبت جلوس رفیع‌الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را بخفت تمام دستگیر ساخته خانهٔ اورا بضبط در آوردند - و بباز یافت جواهر نفیسه (۲) (که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته) ذلت و خواري میکشید - فرخ سیر را بعد سلطنت شش‌سال و چهار ماه

(۲) در [بعضے نسخه] جاگیر و منصب که باو *

سوای یازده ماه فرمان‌روائی جهاندار شاه (که در ایام پادشاهیٔ خود داخل‌کرده بود) از سلطنت خلع نموده بالای‌ترپولیهٔ قلعهٔ ارک که جای تنگ و تاریک است مکحول نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود *

از ثقهٔ عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب‌الملک بے آنکه بکسے ظاهر نماید سرمه دان استعمالیٔ خود را سر دیوان به نجم‌الدین علي خان داد که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ‌سیر کشند - درین وقت فرخ سیر جزع بسیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصانے نشده در اخفای آن میکوشید و هرگاه چیزے مي‌خواست مي‌گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخیال او گویا ما مطلع نیستیم - بهر تقدیر از ساده لوحي بمستحفظان بوعدهٔ مناصب عمده مشورت برآوردن‌خود میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوائي رسانند چون‌این‌خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضای صلاح ملکي دوبار مسموم نمودند - از سخت جاني کارگرش نیفتاد - آخر بتسمه‌کشي که بدعت مستحدثهٔ او بود رهگرای فنا ساختند - روزے که تابوتش بمقبرهٔ همایون‌پادشاه مي‌بردند طرفه بلوای‌عام واقع شد - دو سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاري جمع گشته گریه‌کنان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خواني نمودند *

سبحان‌الله مردم درین مقدمه حیدري و نعمت اللهي شده اند یکے میگوید * * رباعي *

* دیدي که چه با شاه گرامي کردند *
* صد جور و جفا ز راه خامي کردند *
* تاریخ چو از خرد بجستم فرمود *
۱۱۳۱
* سادات بوی نمک حرامي کردند *

دیگرے گفته * * رباعي *

* با شاه سقیم آنچه شاید کردند *
* از دست حکیم هرچه آید کردند *
* بقراط خرد نسخهٔ تاریخ نوشت *
۱۱۳۱
* سادات دواش آنچه باید کردند *

اما بر ظاهر است که در ازای حقوق پادشاهي قدیما و جدیدا (که بر ذمهٔ خانه زادان موروثي ثابت و متحقق است - سیما در حق این دو برادر که در نوکري بآقائي رسیدند) صدور این حرکت قبیح ازینها (که ظلمے صریح بود با کفران نعمت که هریک بانفراده در رذالت و شناعت تام تمام بود) نه حق حقیق است - حاشا وکلا - بلے اینها هم طرفه خدمتے بتقدیم رسانیدند - که ببذل جان و ایثار مال کوتاهي نکرده پادشاه هندوستان ساختند - لیکن بنظر انصاف نه این حق است - بل ادای حق است - و مقتضای نمک خوارگي - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه مي‌فرماید آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسور واجب نیست - منفعت خویش جبلی نفس انساني شده - اگر سبقت درین امر نمیکردند بتلف جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوان دیگر هم حفاظت ازین بلیه میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده بکار عمدهٔ سرحدے اکتفا مي‌نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین ذمائم است نگذاشت - و درینوقت مدعیان باین هم کی میگذاشتند بهر تقدیر اگر باصل کار وانگرند خود محمد فرخ سیر مادهٔ فساد سلطنت خود گشته از بےتجربگي و نابخردي غلطها ازو سرزد - اول منصب والای وزارت را [که اصلا مناسبتے بسادات بارهه ندارد - چه در عهد عرش‌آشیاني تا زمان خلدمکان (که بآغاز و انجام دستور العمل سلطنت هندوستان اند) سادات بارهه بمناصب عمده ترقي کردند - اما اقل مرتبه بدیواني صوبهٔ یا متصدي‌گري پادشاهزادهٔ نامزد نگشتند] بایستے باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظر بر حقوق آنها از راه قدرداني و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضهٔ اقتدار آنها داده بود بایستے بگفتهٔ سخن‌سازان خود غرض (که در پردهٔ دولتخواهي کار هزاران بدخواه آماده مي‌کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود برای او دریغ نکردند - و آینده نیز بےموجب ازانها بداندیشي متصور نبود) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دید از خود دید - و هرچه کشید از خود کشید - قلم جولاني شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون امیرالامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک (٢) بشاهجهان آباد رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصهٔ روزگار بدر رفته در گوشهٔ انزوا بناکامي بسر مي‌بردند) پرداخت - ازانجمله اعتقاد خان را ببحالیِ منصب خوشدل ساخته مبلغی بمدد خرج و نگاهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش ننشست - زیاده بچند کروه رفاقت ننموده بدهلي بر گشت و تا زیست منزوي بوده باجل‌طبعي درگذشت - هرچند بسخافت و جلافت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم‌فرصتیِ دولت خود عالمےرا کامیاب ساخت - با این‌همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند

* نکته * دولت مزیل عیب نمي‌باشد * * بیت *

* غني از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل *
* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهي‌را *

بلکه مُظهر آنست * * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *
* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

* اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر (٣) *

پسر میر بهاءالدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن ترجمهٔ قلیج خان عابد خان پیرایهٔ ترقیم یافته - میر بهاءالدین مدتها

(٢) نسخهٔ [ا] و قطب‌الملک (٣) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

بجا نشینیِ بزرگان خود مي‌پرداخت - چون انوشه خان والیِ اورگنج با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سي و یکم جلوس خلدمکان بدکن پاتابهٔ غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید و بمرحمت منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني سرمایهٔ ناموري اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع وتنبیه غنیم مامور میشد) سررشتهٔ تعیناتي بدست آورد - و سال چهل و دوم چون قاضي عبدالله صدر فوت نمود او حسب‌الطلب از انجا بحضور رسیده بعنایت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتری زمرد میناکار نقش بلند رتبگي درست کرد - و در هنگامے (٢) [که موکب پادشاهي بتسخیر قلعهٔ کهیلنا (که بعد فتح به تسخر لنا موسوم شده) متوجه گردیده محاصرهٔ آن بمیان آمد] خان مذکور باضافهٔ دو صد سوار امتیاز یافته تعین گشته که از کتل انبه‌گهات بتل کوکن (٣) شتافته ازان طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعهٔ مذکور مسدود سازد - خان مذکور کمرهمت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده پشتهٔ (که بدست مقاهیر بود) بکشش و کوشش مستخلص گردانید و در جلدوی آن بخطاب بهادری بلندآوازه گشت - و سال چهل‌وهشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار وپانصدي هزار و دوصد سوار چهرهٔ

(٢) در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (٣) در [بعضی نسخه] بتلکوکن *

کامیابي برافروخت - و سال چهل و نهم در محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره و تعاقب زمیندار آنجا (که وادی فرار پیموده بود) خدمات شایسته بتقدیم رسانیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار و دوصد سوار چهرهٔ بخت را نور آگین ساخت - و پستر به تنبیه مقاهیر مامور شده چون سالم و غانم برگشت سال پنجاه و یکم باضافهٔ سه‌صد سوار و خطاب چین بهادر رایت امتیاز برافراشت - و چون همراه سلطان کام بخش تعین گردیده بود در چند روز خبر رحلت خلدمکان شنیده بی[۲] اطلاع احدے ازانجا نزد اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا نا دلچسپ دیده از اثنای راه (که شاهزاده مزبور جانب هندوستان متوجه بود) جدائي گزیده باورنگاباد آمد - و پس ازان (که خلدمنزل ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه بدکن برافراخت) او بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسرواني بهندوستان بتفویض خدمت فوجداری مرادآباد قامت قابلیت آراست - و سال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعے بهم کرد دامن همت بر کمر عقیدت زد - چون نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید بوساطت قطب الملک و حسین علي خان دولت ملازمت دریافته از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش‌هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله نصرت جنگ و تقرر بخشي‌گری دوم درجهٔ اعتلا پیمود - و سال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بست صوبهٔ مالوه

(۲) نسخهٔ [ب] بے اطلاع ازانجا •

دستوري پذیرفت - و چون دران ایام حسین علي خان از دکن روانهٔ بارگاه خلافت شده کسے را نزد خان مذکور (که متصل اجین بگردآوری جمعیت سرگرم بود) پیامهای لطف آمیز رعب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حکم سلطاني راهی دارالخلافه شد ازین جهت بپای عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گردید درین ضمن (که حسین علي خان بدارالخلافه رسیده محمد فرخ سیر را مقید گردانید) خان مذکور با جمعیت خود رفته با مردم سادات ملحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفیع الدرجات ببحالی منصب قدیم و بخشي‌گری دوم آب رفته بجو آورد - و بعد چندے میان او و حسین علي خان صحبت برهم شده بنقاض باطن انجامید - و چون حسین علي خان در اوائل سلطنت فردوس‌آرامگاه بعنوانے (که در احوالش بذوک خامه گذشته) کشته‌گردید و غیرت‌خان همشیره زاده‌اش طریق گستاخي پیموده جیب زندگي را بچنگ اجل در داد خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام بطریق انعام و تسلیم تعلقهٔ وزارت و خطاب وزیر الممالک بوالا پایهٔ امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و صد و سي و سه هجري رخت زندگاني را ته کرد - امیرے بود شجاعت نشان و سیر فکر - رفقا خصوص مغلیه را در کارسازیهای معاملات (که خود هم میگرفت) رعایت میکرد - در کم‌فرصتی ایام وزارت

از نوکران پادشاهي هرکه شکایت بے‌جاگیري پیش او برد از محال پانباني (۲) جاگیر او مقررکرده چوپدار خود را محصل نموده سند جاگیر تیار ساخته بدست خود بآن کس مي سپرد - پسرش اعتمادالدوله قمرالدین خان‌است - که ترجمه‌اش علیحده نوکریزخامه شده *

* اخلاص خان اخلاص کیش *

هندو پسرے بود از قوم کهتري بلي (۳) - نام اصلی او دیبي داس نیاگانش قانون گوئی قصبهٔ کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصلهٔ چهل کروه است) داشتند - نام برده از سن صبی بکسب علوم مشغوف بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوتي نسبت شاگردي داشت بوساطت او ملازمت خلدمکان حاصل نموده باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کمے سال بیست و پنجم مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیم پیش دست روح‌الله خان میربخشي از تغیر یارعلي‌بیگ و سال سي و سیوم از تغیر شرف‌الدین واقعه‌نویس کچهری خانسامان و بستر امین جزیهٔ صوبهٔ بیدر (۴) و سال سي و نهم امین و فوجدار پرگنهٔ اندور از تغیر محمد کاظم شد و درین سال منصب او چهار صدي سه صد و پنجاه سوار مقرر

(۲) در [بعضے نسخه] پانهاني (۳) نسخهٔ [ا] نلي (۴) در [اکثر نسخه] صوبهٔ بدر •

گردیده سال چهل و یکم باز بخدمت پیش دستی روح الله خان خانسامان چهرهٔ عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنایت نام او بلفظ محمد مصدّر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش بود بوساطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بے تقصیري پرداخته پروانگي گرفته در اورنگاباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي یکهزار سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط بلندمرتبگي گسترد - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقهٔ مذکور پیش میرفت ازانجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمي گفتگو بطول میکشید - تعلقه‌داران دیگر ساکت شده کنایه میکردند که الحال کشاف و مشکوٰة درمیان آمد - امور دنیوي موقوف باید داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود درخواست هیچ یکے رد نمیشد - خان مزبور (که در متصدي‌گري بسختي و دقت زبان‌زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم‌نوازی پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان بد نامی تحقیق این امور قبیح نسبت بخود دانسته تکلیف آن باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست ازان کشید - و مستعد خان محمد ساقي (۲) برین کار مقرر گردید - و در

(۲) در [بعضے جا] محمد شافي نوشته •

وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی تن بر تعلقهٔ سابق افزوده با خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامهٔ دار و گیر بلند شده بود - و بعضے امرا نظر برو نیز داشتند) قطب الملک و حسین علي خان پاس رابطهٔ قدیم مرعي داشته اورا بوطن خود (که قصبهٔ جانسهته (۲) باشد) روانه نمودند - پستر بپادشاه عرض نموده اسناد بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طلبداشتند - اگرچه بنابر وارستگی مزاج بنوکري راضي نبود اما بمبالغهٔ هردو برادر آمده ملازمت نمود - و بخدمت میر منشي‌گري و تحریر تاریخ متضمن واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر بمنصب هفت هزاري ترقي کرد - و در عهد فردوس آرام‌گاه نیز بخدمت مذکور مي‌پرداخت - مرد مزاج گرفتهٔ دربار دیده بود غیر از لباس سفید نمي پوشید - گویند درکم منصبي نیز عمدها عزت او مي‌کردند - واقعات محمد فرخ سیر بقید قلم در آورده به پادشاه‌نامه موسوم کرد - بوقت موعود چهره را بنقاب عدم پوشید *

* امین خان دکنی *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق فرید (۳) برادر دیگر مقدمة الجیش و هراول برادران خود خان‌عالم و منور خان بود - تلاش و تردد‌ے در خور نام و نشان خانوادهٔ خویش بسیار نمود - چون روزے چند از حیاتش باقي بود سالم ماند - گویند

(۲) یا جادسته‌ه باشد (۳) در [اکثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگر ٥

وقتے (که خانعالم و منور خان بمقابلهٔ عظیم‌الشان عنان سبک ساختند) آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش نگاه کردند بنگلهٔ (۲) شاهزاده بنظر در آمد - برگشته با سي سوار پروانه وار خود را همان طرف زدند - خاند مذزل بعد فتح متوجه احوال خان مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما ازانکه بقیه ایست از دودهٔ شجاعت و بردلي مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیر مباهي ساخت - و پس ازان بفوجداری سرا (که عبارت از کرناتک بیجاپور است - و آن الکائےست وسیع زر خیز) مامور (۳) گردید - و چون پیوسته بداں سرکار ولایات متصرفهٔ زمینداران متفرق است هر کدام بقدر مرز و بوم خویش پیشکش پادشاهي ادا میذماید - ازانجمله میسوریا (که مرزبان سرینگ پتن است - و آن مملکتےست بجمع افزون از چهار کرور روپیه - و در دکن هیچ زمیندار‌ے باعتبار ساز و سرانجام و بسطت ملک و وفور خزائن سهیم و نظیر چه که بعشر عشیر آن نمیرسد) پیشکشے مقرري دارد - فوجدار سرا هم باندازهٔ زور خویش قلیل و کثیر میستاند - و در صورت زیاده طلبي بفوج‌کشي مي‌انجامد چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجے گران بسرداری (۴) دلوا (که عبارت از بخشی لشکر است) بمقابله تعین گردید - بعد تلاقی فریقین

(۲) نسخهٔ [ب] مردانه وار (۳) در [بعضے نسخه] نامور گردید (۴) نسخهٔ [ب] بسرداري والوای ٥

و کوششهای مردانهٔ طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلاور پای ثبات افشرده نزدیک بود که نقدجان در بازد - ناگاه تیرے از دست او بسرداد رسیده بکوی عدم برد (۲) - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند و در دستها بعزی و سرداری بشناختند - پستر بخان مذکور فوجداری کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلی خان دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل یافته هنوز خود در بالاگذه محال تیول قدیم خویش بود - که از آمدآمد امیرالامرا حسین علی خان از کوته اندیشی بخویشتن داری زده استقبال را لختی بمکث انداخت - امیرالامرا پس از فراغ جنگ داؤد خان از همراهان خویش اسد علی خان جولاق را (که جد او از ترکان علی مردان خانی بود) بضبط برار فرستاد - و بعد ازان که ملازمت دریافت صوبهٔ مذکور بدو وا گذاشت - و چون عوض خان بهادر از حضور بحکومت آنجا تعین گردید خان مزبور بایالت ناندیر شتافت - و از آزردی و بےانصافی باغوای زمینداران پرگنهٔ بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندهاتا (۳) (که پدرش کانهوجی سرکیا از مرهتهای پنجهزاری بود - و در عهد خلدمکان مصدر کارها

(۲) یا بکوعدم باشد (۳) نسخهٔ [ب] ماندها نام که •

شده) پرخاش بیجا سر کرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا در آورد - و پس ازان بسابقهٔ نزاع بفکر مالش جگپت یامه (که نرمل بتغلب گرفته) افتاد - آن بومی دریافته بفتح سنگهه متبنای راجه ساهو (که مکاسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجهے دیگر (که یاوز اندیشهٔ آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان ایام صلح مرهته قرار یافته نیل این بدنامی بر ناصیهٔ احوال امیرالامرا تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب استحکام مکان و زور طلبی حکام و مرزبان چوتهه متعذر الوصول باشد امیر الامرا اعانت نماید - چون در تعلقهٔ خان مزبور در هنگامهٔ شورش افزائی اشقیا هم از برخے جاها یکدام بطریق چوتهه نداده بودند با وصف مکرر نوشت و خواند امیر الامرا تن باین عار و ننگ نداد و در ادای چوتهه تهاون صریح بکار برد - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علی یوسف خانی (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور (که بشهرت عزل در استقلالش اختلالے واقع شده بود) بتقریب شادی صبیهٔ خود ببالکنده شتافت - که یکدفعه فتح سنگهه باتفاق جگپت بسرش رسید - او نظر بر خاندان و عنوان خود کرده از بسیاری خصم نیندیشیده با مردم کمے باستقبال رفته - ازانجا (که درین انقلاب آباد اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور (که بهروزش سپری شده خسران و زیان بروی آورده بود) بدست آن ناکسان اسباب و اثاثهٔ امارت را باخته و ننگ و ناموس چندین ساله

بباد داده آخرها رهائي يافته ببالكنده نشست - پس ازان سيد عالم‌علي خان بهادر در ايام صاحب‌اختياري دكن مجددا اورا بصوبه‌داري صوبهٔ خانديس مستمال ساخته در جنگي (كه با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده) بسرداري دست راست تعين فرمود - آن نابكار تيره روزگار بخلاف سپاهي پيشگان و نام آوران دست بكار نبرده تماشائي گرديد و خط بطلان بر كارنامهاي نياكان خويش كشيد - اگرچه بعد فتح فتح‌جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در ديدها نماند - در همان ايام (كه عوض‌خان بهادر بخابر شلتاقش در مقدمهٔ بازگردانيد براز دل پري داشت (٢)) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خويشگي را بجايش نصب نمود - او بمجرد استماع اين‌خبر نزد نواب فتح‌جنگ (كه دران وقت متوجه ادوني بودند) شتافت اما روي نيافت - برگشته بقصبهٔ پربني (٣) محال جاگير خود (كه دوازده كروهي پتهري ست) آمده فروكش نمود - و در محالات مشروط خانديس مزاحم عمل (٤) گرديد - هرچند خان منصوب در اصلاح كوشيد از جهالت و ناداني براه نيامد - و آخر كار خود را در قيد او داده مدتے زنداني ماند - چون پسرش مقرب خان (كه در احوالش نيز اشارے باين سرگذشت رفته) بنوكري سرفراز گرديد باستشفاع او رهائي يافته ديهات پنجاه هزار روپيه از بالكنده باخراجات او مقرر شد

(٢) نسخهٔ [ب] دل بري داشت (٣) نسخهٔ [ب] پرمني (٤) در [بعضي نسخه] عامل ٭

و مدتے دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنياد رسانيده دست التجا بدامن‌معاضدت و مساعدت عوض‌خان بهادر زده ببحالي جاگير و منصب اميدواريها اندوخت - درين اثنا آصف جاه از هندوستان قدوم‌فرمود - و جنگ مبارزخان درميان آمد - باقتضاي‌وقت استمالت تازه يافته كمر رفاقت بميان عزيمت بربست - و بتهيهٔ سرانجام روزے چند در شهر مانده برآمد - چون از ادبار زدگي و ذلت‌كشي پي در پي عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خيالي ورق برگردانده راه برگردانيد - وباه‌وار و شبگير بمبارزخان (كه مخفي وپنهان سلسله جنبان عهد و پيمان شده بود) در پيوست - روز جنگ بے آنكه تلاش و ترددے ازو سرزند بآب تيغ مخالفان نقش هستي او از صفحهٔ روزگار محو و ناچيز گشت - و كان ذلك في سنة (١١٣٧) سبع و ثلثين و مائة و الف ٭

٭ امين الدوله امين‌الدين خان بهادر سنبهلي ٭

از شيخ زادهاي قصبهٔ مذكور است - كه از دارالخلافه شرقي شمالي واقع شده - نسبش به تميم‌انصاري ميرسد - خان مذكور آغاز ملازم پيشگي بنوكري جهاندار شاه عز افتخار (٢) اندوخت - و در عهد محمد فرخ سير داخل يساولان گرديد - و در عهد فردوس آرامگاه پيش‌آمد نموده بپايهٔ ميرتوزكي مرتقي شد - و رفته رفته بمنصب

(٢) در [بعضي نسخه] عز و افتخار ٭

چهار هزاري و پستر بپایهٔ شش هزاري شش هزار سوار و خطاب امین‌الدوله و عطای محال سنبهل بکامل[2] سه لک روپیه در تیول لوای ناموري برافراخت - مشغوف یار باشي و عیش پرستي بود - در همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانهٔ ملک عدم گشت عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاده - از پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و نشانے داشتند *

* اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر *

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر است - اواخر عهد خلدمکان بمنصب در خور و خطاب قمرالدین خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشیگری احدیان مرتقي گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلیر جنگ بمهم کرد تعین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد کشته شدن حسین‌علي خان (که غیرت خان همشیره زاده اش باتفاق مردم بارهه بر لشکر پادشاهي هجوم آورد) نام برده آثار دلاوري بظهور رسانیده پستر بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري دوم از گذاشت پدر خود و داروغگي غسل خانه ضمیمهٔ تعلق احدیان مدارج ترقي پیمود - و چون پدرش بدار القرار شتافت اگرچه برای وزارت نظام الملک آصف جاه از دکن طلب حضور گردید او باضافهٔ منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلندي

(۲) در [بعض نسخه] بکابل •

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریبے بدکن معاودت نمود تعلقهٔ وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سي و هفت هجري بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري (که بالاجي راو مرهته در صوبه مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خاندوران هریکے با فوج علیحده تعین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علي محمد خان روهیله (که آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - اما برغم عمدة الملک و صفدر جنگ واسطهٔ افغان مزبور شده بملازمت پادشاهي آورد - و دفعهٔ سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار بارادهٔ مقابلهٔ احمد شاه دراني (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزیکه مقابله قرار داده بودند ناگاه گولهٔ اجل از توپخانهٔ قضا بار رسید و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجري بدار باقي پیوست - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شیوهٔ تواضع و فیض رساني نامے بنیکي بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردید روادار اذیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضے بتعدي بتصرف آمده بود) قیمت واجبي نموده تتمه بمالکان رسانید و هرکه بفروخت راضي نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

مزاجش بود - گویند در ایامے (که آصف جاه بدارالخلافه میرفت) نظر بکلان سالی او با وصف وزیر بودن برای خدمت او بر می‌خاست بعد درگذشتن او پسرش میرمنو چابک دستي بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمے از میدان برداشت که راه وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب شده صوبه‌دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري (که شاه دراني از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادرشاه از سیالکوت[۲] و گجرات و اورنگ‌آباد و پرسرور[۳] چهار محال پیشکش خود مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۶۵) یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجري باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بنفاق آدینه بیگ خان و کوراامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود معین الملک سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري روزے بشکار رفت - و طعام خورده درد احشا بهمرسید - از اسپ فرود آمده خواست قي کند - نشد - و دست هم اجابت نگردید - ناگاه جان بحق سپرد - و سند حکومت لاهور شاه بنام پسرش (که دوساله بود) کرده فرستاد - بنابر صغر سن او مادرش مستولي بر مهمات بود - ازین جهت رفقا متنفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخهٔ [ب] از ننهه و سند و سیالکوت (۳) نسخهٔ [ا] بر سرور *

طبعي فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعني مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندے خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگامهٔ تنخواه سپاه پای استقامت او از جا رفت - و کار ببیگم رجوع گرفت - پس ازان میرزا جان نامي جماعه‌دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عمادالملک بر لاهور دویده بیگم را بقید آورد چنانچه در احوال عمادالملک مفصل پیرایهٔ نگارش پذیرفته - و پسر دیگر اعتمادالدوله انتظام‌الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلقهٔ وزارت از تغیر صفدر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بدست اقارب خود کشته گردید و یکے از پسرانش فخرالدوله است - که یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه مي‌گذراند - بحال محرر این اوراق مهرباني دارد - دیگر اخلاف هم ازو باقي مانده *

* امیرالامرا غازی‌الدین خان بهادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام‌الملک آصف جاه و برادر اعیانی ناصرجنگ است نام اصلی او میر محمد پناه - پیوند خویشي با قمرالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس‌آرامگاه گذاشت - درانجا نشو و نما یافته ابتدا ببخشي‌گری احدیان سرفرازي پذیرفت - و در سنه (۱۰۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري (که پدرش بانتقال خاندوران بخدمت میر بخشیگري سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابت تعلقهٔ مزبور بپایهٔ بلند رتبگی بر آمد - و پس از فوت پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میربخشي بود - پستر تعلقهٔ مرقوم و خطاب امیر الامرائي بنام او قرار یافت پس از شهادت ناصرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقا دران ایام (که ایلچی شاه دراني رسیده بود) صفدر جنگ ملهار راو هولکر را حسب ایمای پادشاه بوعدهٔ مبلغ خطیر همراه گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهای شاه را قبول نموده ایلچي را رخصت نمود - صفدر جنگ حیران شد که هولکر را چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جسته او را برین راضي ساخت که صوبه داری دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از تقاضای زر موعوده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت بصوبه‌داری دکن و خطاب نظام‌الملک سر عزت برافراخت - پستر سند صوبهٔ خاندیس بنام مرهته بمهر خود کرده داده بامید اعانت آنها در عین برسات کل ولای صوبهٔ مالوه طی کرده وارد بلدهٔ برهان‌پور گردید - پستر باورنگ‌آباد آمده هفده روز توقف نموده - و بمرگ مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قي کرد) مطابق سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بملک بقا پیوست استعداد علمي داشت - و آخرها همتے در مزاج او بهم رسیده بود پسرش غازي‌الدین خان ثالث است - که خطاب عمادالملک یافته و احوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

* ابوالخیر خان بهادر امام جنگ *

از شیخ زادهای[2] فاروقي ست - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج میرسد[2] - وطن اصلی بزرگانش[3] میرپور[4] سرکار خیرآباد اودهه است از چندے بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادي زبان‌زد گشت پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدمکان بمنصب و تعلقهٔ صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدي سربلند گردیده مدتے برفاقت مرحمت خان در شادي‌آباد ماندو صوبهٔ مالوه بود - سالے (که نظام‌الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده مرافقت او گزید - چون مرد سپاهی کار دیده و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدي و خطاب خاني و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجداری نبي نگر[5] عرف أنئور توال قامت لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري آن امیر بے‌نظیر از دارالخلافه مراجعت بدکن نمود خواجم‌قلي‌خان قلعه‌دار دهار و فوجدار ماندو صوبهٔ مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب‌الدین علي خان پنکوري بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام‌برده پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ‌الدین خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] رحمة الله علیه میرسد (۳) نسخهٔ [ب] نیاکانش (۴) در [بعضی نسخه] راهر پور یارامپور (۵) در [بعضی نسخه] بنی‌نگر عرف اندور ؛

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته تردد نمایان بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره رایت اعتبار برافراخت و گاهے بفوجداری گلشن آباد و لختے به نیابت خاندیس و چندے بخدمت فوجداری سرکار بگلانه نامزد گشت - و در عمل ناصرجنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبهٔ خجسته بنیاد شد - و در عمل مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سربلندي پذیرفت - و در عمل صلابت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار سربلندگشته بخطاب امام‌جنگ مخاطب شده در جنگے (که وقت دیوانیء راجه رگهناتهه داس با مرهته رو داد) سرکردگي مثل هراولي داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به فقرهٔ قلیلے مطابق سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجري پا بعدم سرا گذاشت - مرد جري بود - در گفتگو بےباک - مناسبت بمذکورات علمي هم داشت - سالے (که بابو نایک نام سردار مرهته جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتهه کرناتک حیدر آباد بآن سمت شتافت) او با فوجے از سرکار تعین شد - که رفته باتفاق انور الدین خان تعلقه دار کرناتک مذکور و عبدالنبي‌خان فوجدار کرپه و بهادر خان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازد - چنانچه تاختن او بر فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها قسمے (که شکست فاحش

یافته آن سردار دیگر برنخاست) زبان‌زد خاص و عام است - دو پسر ازو باقي ماند - کلاني ابوالبرکات خان بهادر امام‌جنگ - جوهر جرأت داشت - در جواني درگذشت - و دومین شمس‌الدوله ابوالخیر خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عنایت نظام‌الدوله آصف جاه است - و بمنصب پنج‌هزاري پنج هزار سوار و علم و نقاره و تیولداری محال یلغرب صوبهٔ بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق کلمة الخیر دارد *

* ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ *

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان‌الملک است - پدرش خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیش‌گاه فردوس‌آرامگاه بنظم صوبهٔ اودهه مامور گردید - و به تنبیه مفسدان آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجري برطبق حکم پادشاه بکومک علي وردي خان ناظم صوبهٔ بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم‌آباد پتنه شتافت - در جلدوی آن قلعهٔ رهتاس وچناده باومرحمت شد - چون ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفی کومک رسانید او بصوبهٔ خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري حسب‌الطلب بحضور آمده بانضمام داروغگی توپخانه چهرهٔ رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري صوبهٔ اله‌آباد نیز از انتقال عمدة الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري (که شاه دراني از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) او بر وفق حکم پادشاهي همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته تردد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه دراني معاودت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثاني سنه مذکور فردوس آرامگاه به نعیم جاوداني پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علي محمد خان روهله خاطر بري داشت) قایم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر روهله مزبور تحریک کرد - چون قایم خان با برادران بتفصیلے (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قایم خان برده تقاضای اموال قایم خان نمود - پادشاه در بلدهٔ کول توقف فرمود و صفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد از انجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بدارالخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدرے توقف ورزیده بضبط محالات متعلقهٔ احمد خان پرداخت - و نولرای نامي را از قوم کایتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کم رتبه بود - و رفته رفته ترقي پیما گشته نایب صوبهٔ

اودهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل جات برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ آله آباد و اودهه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جي اپا سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه دراني از لاهور بجانب دهلي زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه سلطنت بود) با قلندر خان ایلچي شاه دراني دار و مدار کرده اورا برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای مذکور دلجمعي نداشت) روزیکه بخانه اش وارد گشته بود اورا ازهم گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرد

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب پی برده روزے چند خانه‌نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون منظور نگردید بے رخصت برآمده بر دو کروهی بلدهٔ مزبور توقف گزید - و هر روز فساد در قدکشیدن بود - تا آنکه صفدرجنگ شاهزادهٔ جعلي را بتوزکي برداشت - و احمد شاه تعلقهٔ وزارت از تغیر او بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عمادالملک بمحاربهٔ صفدر جنگ برخاسته تا شش ماه جنگ درمیان بود - آخر بوساطت انتظام‌الدوله بقرار بحالی صوبهٔ الهآباد و اودهه صلح صورت گرفت - صفدر جنگ بتعلقهٔ خود عازم گردیده هفدهم ذي‌الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري درگذشت - پسرش شجاع الدوله است که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته *

* آصف الدوله امیر الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او سید محمد - درحین حیات پدر بخطاب خاني و اسم صلابت جنگ بهادر مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس از فوت پدر چون ناصرجنگ شهید برای دفع فتنهٔ مظفرجنگ متصل بندر پهلچري شتافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت ناصرجنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای راه مظفر جنگ بر دست افاغنه کشته شد ازانجا (که او نسبت بدیگر برادران کلان سال بود) برمسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه پادشاه باضافهٔ منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ پیرایهٔ امتیاز یافت - و ثانیا لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه رگهناتهه داس (که مدار مهمات او بود) جمعی از کلاه پوشان فرانسیس (۲) را (که همراه مظفرجنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدهي نموده رفیق ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بملک مرهتّه شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح بمیان آورده بحیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناتهه داس بدست سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکرخان وکیل مطلق سرکار او شد - و سال دوم (۳) (که غازي الدین خان فیروز جنگ برادر کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهتّه بخجسته بنیاد رسید) اگرچه او در چند روز گذشت (۴) اما مرهتّه بدستاویزاسناد او اکثر ملک خاندیس و بعضی محالات صوبهٔ خجسته‌بنیاد کشیده گرفت کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام‌الدوله آصف‌جاه (که از سابق بنام‌ولیعهدي دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت ناچار اورا بکنجے برنشاند - و در حبس‌گاه مطابق سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت یافت که نگهبانانش کشتند *

(۲) نسخهٔ [ب] فراسیس (۳) در [بعضی نسخه] سال دوم آن که (۴) در [بعضی نسخه] درگذشت *

* اسمٰعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیغهٔ جماعه داري میگذرانید - صبیهٔ او بهرمست خان منسوب بود - و او پسر عظمت خان است - که در جنگ سید دلاور علي خان (۲) و بروی فیل عضدالدوله عوض خان پیاده شده جان‌نثار گردید - پستر سرمست خان و سلطان خان برتبهٔ جاگیرداري مرتقي گشتند - اسمٰعیل خان با هزار سوار بشیوهٔ ارثي در سرکار صلابت‌جنگ و نظام‌الدوله آصف‌جاه نوکر بود - چون طالعش عروجے داشت رفته رفته بنیابت نظامت و متصدي‌گري محالات صوبهٔ برار چهرهٔ عزت برافروخت - چون با جانوجي بهوسله (۳) (که دران وقت تعلقه دار صوبهٔ مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معرفت داشت بکچ‌دار و مریز نقش عمل داري را درست ساخت - و مدتها راتق و فاتق مهمات آنجا ماند - آخرها بغایر اعتیاد (۴) بمکیفات دماغش از کار رفته آثار خودسري بعرصهٔ ظهور در آورد - و این معني باعث وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرموده و سالے (که جهت تنبیه پسران رگهوجي بهوسله سمت ناگپور نهضت نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سرکار آن نوئین بلند مکان را توطیهٔ اصلاح شمرده خود را باجمعیت قلیل متصل لشکرش رسانید التفات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان (۳) در [بعض جا] بهونسله نوشته (۴) نسخهٔ [ب] ازدیاد مکیفات •

خود برگردد - درین ضمن فوجے (که بر سر او تعین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سي چهل سوارے (که دران وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسپ بمیدان‌نبرد تاخته صفوف برقندازان را برهم زده درمیان فوج سواران درآمد - بهر که میرسید شمشیرے حواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسپ درافتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجري جان بجان‌آفرین (۲) سپرد - پسرانش صلابت خان و بهلول خان مورد ترحم شده محال بالاپور و بدنیرهٔ بي‌بي و کرنج کانون صوبهٔ برار بجاگیر یافتند - و با جمعیت بنوکري مي پردازند *

* حرف الباء *

* بیرام خان خانخانان *

بچند واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعاظم طوائف ترکمان قراقوئیلو ست) میرسد - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهان‌شاه (که بسلطنت عراق عرب و آذربایجان رسیدند) علي شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تاحال آن‌ولایت بقلمرو علي‌شکر مشهور است پسرش پیر علي بیگ (۳) در زمان حسن پادشاه آقا قوئیلو (که باستیصال

(۲) در [بعض نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخهٔ [ب] میر علي بیگ •

قراقوئیلو پرداخت) بحصار شادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا روزے چند بسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده منهزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمٰعیل صفوي از عراق بر آمده در بدخشان سکونت گرفت - و ازانجا نزد امیر خسرو شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علي بیگ (که پدر بیرام خان باشد) ملازم بابر پادشاه گردید - بیرام خان در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم مي نمود - در شازده سالگي بخدمت جنت آشیاني آمده روز بروز در ظل عنایت تربیت مي یافت - تا بسعادت قرب و مصاحبت و امارت رسید - و در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جان سپاریها کرده سنبل(۲) رویه افتاد - و براجه متر سین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت در راه مالوه باو پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جلب خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریبے برزبانش گذشت - هر که اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهدکرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراري باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات راهي شد - در راه ایلچیِ شیر خان (که از گجرات مي آمد) آگاه گشته

(۲) در [بعضے نسخه] سنبهل *

کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت وجثه نمودے داشت(۲)) همراه گرفت - بیرام خان از نیک ذاتي و جوان مردي بمبالغه گفت - که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجای آورده گفت - این ملازم من است میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابو القاسم را از ناشناسي از هم گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان (که بیرام خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که با ما نمي سازد - سلطان محمود گجراتي نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد و ازانجا بولایت هردوار شتافته بعزم ملازمت جنت آشیاني ره گرای ولایت سنده گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه در وقتے [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبهٔ جون (که بر کنار آب سنده واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز اکثر بلاد آنجا ست) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود پیش از ملازمت اول گذرش(۳) بر جنگ گاه افتاد - که فوج پادشاهي با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند - که همانا از جنود غیبي ست - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از مردم

(۲) نسخهٔ [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش *

برخاست - و در سفر عراق عمدهٔ ملازمان وفاکیش بود - شاه ایران هم اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت چون شاه عالي قدر بجهت انبساط خاطر جنت‌آشیاني گاهے بزم جشنے ترتیب میفرمود وگاهے طرح شکارے مي‌انداخت روزے (که صحبت چوگان‌بازي و قبق‌اندازي بود) اورا بخطاب خاني سرفراز کرد - بعد معاودت از عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بنیان همایوني نزد میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا (که نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحفے بدست گرفته برسم پیشکش آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درانوقت هر دو منشور گذرانید - و چون جنت‌آشیاني بعد فتح قندهار (که بموجب وعدهٔ شاه بقزلباشیه سپرده) ارادهٔ تسخیرکابل مصمم‌کردند مأمنے برای اهل وعیال ضرور بود - لهذا قلعه را جبرا ازانها گرفته حوالهٔ بیرام خان نمودند و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدوی طرفین است - باو حواله کردیم - و چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بعضے فتنه سازان از جانب بیرام خان سخنان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقندهار آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد نوازش شد - و در یساق هندوستان عمدهٔ جمیع سرداران و پیش‌قدمان معرکه او بوده به نیروی شهامت و جسارت فتحهای نمایان کرد خصوص در جنگ ماچهیواره - که بسرداری خود بمردم قلیل با افاغنهٔ

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سرهند وغیره پرگنات جاگیر یافته بخطابهای عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند) اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باتالیقی شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان‌سور و انتظام مهام صوبهٔ پنجاب با شاهزاده تعین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر روز جمعه (که عرش‌آشیاني در قصبهٔ کلانور مضاف پنجاب بر تخت جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای‌او تفویض یافت و بخطاب والای خانخانان کوس‌ناموري بلندآوازه ساخته درمخاطبات بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج با سلیمه سلطان بیگم (که جنت آشیانی در حیات خود با بیرام خان نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیهٔ میرزا نورالدین محمد و خواهر زادهٔ جنت‌آشیاني ست میرزا پسر علاءُالدین محمد - و او پسر خواجه حسین - که بخواجه‌زادهٔ چغانیان (۲) شهرت دارد - و نبیره زادهٔ خواجه حسن عطار - و ایشان بیواسطه فرزند خواجه علاءُالدین - که خلیفهٔ خواجه نقشبند اند - صبیهٔ شه بیگم دختر علي شکر بیگ جد سیوم بیرام‌خان (که در خانهٔ سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظهٔ این نسبت گیتي ستاني دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

(۲) نسخهٔ [۱] جغائیان *

فرمودند - و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون داشته مخفي تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * * شعر *

* کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام *
* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام *

بعد فوت بیرام خان عرش‌آشیاني بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال هفتم جهانگیري فوت کرد *

سبحان الله باین قرب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه دانائي و معاملهٔ ذاتي و وفور اخلاص و عقیدت امورے چند از نیرنگئ تقدیر برلوحهٔ ظهور نقش‌بست - که مزاج عرش‌آشیاني ازان بزرگ منش منحرف گشت - و في الحقیقت فتنه سازان حسد آگین از ناتوان‌بیني و خود غرضي یکي را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را برگردانیدند - و خوشامد سازان خانه برانداز طبع آن امیر کهن سال را از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه روزے بیرام خان بکشتي سیر دریای جون میکرد - یکي از فیلان پادشاهي از جوش مستي بآب درآمده بطرف کشتي دوید - اگرچه فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمے که داشت اضطراب بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلبان را نزد او فرستادند او حفظ توره نکرده فیلبان را گردن‌زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه بر آشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه در سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت عرش‌آشیاني از آگره ببهانهٔ

شکار روانهٔ دهلي شدند - و درانجا رسیده بطلب امرا احکام فرستادند و شهاب‌الدین احمدخان باستصواب ماهم انگه بتمشیت مهمات ملکي مامور شد - خانخانان میخواست خودرا بملازمت رساند - عرش‌آشیاني پیغام فرستادند که درین‌مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور نیاید - برخے برانند که پادشاه بعزیمت صرف شکار بر آمده چون بسکندر آباد دهلي رسید بترغیب ماهم‌انگه بشوق ملازمت مریم‌مکاني ارخای عنان بدهلي نمود - هیچ از جانب بیرام‌خان غبارے برحاشیهٔ خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخنے (که موجب بے‌التفاتي شود) بحضور میگفتند خصوص ادهم‌خان و مادرش ماهم انگه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مرآت ضمیر پادشاهي منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائي نمي‌یافت - لیکن چون گفته اند * * شعر *

* هرچند باغیار عنایت نظرے هست *
* گوئیم بدیشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت کدورتها ذهن‌نشین ساختند *

بالجمله او هم از راه درست اعتقادئ خود اثاثهٔ سلطنت را باامرای عمده روانهٔ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آوازهٔ فوج

پادشاهي بتعاقب او شهرت گرفت همه مردم پادشاهي ازو جدا شدند او هم آمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت مصحوب حسین قلي بیگ همشیر زادهٔ خود بحضور فرستاد - و بامرا (که نامزد تعاقب شده بودند (۲)) نوشت - که من از همه دست برداشته ام - برای چه تصدیع میکشید - مرا از مدتها زیارت عتبات عالیات نصب العین همت بود - الحال سر رشتهٔ روائی مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نیز برگشتند - چون رای مالدیو راجهٔ جودهپور سر راه گجرات بود و با خان نزاع داشت از ناگور به بیکانیر شتافت - و رای کلیان مل زمیندار آنجا بقدم اخلاص پیش آمده لوازم مهمانداري بتقدیم رسانید - درین اثنا شهرت یافت که ملا پیر محمد از گجرات رسیده بتعاقب مامور شد - فتنه انگیزان مزاج بیرام خان بر شورانیدند - و قرار مخالفت داده بپنجاب عنان تاب ساختند - و باز بفریب کالپتره سرایان تیره بخت پرده از روی کار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در جمع مردم کوشیده بامرای اطراف نوشت - که ارادهٔ سفر حجاز داشتم - لیکن چون معلوم شد (که ماهم انگه و غیره مزاج پادشاهي را منحرف ساخته آوارگی مرا بخود نسبت میدهند) لهذا بخاطر رسید که یک دفعه سزای بد کرداران داده متوجه سفر مبارک شوم و ملا پیر محمد شرواني را (که درینولا علم و نقاره یافته متعهد اخراج من گشته) دریابم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نامزد شده بودند *

بالجمله همین چیزها باعث برآشفتگی او شده مغلوب غضب گردید - و نتوانست خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت دیده زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغي خانخانان بإعلان رسید عرش آشیاني اتکه خان را مستقلا ساخته خود هم متعاقب از دهلي برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن (۲) اتکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت - و بعد محاربهٔ سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائیست مستحکم درکوه سوالک) براجهٔ آنجا راجه گنیس (۳) پناه جست - چون صیت وصول موکب اکبري بنواحي کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گویند دران زد و خورد سلطان حسن خان جلایر از لشکر پادشاهي کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمیدهد که باعث خون این قسم جماعه شوم - بتاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیاني منعم خان را با امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعهد درست طمانینت افزای خاطر بیرام خان شده بملازمت بیارند - در ماه محرم سنه ۹۶۸ (نهصد و شصت و هشت) سال پنجم خانخانان بحوالي ارنو رسید - جمیع امرا پذیرا گشته باعزاز تمام آوردند - و چون روبرو آمد رپاک در گردن انداخته سر بپای پادشاهي گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیاني

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمقابل (۳) یا گنیش

از کمال رأفت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرسش احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخره (که در بر داشتند) التفات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند چون بشهر پتن متعلقهٔ گجرات (که پیش ازین بنهرواله موسوم بود) رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - دران ایام موسی خان فولادي حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند ازان جمله مبارک خان لوحاني (که پدر او در جنگ ماچهیواره بقتل رسیده بود) انتقامے بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه با دخترے که ازو بود همراه قافلهٔ بیرام خان عزیمت حجاز داشت و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نماید - ازین رهگذر هم افغانان شورشے داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور بیرام خان بسیر کولابے (که سیرگاه آن شهراست - و بسهس لنگ شهرت دارد - چه هزار بتخانه در رویهٔ آن حوض است) رفته - در وقت فرود آمدن از کشتي آن جاهل چنان وا نمود که برای دیدن آمده وقت ملاقات خنجرے حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت کلمهٔ (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت و بسعادت شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهار شنبه بنیت شهادت ازسالها ناغه نمي کرد - چنانچه در زمان استقلال یکے ازسادات ساده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانده‌ایم - تبسم کرده گفت - میر این چه غمخواري ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودي *

القصه از وقوع این سانحه هرکدام از ملازمان بجائے شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمعے از فقرا قالب خونین اورا برداشته حوالی مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک سپردند - و بعد ازان بسعي حسین (۲) قلي خان خانجهان بمشهد مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدي در تاریخ این واقعه گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتے در خواب دریافته گفته بود *   * بیت *

* بیرم بطواف کعبه چون بست احرام *
* در راه شد از شهادتش کار تمام *
* در واقعه هاتفے پی تاریخش *
* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعش خان را بدهلي نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار درست سلیقه بود - تصائد (۳) غرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد و آنهارا جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانے (که بیرام خان در قندهار بود) جنت آشیاني این رباعي نوشتند *   * رباعي *

(۲) در [بعض نسخه] حسین علي خان (۳) در [بعض نسخه] قصائد غرا دارد - و در اشعار اوستادان دخلهای بجا *

* ای آنکه انیس خاطر محزونی *
* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *
* بے یاد تو من نیم زمانے هرگز *
* اما تو بیاد من محزون چونی *

* بیرام خان در جواب نوشت * * رباعي *

* ای آنکه بذات سایهٔ بیچونی *
* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *
* چون میداني که بیتو چون میگذرد *
* چون مي‌پرسي که در فراقم چوني *

گویند شبے همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلتے دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم حاضرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت درویشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسبانی زبان باید کرد - درین فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفهٔ او بداهة خوش آمد تحسین نمودند (٢) *

صاحب طبقات اکبري نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان بیرام خان بمنصب پنجهزاري رسیده صاحب علم و نقاره شدند حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

(٢) نسخهٔ [ج] فرمودند *

و کرم آراستگي داشت - و مدبر شجاع و کاردان قوي دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حقے عظیم برین خانوادهٔ عالیهٔ تیموریه ثابت کرد درچنین تخالل ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظامے نگرفته بود که از میان رفت - و پادشاهزاده خوردسال ناتجربه کار - سوای پنجاب تمام ملک از تصرف بدر رفته - افغانان باآن همه کثرت و هجوم بدعوی سلطنت لوای انا ولاغیري مي افراشتند - و درهرگوشه وکنار واقعه‌طلبان طبل مخالفت مي‌زدند - امرای چغتیه (که دلدهٔ اقامت هندوستان نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان قابو یافته در کابل خطبهٔ خود خواند] بمحض نیروی جگرداري و ثبات پائي و حسن تدبیر صایبه و فکر رضیهٔ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را استقرارے بهم رسید - عرش‌آشیاني هم بانواع دلجوئي و نوازش جمیع مهام مفوض بدو داشته قسمها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسے منظور نباشد - واز لومت لایم نترسد - واین مصرع خواند * * مصرع *

* دوست گو دوست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده تر شد خار حسد در دلها شکست - ناتوان بینان حسد پیشه (٢) به شقیقه‌سازي و نمامي دروغ و راست را باهم مي‌بافتند - و یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاهي منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

(٢) نسخهٔ [ج] نفاق پیشه *

خود دیگرے را بچشم اعتبار نیاوردہ اعتنا بشان آنها نمي‌کرد اما بدمظنگي و توهم بخود راہ دادہ بود - که زود از جا در مي‌آمد پس از برهمزدگي هم خانخانان اصلا ارادۂ بغي نداشت - بمجرد ابلاغ پیغام پادشاهي (که میر عبداللطیف قزویني آورد) اثاثه و اسباب امارت بحضور فرستادہ ارادۂ سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سر راہ نوشتند - که نگذارند بسلامت بدر رود - و موالف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمے (که در هیچ مرتبه نبودند) برانداختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابي نازش نمایند (۲) - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواري برآرند - مردن بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار و نکال او گردید ٭ نکته ٭ آدمي را خویشتن بیني وحب جاہ بروز بد مي‌نشاند - و در مهالک و آفات مي‌اندازد - ازین است که حب دنیا راس الخطایا ست ٭

٭ بیت ٭

٭ آفت سر و برگ هوس آرائی جاہ است ٭

٭ سر باختن شمع ز سامان کلاہ است ٭

٭ بهادر خان شیباني ٭

محمد سعید نام - برادر خانزمان علي قلي‌خان - و از امرای پنجهزاری اکبري ست - در وقت نهضت الویۂ همایوني بتسخیر هندوستان زمین‌داور بدو تفویض یافته بود - بعد چندے از بدسرشتي

---

(۲) در [بعض نسخه] برافند ٭



